



فصلنامه

ادبیات و زبان‌های محلی
ایران زمین

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج

سال دوازدهم، شماره دوم (پیاپی: سی و شش)

(دوره جدید، سال هشتم)

تابستان ۱۴۰۱

این فصلنامه بر اساس نامه شماره ۸۷/۲۱۹۸۹۶ مورخ ۹۰/۶/۲۳ کمیسیون
«بررسی و تأیید مجلات دانشگاه آزاد اسلامی» سازمان مرکزی مجوز دریافت
کرده است.
این فصلنامه دارای مجوز به شماره ثبت ۹۲/۱۱۶۰ از «اداره کل امور مطبوعات
و خبرگزاری‌های داخلی» وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

این فصلنامه به استناد نامه شماره ۲۳۹۴۱۶ / ۳/۱۸ / مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۱۸ «کمیسیون
بررسی نشریات علمی کشور» وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (بر اساس جلسه مورخ
۹۳/۱۱/۱۵ و کارگروه مورخ ۹۳/۱۲/۱۲) و بر اساس آیین‌نامه نشریات علمی وزارت علوم،
تحقیقات و فناوری مورخ ۱۳۹۸/۲/۹ با عنوان «نشریه علمی» منتشر می‌شود.

این فصلنامه در پایگاه‌های استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی
www.isc.gov.ir، مرکز مجلات تخصصی نور به نشانی www.noormags.ir و در
بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می‌شود.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

ISSN(شاپا):	۲۳۴۵-۲۱۷ X
صاحب امتیاز:	دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج
مدیر مسئول:	دکتر سید عطاء اله افتخاری
سر دبیر:	دکتر جلیل نظری
مدیر داخلی:	دکتر محمد رضا معصومی
چاپ:	چاپخانه انتشارات نگارخانه

گروه دبیران	
دکتر محمود براتی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
دکتر علی حیدری	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان
دکتر عطا محمد رادمنش	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد
دکتر جلال رحیمیان	استاد زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز
دکتر اکبر صیادکوه	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز
دکتر اسحاق طغیانی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
دکتر محمد حسین کرمی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز
دکتر ایران کلباسی	استاد زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر کتایون مزداپور	استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر جلیل نظری	دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج
دکتر احمد رضا یلمه‌ها	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهقان

نشانی: یاسوج، کیلومتر ۴ جاده اصفهان، ساختمان مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، دفتر مجلات.

کد پستی: ۷۵۹۱۴-۹۳۶۸۶ تلفن: ۰۹۱۰۸۴۱۵۶۱۸ تلفاکس: ۰۷۴۳۳۳۱۰۴۹۴

Website: adabemahali.yasuj.iau.ir

Email: adabemahali@gmail.com

مشاوران علمی این شماره:

- | | |
|---|----------------------------|
| استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی | - دکتر خدابخش اسداللهی |
| استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور | - دکتر یوسف اسماعیل زاده |
| دکترای زبان و ادبیات عرب | - دکتر مسعود باوانپوری |
| استادیار زبان شناسی مرکز منطقه‌ای اطلاع رسانی علوم و فناوری | - دکتر شاپوررضا برنجیان |
| دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی | - دکتر خلیل بیگ زاده |
| دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج | - دکتر فاطمه حیدری |
| دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد | - دکتر محبوبه خراسانی |
| استاد زبان شناسی دانشگاه شیراز | - دکتر جلال رحیمیان |
| استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج | - دکتر مهدی سقازاده |
| استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز | - دکتر اکبر صیادکوه |
| دانشیار زبان شناسی دانشگاه تربیت مدرس تهران | - دکتر عالیبه کرد زعفرانلو |
| استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل | - دکتر عارف کمرپشتی |
| دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج | - دکتر جلیل نظری |

ویراستار علمی:

دکتر محمد رضا معصومی

ویراستار زبانی:

ریحانه افراز

ویراستار چکیده‌های انگلیسی:

دکتر حامد عزیزی‌نیا

حروف چین و صفحه‌آرا:

مؤسسه نگار اصفهان

چاپ:

انتشارات نگارخانه

ناشر:

دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج

خط مشی فصلنامه

نقش و اهمیت زبان و ادبیات هر جامعه، به عنوان اصلی‌ترین حامل سنت فرهنگی آن جامعه، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. هم از این‌سان، ادبیات و فرهنگ‌های محلی، همواره یکی از سرچشمه‌های اصلی فرهنگ و هنر هر کشور و ملتی را برمی‌ساخته‌است. این بخش از فرهنگ و هنر، نه تنها گنجینه‌ای از میراث تاریخی هر جامعه را شامل می‌شود و گوشه‌های کمتر شناخته‌شده تاریخ، اسطوره، خیال و خاطره مردم آن دیار را با خویش برمی‌کشد، که به‌علاوه، چونان منبعی غنی از آیین، هنر، بلاغت و لغات دانسته می‌شود.

کشور پهناور ایران با سابقه بلند تاریخی خود، در گوشه و کنار، پایگاه و پناهگاه مردم، اقوام و قومیت‌هایی است که هر یک به سهم خود در بساختن تاریخ پرافتخار آن نقش داشته‌اند. این مردمان، هر یک دارای ذخیره‌ای از میراثی فرهنگی و هنری و ادبی می‌باشند که از ابعاد گوناگون و با جنبه‌های مکمل در ساختن حیات فرهنگی ایرانیان موثر بوده‌اند. تنوع زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های مردم ایران-زمین به حدی است که در کمتر نقطه‌ای از جهان پهناور ما نظیر و شبیه دارد. این زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌ها، هم از جهت حفظ بخش‌هایی مهم از تاریخ ادب و هنر ایرانی، هم از جهت حفظ و نگاهداری گنجینه لغات و واژگان کمتر شناخته‌شده، و نیز از جهت فرهنگ‌شناسی و مردم‌شناسی، دارای اهمیتی غایی می‌باشند و این عرصه، بستری برای تحقیق و مطالعه گروه‌های مختلف ادب‌پژوهی، جامعه-شناسی، فرهنگ‌شناسی و زبان‌شناسی به شمار می‌آید.

فصلنامه «ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین» در همین راستا پذیرفتار مقالات پژوهشی محققانی است که در جنبه‌های گونه‌گون ادب محلی به کاوش می‌پردازند و بدان ارجح می‌نهند.

امید است دوره جدید فصلنامه که با اعتبار نشریه علمی منتشر می‌شود، بتواند بی‌وقفه و به شکلی منظم در دسترس پژوهندگان و علاقه‌مندان ادبیات و زبان‌های محلی این کشور پهناور قرار بگیرد.

آیین پژوهشی مقالات

مقاله ارسالی باید:

- تحقیقی و حاصل کار پژوهشی نویسنده (یا نویسندگان) باشد. مقالات باید نتیجه کاوش‌ها و پژوهش‌های علمی نویسنده بوده؛ ضمن داشتن اصالت به نتایج تازه‌ای منتهی شوند.
- در نشریه دیگری چاپ و یا هم‌زمان برای دیگر مجلات داخلی یا خارجی ارسال نشده باشد. نویسنده پس از ارسال مقاله به دفتر این مجله لازم است تعهد دهد که تا حصول نتیجه داوری، مقاله را به نشریه دیگری ارسال نکند.

شیوه‌نامه نگارش مقالات

• ترتیب بخش‌های مقاله

۱. چکیده به فارسی

- سعی شود چکیده خلاصه‌ای از بیان مسئله، روش و نتیجه مقاله را در بر داشته باشد.
- چکیده نباید از ۱۵۰ کلمه کمتر و از ۲۵۰ کلمه بیشتر باشد. کلیدواژه‌ها می‌تواند از ۴ تا ۸ واژه باشد.

- عنوان مقاله بر فراز چکیده آورده شود.

- نام و مرتبه علمی نویسنده در چکیده آورده شود.

۲. مقدمه

مقدمه در بردارنده عناصری از این دست باشد: بیان مسئله، هدف، پرسش یا فرضیه، پیشینه، روش، ضرورت، و جز این.

۳. پردازش موضوع مقاله

۴. نتیجه‌گیری

۵. کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)

۶. چکیده انگلیسی

• نکات مهم و کلیدی

۱. در رسم الخط، اصل گسسته‌نویسی فارسی رعایت شود.

۲. ابیات در متن از نظر چینش تنظیم گردند.

۳. لازم است که عبارات و ابیات محلی به صورت دقیق و با رسم الخط فارسی نوشته شوند و سپس به صورت علمی با علائم کوچک آوانگاری گردند. در این نظام آوایی برای هر صدا نماد خاصی در نظر گرفته شده است؛ برای مثال «ش» با علامت Š، «چ» با Č، «آ» به صورت Ā، «غ» به صورت Ǧ، «خ» با X و ... نشان داده می‌شوند.

۴. فاصله‌ها و نیم‌فاصله‌ها رعایت شوند. بین هر دو کلمه مستقل یک فاصله و بین اجزای کلمات و تعبیرهای مرکب نیم‌فاصله داده‌شود.

۵. علائم نگارشی همچون نقطه، ویرگول و ... باید به کلمه قبل متصل و از کلمه بعد با یک فاصله جدا شود. علامت‌های گیومه و پرانتز باید به ابتدا و انتهای عبارت متصل باشند.

۶. حرف واو عطف در متن فارسی به صورت جدا از کلمه پیشین و پسین باشد.

۷. در صورت وجود اصطلاحات و نام‌های خاص لاتین لازم است این تعابیر بلافاصله پس از فارسی آن‌ها، درون پرانتز نوشته شوند.

● محیط نگارش و قلم‌ها

۱. مقالات باید تحت برنامهٔ WORD XP 2007، حداکثر در ۲۰ صفحهٔ ۲۳ سطری حروف‌نگاری شوند.

۲. متن فارسی با قلم IRBadr، و بخش آوانگاری با قلم Times New Roman حروف‌نگاری شود.

۳. اندازهٔ قلم‌ها به شرح زیر باشد:

- عنوان مقاله با ۱۵ تیره نوشته‌شود.
- عناوین اصلی در متن با قلم ۱۴ تیره نوشته‌شود.
- عناوین فرعی در متن با قلم ۱۳ تیره نوشته‌شود.
- متن مقاله با قلم ۱۳ نازک نوشته‌شود.
- ارجاعات در داخل متن و بین دو پرانتز (هلال) با قلم ۱۰ باشد.
- کلمات و حروف لاتین به خاطر هماهنگی با متن، با قلم ۱۰ نوشته‌شود.

● فاصله‌بندی‌ها

۱. عنوان مقاله بدون فاصله از سرصفحه نوشته شود.

۲. نام نویسنده یا نویسندگان بدون فاصله با عنوان باشد. در پانویست مشخصات آنان نوشته شود.

۳. فاصلهٔ متن با عنوان اصلی یا فرعی بعد از خود، دو برابر فاصلهٔ سطرها باهم باشد (یک اینتر اضافه زده شود).

۴. اولین بند بعد از هر عنوان هم‌تراز متن و بدون تورفتگی نوشته می‌شود، اما سایر بندها با نیم سانت تورفتگی نوشته شود.

۵. کلمهٔ چکیده، کلمات کلیدی، عناوین اصلی و فرعی هم‌تراز متن نوشته می‌شوند.

۶. متن چکیده، از سمت راست با یک سانت تورفتگی نوشته می‌شود.

• کتاب‌نامه و شیوه منبع‌نویسی

۱. تمام ارجاعات داخل متن، غیر ایرانی‌یک نوشته می‌شوند. نحوه ارجاع درون‌متنی به این صورت است: (نام خانوادگی نویسنده، سال: صفحه). اگر کتاب چند جلدی باشد، به این صورت: (نام خانوادگی نویسنده، سال، ج: صفحه). درباره برخی کتب کلاسیک مانند شاهنامه فردوسی که دارای دفاتر مختلفند، می‌توان به این شکل ارجاع داد: (فردوسی، سال، شماره دفتر: شماره بیت).
۲. بخش منابع و مأخذ بر اساس حروف الفبا و به شیوه APA باشد.
۳. منبع‌نویسی کتاب‌ها بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار داخل پرانتز). عنوان کتاب/مقاله. نام مترجم یا مصحح کتاب. نوبت چاپ. مکان انتشار: ناشر.
۴. منبع‌نویسی مجلات بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار داخل پرانتز). «عنوان داخل گیومه». نام مجله/مقاله، دوره (شماره)، شماره صفحات (ص-ص).
۵. منبع‌نویسی مقالات اینترنتی بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (تاریخ و زمان درج مقاله در وبگاه). «عنوان موضوع داخل گیومه»، نام و نشانی اینترنتی.

مقاله را به نشانی سامانه مجله (www.adabemahali.yasuj.iau.ir) ارسال کنید.

• ملاحظات

- این فصلنامه در رد و پذیرش مقالات، بر اساس نظریات داوران و مشاوران علمی مجله و نیز در ویراستاری آنها آزاد است.
- مسئولیت مقالات، از نظر علمی و حقوقی، بر عهده نویسندگان است.
- نویسنده مسئول مقاله، موظف به تکمیل و امضای فرم ضمانت چاپ مبنی بر صحت داده‌ها و رعایت اخلاق علمی است.
- مقالات دریافت‌شده، به نویسندگان برگشت داده نخواهند شد.

فهرست مقالات

<p>(۱-۲۸)</p>	<p>مقایسه وجه فعل در گویش‌های «کُردی فیلی» و «کُردی کلهری» از گویش‌های کردی جنوبی</p> <p>سکینه آزادی</p>	<p>۱</p>
<p>(۲۹-۵۰)</p>	<p>معرفی منظومه بلوچی «مَکْران» روانبُند و تطبیق آن با «حیدر بابا»ی شهریار</p> <p>عبدالغفور جهاندیده</p>	<p>۲</p>
<p>(۵۱-۷۰)</p>	<p>نقش و جایگاه مار در قصه‌های حیوان‌همسر</p> <p>علی حیدری، موسی سبزی</p>	<p>۳</p>
<p>(۷۱-۹۸)</p>	<p>اصلی‌ترین ویژگی‌های دستوری در لهجه یزدی</p> <p>صدیقه رمضانخانی، محمود صادق‌زاده</p>	<p>۴</p>
<p>(۹۹-۱۲۱)</p>	<p>بررسی ریشه‌شناسی چند واژه در گویش بابل</p> <p>مژگان فنایی، فرخ حاجبانی، محسن محمودی</p>	<p>۵</p>
<p>(۱۲۳-۱۴۹)</p>	<p>تحلیل معنایی برخی افعال لُری ممسنی بر مبنای رویکرد معنی‌شناسی قالب‌بنیاد</p> <p>مریم محمدی، آمنه زارع، محمدحسین شرف‌زاده، اسماعیل جدیدی</p>	<p>۶</p>

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره دوم - تابستان ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۶

مقایسه وجه فعل در گویش‌های «کردی فیلی» و «کردی کلهری» از گویش‌های

کردی جنوبی (ص ۱-۲۸)

سکینه آزادی^۱

 20.1001.1.2345217.1401.12.2.1.3

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

زبان کردی، زبان میلیون‌ها نفر از ساکنان زمین است. کرمانجی، سورانی (کرمانجی جنوبی)، اورامی - گورانی و کردی جنوبی، گویش‌های اصلی زبان کردی هستند که زیرگویش‌ها و لهجه‌های متعددی دارند. کردی جنوبی، گویش مناطق کرمانشاه و ایلام است که در بخش کرمانشاهی، گویش‌هایی همچون کلهری، جافی، اورامی و غیره دارد و کردی ایلامی (کردی فیلی)، زبان رایج ساکنان استان ایلام و مناطقی از کشور عراق مانند مندلی و خانقین است. کلهری، خزلی، آرکوازی، مَلک‌شاهی و غیره، سایر گویش‌های ساکنان استان ایلام را شکل می‌دهد. در پژوهش حاضر با هدف کشف و شناسایی گوشه‌ای از قواعد دستوری گویش‌های کردی جنوبی، وجه فعل در دو گویش کلهری و فیلی (ایلامی) به شیوه توصیفی - تحلیلی، بررسی و مقایسه شده است. حاصل این پژوهش نشان می‌دهد که در قواعد دستوری این گویش‌ها به علت خویشاوندی، شباهت‌های بسیار و در عین حال، تمایزهایی وجود دارد و عمده این تمایزها در شناسه‌ها و هنگام صرف افعال، در صیغه‌های دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد خود را نشان می‌دهد.

کلمات کلیدی: زبان کردی، کردی جنوبی، گویش فیلی، گویش کلهری، وجه فعل.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.



۱. مقدمه

۱-۱. زبان کردی و گویش‌ها

زبان کردی از زبان‌های ایرانی شاخه شمال غربی است که خود از زیرشاخه‌های زبان‌های هند و ایرانی به شمار می‌رود. زبان‌های هند و ایرانی نیز در ذیل شاخه زبان‌های هند و اروپایی قرار می‌گیرند (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۱۴۷؛ به نقل از افشار و زارعی، ۱۳۹۵: ۴۲). این زبان در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه گویشوران بسیاری دارد. کرمانجی، سورانی (کرمانجی جنوبی)، اورامی-گورانی و کردی جنوبی، گویش‌های اصلی زبان کردی هستند که هر یک از آن‌ها، شامل زیرگویش‌ها و لهجه‌های متعددی می‌شوند.

کردی جنوبی، گویش مناطق کرمانشاه و ایلام است که در بخش کرمانشاهی، دارای گویش‌هایی همچون لکی، کلهری، جافی، اورامی، گورانی، سنجابی، سنقری و ... است و کردی ایلامی که نام کردی فیلی نیز بر آن اطلاق می‌شود، زبان رایج ساکنان استان ایلام و مناطقی از کشور عراق است. گویش‌های کلهری، خزلی، ارکوازی، ملکشاهی، میشخاسی، شوهانی، بیره‌ای (بدره‌ای) و ... دیگر گویش‌های ساکنان استان ایلام را تشکیل می‌دهد. نام دیگر کردی ایلامی، کردی فیلی است که کردهای ساکن عراق، آن را نامگذاری کرده‌اند و معرب کلمه «پهله» یا پهلوانی موسوم به «پهلی» است. «لفظ کلهر نیز از دو بخش "کل" و "هور" یا "هر" تشکیل شده است. این واژه با تلفظ‌های متعدد مانند کلهور، کلهر و کِلر در منابع مختلف آمده است. در زبان محلی تلفظ سوم (کِلر) رایج‌تر است. در واژه‌نامه‌ها کَل به معنای آهوی کوهی نر و هور یا هر به معنای خورشید آمده است» (گودزی، ۱۳۸۱: ۲۳؛ به نقل از کرد زعفرانلو کامبوزیا و ثباتی، ۱۳۹۳: ۱۹۱). «کردی کلهری» و «کردی فیلی (ایلامی)»، از گویش‌های زبان کردی جنوبی هستند. کردی جنوبی، «زبان کردهای شیعه مذهب است که زمانی در پیوند با کردی هورامی، زبان معیار شعری کردها را تشکیل می‌داده است و گویشوران میلیونی دارد و دامنه گویشورانش به انبوهی در ایران و عراق گسترده است» (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۱۲).

گویش‌های کلهری و فیلی (ایلامی)، همچون هر گویش و هر زبان دیگری، قواعد دستوری دارند و به طبع، به علت خویشاوندی، شباهت‌های بسیار و در عین حال، تمایزهایی در قواعد دستوریشان وجود دارد. نگارنده در پژوهش پیش رو، با هدف کشف و شناسایی گوشه‌ای از قواعد دستوری گویش‌های مورد بررسی، به شیوه‌ای توصیفی و تحلیلی، به تطبیق وجه فعل در این گویش‌ها پرداخته و در این راستا، فعل‌های دو گویش مذکور را به عنوان مهمترین رکن جمله مورد واکاوی قرار داده و معانی‌ای که این افعال به دست می‌دهند و عواملی را که بر آن‌ها تأثیرگذار است، شناسایی کرده است.

۲-۱. سؤالات پژوهش

- سؤالاتی که نگارنده در این پژوهش در پی پاسخگویی به آن‌ها برآمده است، عبارتند از:
۱. وجوه فعل در گویش‌های «کردی کلهری» و «کردی فیلی» به چه صورت است؟
 ۲. چه تفاوت‌های ساختاری‌ای بین وجوه مختلف فعل در این دو گویش وجود دارد؟
 ۳. میزان شباهت و تفاوت در کاربرد وجوه فعل در این دو گویش چگونه است؟

۳-۱. پیشینه پژوهش

در مورد دستور زبان کردی و بررسی افعال آن، مقالات معدودی نوشته شده است که به عنوان نمونه به موارد زیر اشاره می‌شود:

جبار میلانی و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۵) در مقاله «ساختار موضوعی افعال دو مفعولی در کردی هورامی»، به بررسی ساختار موضوعی افعال دو مفعولی اصلی از نظر مقوله‌بندی، آرایش نحوی و بازنمایی نحوی پرداخته‌اند. حسین سلگی و رحمان بختیاری (۱۳۹۰) نیز در پژوهش خود با عنوان «بررسی ریشه‌شناختی چند فعل هورامی»، صورت فرضی دوره میانه گویش و نیز صورت ایرانی آغازین ماده‌های مضارع و ماضی این فعل‌ها را بازسازی کرده‌اند. یادگار کریمی و زانیار نقشبندی (۱۳۹۰) هم در مقاله «ساخت‌های فعلی استمراری- تأکیدی در گویش هورامی» نشان داده‌اند که این ساخت‌های فعلی برای بیان نمود استمراری یا بیان تأکید بر روی عمل فعل به کار می‌روند. آن‌ها کارکرد بیان نمود استمراری را به مراتب بی‌نشان‌تر می‌دانند. علی‌اکبر شیری (۱۳۸۲) نیز در پژوهش «صرف فعل در گویش ایلامی» به شیوه‌ای توصیفی- تطبیقی به تطبیق زبان فارسی و کردی ایلامی پرداخته است. کرم الله پالیزبان (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی دستگاه فعل و قابلیت‌های ساخت‌واژی گویش کردی ایلام»، گویش مذکور را در بخش ساخت‌واژه دارای قابلیت‌های فراوانی دانسته است که می‌توان برای ساخت مفاهیم و معادل‌های جدید از آن‌ها بهره جست. مسلم خزلی و سکینه آزادی هم در مقاله «ساختار فعل در گویش خزلی» (۱۳۹۶) دستگاه فعل را در گویش خزلی دارای ساختاری مشترک با گویش کلهری دانسته‌اند؛ همچنین نتایج پژوهشی دیگر از آن‌ها (۱۳۹۷) با عنوان «جستاری در قواعد صرفی و نحوی گویش کردی جنوبی (با بررسی موردی سه زیرگویش خزلی، لکی و کلهری)»، حاکی از ارتباط بسیار نزدیک گویش‌های مذکور است. طاهره افشار و سروش زارعی (۱۳۹۵) نیز در مقاله «بررسی افعال مرکب در گویش کلهری زبان کردی با تکیه بر آثار ادبی معاصر» نشان دادند که افعال مرکب و پیشوندی، خلأ محدودیت افعال ساده در بیان معانی مختلف در زبان را پر می‌کنند.

با توجه به موارد یادشده و جستجوهای انجام‌گرفته، پژوهشی که در آن به بررسی فعل از نظر وجه در گویش‌های کردی فیلی و کردی کلهری پرداخته باشد یافت نشد؛ لذا نگارنده با انجام پژوهش حاضر

بر آن شد تا گامی در جهت پر کردن این خلأ بردارد و با بررسی تطبیقی وجه فعل در این دو گویش متعلق به زبان کردی جنوبی، به ابعاد تازه‌ای در کارکرد فعل در زبان کردی دست یابد.

۲. وجه فعل

۱-۲. تعریف وجه فعل

هستی و توان هر زبانی به فعل‌های آن وابسته است. تا زمانی که فعل باقی است، حتی با وجود واژگان بیگانه، استقلال و هویت زبان پابرجا می‌ماند. فعل پایه و ستون جمله است، ارکان و اجزای جمله را به هم می‌بافد و به نهاد نسبت می‌دهد و سرنوشت نهاد و جمله را رقم می‌زند (عشوری، ۱۳۸۱: ۴۱؛ به نقل از خزلی و آزادی، ۱۳۹۷: ۴۴). «وجه، پدیده‌ای زبانی است که دستور از طریق آن، امکان صحبت کردن دربارهٔ موقعیت‌هایی را فراهم می‌کند که لزوماً واقعی نیستند (پورتتر، ۲۰۰۹: ۱؛ به نقل از اکبری و ولی‌پور، ۱۳۹۵: ۲). پورتتر، عناصر وجهی را در سه گروه جمله‌ای، زیرجمله‌ای و گفتمانی طبقه‌بندی می‌کند. او فعل‌های وجهی و قیده‌های وجهی جمله را در گروه وجه جمله‌ای؛ صفات و اسم‌های وجهی و وجه فعلی را در دستهٔ وجه زیرجمله‌ای و بعضی موارد مثل گواه‌نمایی^۱ را در دستهٔ سوم یعنی وجه گفتمانی بررسی می‌کند (اکبری و ولی‌پور، ۱۳۹۵: ۳).

عبدالعظیم قریب، برای اولین بار، اصطلاح «وجه» را در کتاب خود به کار می‌برد و شش وجه فعل را بیان می‌کند: ۱. اخباری (می‌روم، رفتم، خواهم رفت)، ۲. التزامی (آنکه به دیگران ستم کند باید بترسد که بر او ستم نکنند)، ۳. امری (می‌رو، ۴. شرطی (اگر بروم)، ۵. وصفی (شاگردان رسیده به اتاق داخل شدند)، ۶. مصدری (باید رفت، می‌باید گفت) (قریب، ۱۳۳۸: ۱۱۵-۱۱۸). قریب، اولین کسی است که وجه وصفی و مصدری را بیان کرده است (اکبری و ولی‌پور، ۱۳۹۵: ۵).

خیامپور در کتاب دستور زبان فارسی می‌گوید: «جنبهٔ وجه فعل عبارت است از دلالت او بر وقوع یا لاوقوع عمل به شکل اخبار یا احتمال یا امر» (خیامپور، ۱۳۸۸: ۷۸). او تنها به سه وجه اخباری، التزامی و امری تأکید می‌کند و وجه شرطی، وصفی و مصدری را با ارائهٔ دلایلی مردود می‌داند: «وجه شرطی داخل در وجه احتمالی است و صیغهٔ مخصوصی ندارد. وجه مصدری هم چون ترکیبی است از فعل و فاعل (مانند «باید گفت» ...) یا از فعل و مفعول (مانند «تواند گفت»)، شایستهٔ آن است که از وجوه فعل شمرده نشود. وجه وصفی هم در واقع فعل نیست، بلکه صفتی است به شکل اسم مفعول» (همان: ۸۱).

^۱. evidentiality

ناتل خانلری، به چهار وجه اخباری، التزامی، امری و شرطی اعتقاد دارد و دربارهٔ رویکرد خود به وجوه مختلف فعل می‌گوید: «وجه فعل به شیوه‌ای از استعمال فعل اطلاق می‌شود که به وسیله آن گوینده وضع خود را نسبت به جریان فعل بیان می‌کند؛ به عبارت دیگر، طریقه‌ای که جریان فعل از طرف گوینده نقل می‌شود، بر حسب آنکه از وقوع فعلی خبر بدهد یا قصد خود را به انجام دادن یا میل به انجام یافتن یا شرط انجام گرفتن یا امر به انجام دادن فعلی را بیان کند» (ناتل خانلری، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۹۸). از نظر وحیدیان کامیار و عمرانی، «تلقی گوینده یا نویسنده از جمله، یعنی مسلم و نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه گویند» (۱۳۸۶: ۵۳) و در زبان فارسی امروز سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد. در کتاب «دستور زبان فارسی بر پایهٔ نظریهٔ گشتاری» نیز اعتقاد بر این است که «عنصر وجه به قطعی بودن یا امری بودن مفهوم جمله از نظر گوینده اشاره می‌کند. بر حسب ژرف ساخت جمله، عنصر وجه ممکن است اخباری، امری یا التزامی باشد» (مشکوة‌الدینی، ۱۳۶۶: ۶۱). در مجموع، در کتاب‌های دستوری، وجوه فعل را بین هفت تا سه مورد برشمرده‌اند؛ اما همگی آن‌ها بر سه وجه اخباری، التزامی و امری اتفاق نظر دارند؛ بنابراین، فعل بر اساس عنصر وجه، یکی از مشخصات زیر را خواهد داشت:

۱. اخباری: شامل ماضی مطلق (رفتی)، ماضی استمراری (می‌رفتی)، ماضی بعید (رفته بودی)، ماضی نقلی (رفته‌ای)، ماضی مستمر (داشتی می‌رفتی)، مضارع اخباری (می‌روی)، مضارع مستمر (داری می‌روی)، ماضی نقلی بعید (رفته بوده‌ام)، مستقبل (خواهی رفت) و ...؛

۲. التزامی: شامل ماضی التزامی (رفته باشی) و مضارع التزامی (بروی)؛

۳. امری (برو) (وفایی، ۱۳۹۵: ۱۱۵-۱۱۶).

۲-۲. بررسی وجه فعل در گویش‌های «کردی فیلی» و «کردی کلهری»

۲-۲-۱. وجه اخباری

دستورنویسان در تعریف وجه اخباری گفته‌اند: «اخبار یعنی خبر دادن» (ناتل خانلری، ۱۳۵۲: ۲۹) و «اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخنش را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل دارای وجه اخباری است. همهٔ ساخت‌های افعال، جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر دارای وجه اخباری‌اند» (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۶: ۵۳ و ۵۴). در کتاب دستور زبان فارسی امروز هم، چنین آمده است: «ساختارهای مضارع و مستقبل و ماضی مطلق همیشه در جایگاه وجه اخباری به کار می‌روند» (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۱۴۲). به قول مشکوة‌الدینی (۱۳۶۶: ۶۱) نیز وجه اخباری به قطعی بودن مفهوم جمله اشاره دارد و به گفتهٔ خیامپور (۱۳۸۸: ۸۴)، وقوع یا عدم وقوع عمل را به طور قطع خبر می‌دهد. کتاب تاریخ زبان فارسی هم کاربرد وجه اخباری را در زمان‌های مختلف، بیان سادهٔ فعل،

بدون دخالت عواطف و حالات نفسانی گوینده دانسته است که تنها از جریان فعل در یکی از زمان‌های سه‌گانه خبر می‌دهد (ناتل خانلری، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۰۷).

ساختارهای وجه اخباری در گویش‌های «کردی فیلی» و «کردی کلهری»

۲-۱-۲. ماضی ساده

فعل ماضی ساده یا ماضی مطلق، از انجام گرفتن کاری در زمان گذشته خبر می‌دهد (ناتل خانلری، ۱۳۵۲: ۳۳). این فعل در زبان فارسی، از بن ماضی با افزودن شناسه‌ها ساخته می‌شود و در صیغه سوم شخص مفرد، شناسه ندارد و همان بن ماضی است.

در گویش کردی فیلی، فعل ماضی ساده از بن ماضی فعل به علاوه شناسه‌های فعلی «- م (em)»، «ی/یت (it/i)»، «یم (im)»، «ین (in)»، «ن (en)» و در گویش کلهری شناسه‌های «- م (em)»، «ی/ید/یدن^(۱) (iden/id/i)»، «یم (im)»، «ید (id)»، «ن (en)» ساخته می‌شود. شناسه‌های این فعل در یکی از ساخت‌های دوم شخص مفرد و دو مورد از ساخت‌های دوم شخص جمع با هم اختلاف دارند. صامت کوتاه در بن فعل در هر دو گویش نیز متفاوت است (جدول شماره ۱)؛ مثال:

فیلی:

- دوباره دل و ت هوش بیاره سهرت / کاریه زههر نیش دل‌بهرت (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۷۹).

dobâra del wet huş bêâra saret / kârîya zahr-e nêş-e delbare

کلهری:

- وهت که‌می سه‌ور که جه‌فا کیشه‌گم! / له راگه‌ی له‌یلی، مه‌جنوون پیشه‌گم (پرون، ۱۳۹۳: ۵۰).

vat kamê sawr ka jafâ kişagam/ la fâgaê laili majnun pyşagam

جدول شماره ۱

گوش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	وه‌تم / watem وهت + م	وه‌تیم / watim وهت + یم
	دوم شخص	وه‌تی / وه‌تید / وه‌تیدن watiden/watid/wati وهت + ی/ید/یدن	وه‌تید / وه‌تین watin/watid وهت + ید/ین

waten / وه تن وهت + ن	wat / وهت وهت (∅)	سوم شخص	فیلی
wetim / وتیم وت + یم	wetem / وت م وت + م	اول شخص	
wetin / وتین وت + ین	وتی / وتیت wetit/weti وت + ی / ت	دوم شخص	
weten / وتن وت + ن	wet / وت وت + ∅	سوم شخص	

۲-۱-۲-۲. ماضی استمراری

فعل ماضی استمراری برای بیان عملی که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته یا چندبار تکرار شده و نیز بیان عادت در گذشته (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۰: ۵۴) استفاده می‌شود، «در این صیغه، لحظه تمام شدن فعل، مشخص نیست» (ناتل خانلری، ۱۳۹۵: ۳۴). ماضی استمراری در فارسی، از اضافه کردن «می» به ابتدای فعل ماضی ساده ساخته می‌شود. در کردی فیلی، در برخی مناطق، برای بیان استمرار فعل در گذشته، از حرف «د» قبل از فعل ماضی ساده (د + بن فعل + شناسه) استفاده می‌شود: (دوتم) / (dwetem) / دوتی / (dweti) // دوت / (dwet) // دوتیم / (dwetim) // دوتین / (dwetin) / دوتن / (dweten)؛ اما ساخت دیگر فعل ماضی استمراری در گویش فیلی با گویش کلهری همسان است؛ چنانکه «با» به بن ماضی فعل اضافه می‌شود و شناسه‌های فعل پس از آن قرار می‌گیرد (بن فعل + یا + شناسه)؛ مثال: کهفت + یا + م = می‌افتادم.

در گویش کلهری و فیلی، اختلاف در واج پایانی دو صیغه دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد مشاهده می‌شود: کهفتیایت (فیلی) / کهفتیاید (کلهری)؛ کهفتیاگ (فیلی) / کهفتیا / کهفتیاد (کلهری) (جدول شماره ۲)؛ بنگرید به مثال‌های زیر:

فیلی:

- شه‌وی سَی ساعهت بیشتر نیه‌خه‌فتم / ئِرا یه شه‌کهت چۆ جل دکه‌فتم (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۷۵).

نیه‌خه‌فتم: نمی‌خوابیدم. این فعل، ماضی استمراری در ساخت منفی است و در این حالت «نیه» به عنوان جزء منفی ساز جایگزین «د» به عنوان علامت استمرار می‌شود و در صورتی که فعل منفی نباشد به شکل دکه‌فتم (dexaftem) به کار می‌رود.

دکه‌فتم: می‌افتادم.

Šawê sê sâat bêster nyaxaftem/ erâ ya šakat çü jel dekaftem

کلهری:

- چه‌نیگه ساکه‌گه‌م ها وه شانما/ خوزه‌وه بزانیام/ ئرا کوو چم (احمدی‌خواه، ۱۳۹۴: ۱۸).

بزانیام: می‌دانستم

Çanêga sâkagam hâ wa šânemâ/ xwazaw bezânesyâm/ erâ ku çem

- تا گهر وه دۆره وه که‌سێ دۆنیاد/ که‌فتیا شونی وه لی پرسید (قادری، به نقل از رنجبر، ۱۳۹۴: ۶۱).

دۆنیاد: می‌دید/ که‌فتیا: می‌افتاد/ پرسید: می‌پرسید

tâ gar wa dūraw kasê dūneyâd/ kaftyâ šunê wa lê perseyâd

جدول شماره ۲

گوش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	که‌فتیام / kaftyâm که‌فت + یا + م	که‌فتیایم / که‌فتیایمن /kaftyâim kaftyâimen که‌فت + یا + یم / که‌فت + یا + یمن
	دوم شخص	که‌فتیای / که‌فتیاید kafteyâid/kaftyâi که‌فت + یا + ی / ی‌اید	که‌فتیاین / kaftyain که‌فت + یا + یین
	سوم شخص	که‌فتیا / kaftyâ که‌فت + یا + Ø	که‌فتیان / kaftyân که‌فت + یا + ن
فیلی	اول شخص	دکه‌فتم / که‌فتیام kaftyâm/dekaftem د + که‌فت + م / که‌فت + یا + م	دکه‌فتم / که‌فتیایم / که‌فتیایمن /dekaftim / kaftyâim kaftyâimen د + که‌فت + یم / که‌فت + یا + یمن یا + یم / که‌فت + یا + یمن
	دوم شخص	دکه‌فتیت / که‌فتیایت kaftyâit/dekaftit د + که‌فت + یت / که‌فت + یا + یت	دکه‌فتین / که‌فتیاین /dekaftin kaftyâin د + که‌فت + یین / که‌فت + یا + یین

دکه‌فتن / که‌فتیان /dekaften kaftyân د + که‌فت + ن - / که‌فت + یا + ن	دکه‌فت / که‌فتیاگ kaftyâg/dekaft د + که‌فت + Ø / که‌فت + یا + گ	سوم شخص	
---	---	---------	--

۲-۱-۳. ماضی نقلی

در فعل ماضی نقلی، گفتگو از فعلی است که در گذشته واقع شده، اما اثر و نتیجه آن تا زمان حال نیز باقی‌مانده است (ناتل خانلری، ۱۳۵۲: ۳۴). این فعل از «صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند» ساخته می‌شود. در هر دو گویش فیلی و کلهری، این فعل با اضافه کردن «ه» به پایان فعل ماضی ساده مربوط به هر یک از این گویش‌ها ساخته می‌شود. لازم به ذکر است در صیغه سوم شخص مفرد در گویش فیلی، پیش از افزودن «ه» به فعل ماضی ساده که در این صیغه، همان بن ماضی است، حرف «گ» و در گویش کلهری حرف «ی» به عنوان میانجی قرار می‌گیرد: وت (فیلی) / وهت (کلهری) = وتگه (weteğa) / وه‌تیه (wateêa) (وت/وهت + گ/ی + ه) = گفته است.

نکته قابل توجه این است که گویش کلهری در صیغه دوم شخص مفرد، دو ساخت افزون بر این صیغه در گویش فیلی دارد (بنگرید به جدول شماره ۳).

کلهری:

- له کام کانی / پا شوورتیده / له لق کام چه م و رووباری؟! (عبادتیان، ۱۳۹۹: ۳۵).

شوورتیده: شسته‌ای.

la lü kâm kâni/ pâ şurtida/ la lü kâm cam-u rubârê?!

فیلی:

- ئوشن دهو دنیا پولی به‌سینه / ده مق باریکتر تاقی ره‌سینه (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۵۰).

به‌سینه: بسته‌اند / ره‌سینه: رشته‌اند، ریسیده‌اند

Ûşen daw denyâ polê basyna / da mü bâriker tâqê fasyna

جدول شماره ۳

گوش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	نیشته ništēma نیشت + مه	نیشتیمه / نیشتیمه ništīmēna/ ništīma نیشت + یمه / یمه
	دوم شخص	نیشتیده / نیشتیه / نیشتیدنه /ništēya/ ništīda ništīdena نیشت + یده / یه / یادنه	نیشتینه ništīna نیشت + ینه
	سوم شخص	نیشتیه ništeēa نیشت + یه	نیشتنه ništīna نیشت + نه
فیلی	اول شخص	نیشته ništīma نیشت + مه	نیشتیمه / نیشتیمه ništīmēna/ ništīma نیشت + یمه / یمه
	دوم شخص	نیشتیه ništēya نیشت + یه	نیشتینه ništīna نیشت + ینه
	سوم شخص	نیشتگه ništēga نیشت + گه	نیشتنه ništīna نیشت + نه

۲-۱-۴. ماضی بعید

ماضی بعید در زبان فارسی، از صفت مفعولی (بن ماضی + ه) و ماضی ساده فعل «بودن» ساخته می‌شود و برای بیان فعلی که در گذشته دور اتفاق افتاده است و نیز بیان فعلی که پیشتر از فعل دیگری روی داده به کار می‌رود (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۰: ۵۶). در گویش فیلی و کلهری، این فعل با اضافه کردن حرف «و/ (w)» به بن ماضی فعل و افزودن شناسه‌ها ساخته می‌شود. اختلاف دو گویش در کاربرد این فعل، در ساخت دوم شخص مفرد معلوم می‌شود؛ چنانکه گویش کلهری در این صیغه، یک ساخت بیشتر از گویش فیلی دارد. جالب توجه است که فعل ماضی بعید در صیغه‌های دوم شخص جمع و سوم شخص جمع در هر دو گویش مورد بررسی، ساخت یکسانی دارند (جدول شماره ۴).

کلهری:

- دۆشه و مانگه شه و / دلّم نامه بان ئاسوو بهرزینگ / تا هوونکه و بوو / ئەمانه تیشی داومه
 ئاسمان! (پرون، ۱۳۹۳: ۳۶).

داوم: داده بودم.

düaşaw mângaşaw delem nâüma bân-e âsu barzâg/ tâ hunekaw bu/ amânatişê
 dâüma âsemân!

فیلی:

- نیشتۆم ده بهره چۆ نه چیره وان / تا بان وه تیرره س م غه زال چه وان (منصوری جمشیدی،
 ۱۳۹۳: ۷۸).

نیشتۆم: نشستته بودم

ništüm da bar-e çaw naçyrawân/ tâ bân wa tîrfas-e me yazâl çawân

جدول شماره ۴

گویش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	نیشتۆم / ništüm نیشت + ق + م	نیشتۆمن / ništümen نیشت + ق + م + ن
	دوم شخص	نیشتۆد / ništüd ništüden / ništüd نیشت + ق + د / نیشت + ق + د + ن	نیشتۆن / ništün نیشت + ق + ن
	سوم شخص	نیشتۆ / ništüg / ništü ništüd / ništüg / ništü نیشت + ق + گ	نیشتۆن / ništün نیشت + ق + ن
فیلی	اول شخص	نیشتۆم / ništüm نیشت + ق + م	نیشتۆمن / ništümen نیشت + ق + م + ن
	دوم شخص	نیشتۆد / ništüd نیشت + ق + د	نیشتۆن / ništün نیشت + ق + ن
	سوم شخص	نیشتۆ / ništüg / ništü ništüg / ništü نیشت + ق + گ	نیشتۆن / ništün نیشت + ق + ن

۲-۱-۵. ماضی مستمر

ماضی مستمر یا ماضی ملموس، با آوردن ماضی ساده فعل «داشتن» قبل از فعل ماضی استمراری ساخته می‌شود: «داشتم می‌رفتم». در گویش‌های فیلی و کلهری، این فعل با صرف ماضی ساده از فعل «داشتن» و ماضی ساده فعل مورد نظر ساخته می‌شود. لازم به ذکر است ماده (بن) فعلی که در جدول شماره ۵ صرف شده است در دو گویش متفاوت است؛ این بن در گویش فیلی، «چگ» (ceg) است و با افزودن شناسه، ساخت ماضی ساده را تشکیل می‌دهد و بن ماضی این فعل در گویش کلهری، «چی» (çê) است که پیش از افزوده شدن شناسه‌ها به آن، حرف «ی/ئ» مجهول، اشباع می‌شود و به صورت «ی» تلفظ می‌گردد، ۲. «ا» میانجی به «ی/ئ» افزوده می‌گردد.

در برخی نواحی که گویش فیلی در آن‌ها رواج دارد، برای ساخت ماضی مستمر، بعد از صرف فعل ماضی ساده «داشتن»، جزء «د» را به ابتدای فعل ماضی ساده می‌افزایند: داشتم دچگم (dâštem deçegem): داشتم می‌رفتم. گاهی نیز به جای فعل «داشتن» از قید «په‌سا / pasâ» برای ساخت ماضی مستمر استفاده می‌شود. مثال:

فیلی:

- په‌سا/ چای درشانیم/ کل کردن ده شوونت (رشیدی، ۱۳۹۰: ۴۳).

په‌سا درشانیم: داشتیم می‌ریختیم

pasâ/ çây defešânim/ kel kerden da šunet

کلهری:

- یه‌کی ئاگر چۆگ له مائی، ئووه‌که داشت مه‌لۆچگ لئ برشان (ضرب‌المثل^(۳)).

داشت برشان: داشت کباب می‌کرد.

yakê âger çüg la mâfê owaka dâšt malüçeg lê beršân

لازم به ذکر است که قید «په‌سا» در گویش کلهری هم استفاده می‌شود؛ چنانکه ماضی مستمر «داشت برشان» به گونه «په‌سا برشان» نیز کاربرد دارد.

جدول شماره ۵

گویش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	داشتم (په‌سا) چيام dâstem çyam داشتم + چي (پيش از اشباع) + ا م +	داشتيم (په‌سا) چيامين / چيامين çyâimen/dâstim çyâm داشتيم + چي (پيش از اشباع) + ا +يم/يمين
	دوم شخص	داستي (په‌سا) چي‌اي / چي‌ايد / چي‌ايدن çyâiden/çyâid/dâsti çyâi داستي + چي (پيش از اشباع) + ا + ي /يد/يدن	داستين (په‌سا) چي‌اين dâstim çyâin داستين + چي (پيش از اشباع) + ا ين +
	سوم شخص	داشت (په‌سا) چيا dâst çyâ داشت + چي (پيش از اشباع) + ا ∅ +	داستن (په‌سا) چيان dâsten çyân داستن + چي (پيش از اشباع) + ا + ن
فیلی	اول شخص	داشتم (په‌سا) چگم dâstem çegem داشتم + چگ + م -	داشتيم (په‌سا) چگيم / چگيم dâstim çegim داشتيم + چگ + يم
	دوم شخص	داستي (په‌سا) چگيت dâsti çegit داستي + چگ + ي	داستين (په‌سا) چگين dâstin çegin داستين + چگ + ين
	سوم شخص	داشت (په‌سا) چگ dâst çeg داشت + چگ + ∅	داستن (په‌سا) چگن dâsten çegen داستن + چگ + ن -

۲-۱-۶. مضارع ساده

مضارع ساده، فعلی است که معمولاً بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند. چنانکه در جدول زیر مشاهده می‌شود گویش فیلی در صیغه دوم شخص مفرد، یک ساختار و در گویش کلهری دو ساختار دارد و ساختار دوم آن به هجای «دِن» ختم می‌شود؛ لازم به ذکر است هرگاه جمله در وجه انشایی (پرسشی) باشد کاربرد این صیغه از فعل گاهی با هجای «دِن» و گاهی با صامت «د» می‌آید؛ مثال: دیریدن؟ / دیرید؟ (dêrid/dêriden) (دارید؟). در صیغه‌های دیگر نیز تمایز در ساخت مشاهده می‌شود. جالب توجه است که در گویش فیلی، صیغه‌های دوم شخص جمع و سوم شخص جمع ساخت یکسانی دارند

و ساختار آن‌ها با سوم شخص جمع در گویش کلهری همسان می‌شود. مقایسه فعل دوم شخص جمع در هر دو گویش نشان می‌دهد که مصوت کوتاه (e) پیش از حرف آخر در گویش فیلی به مصوت بلند (ii) در گویش کلهری تبدیل می‌شود.

کلهری:

- هه ر ده ردئی ده وائی دیرید / دیریدن (ضرب‌المثل).

دیرید / دیریدن: دارد

har dardê dawâê dêrêd/ dêrêden

فیلی:

- جفتی چاو دیری چو پیالهی چینی / ده قه‌سره و خه‌یته‌ی هاورامان دونی (درخشنده و سارایی، ۱۳۹۰: ۲۱).

jeftê çâw dêri çu pyâlê çini/ da qasraw xaitaê hawrâmân duni

دیری: داری

در حالت نفی صامت «د» حذف می‌شود و جزء منفی‌ساز «نه» جایگزین آن می‌شود:

- بولبولان خوه‌ن ده بووستان عشق / موعه‌للم نه‌یری ده‌بستان عشق (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۱۶۶).

نه‌یری: ندارد

bolbolân xwanen da bustân-e eşq/ moallem naêrê dabestân-e eşq

جدول شماره ۶

گویش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	دیرم / dêrem دیر + م	دیریم / dêrim دیر + یم
	دوم شخص	دیری / دیریدن dêriden / dêri دیر + ی / یدن	دیرین / dêrin دیر + ین
	سوم شخص	دیرید / dêrêd دیر + ید	دیرن / dêren دیر + ن
فیلی	اول شخص	دیرم / dêrem دیر + م	دیریم / dêrim دیر + یم
	دوم شخص	دیری / dêri	دیرن / dêren

دیر + ن	دیر ی		
dêren / دیرن	dêrê / دیرئ	سوم شخص	
دیر + ن	دیر ی		

۲-۱-۷. مضارع اخباری

فعل مضارع اخباری از «می + بن مضارع + شناسه‌ها» ساخته می‌شود. از موارد کاربرد این فعل، می‌توان به مواردی مانند بیان وقوع فعل در زمان حال، بیان افعالی که پیوسته در حال رخ دادن هستند مانند افعال طبیعی و بیان افعالی که عادت و تکرار را می‌رسانند (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۰: ۶۲)، اشاره کرد. در گویش فیلی و کلهری، این فعل با استفاده از بن مضارع فعل به علاوه شناسه‌ها ساخته می‌شود و بین همه صیغه‌ها (جز یک مورد) در هر دو گویش، همسانی دیده می‌شود؛ آن یک مورد و تنها اختلاف مربوط به صیغه دوم شخص مفرد است که این تمایز هم مربوط به شناسه‌ها و هم تعداد ساختهاست؛ به عبارت دیگر، صیغه دوم شخص مفرد در گویش کلهری، سه ساخت با شناسه‌های «ی/ی»، «ید/ید» و «یدن/یدن» و گویش فیلی یک ساخت با شناسه «ت/ت» دارد (جدول شماره ۷).

کلهری:

- له خوه‌رئاوا / هه‌ر رووژ نیشم / له سائی سائیهم / نوورم وه جامه‌ک دایه‌م / ... (عبادتیان، ۱۳۹۹: ۵۲).

نیشم: می‌نشینم؛ نوورم: نگاه می‌کنم.

la xwarâwâ/ harfuz nišem/ la sâê sâêam/ nušem wa jâmak-e dâêm/ ...

فیلی:

- م هیمان وه‌رد خیالی ئوشم / دل‌به‌ر ناتگه هیمان وه توشم (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۷۹).

ئوشم: می‌گویم، حرف می‌زنم.

me hêmân ward-e xêlê üšem/ delbar nâtega hêmân wa tüšem

- کوشیگ و بریگ ده چه‌پ و ده راس / ره‌حم نیه‌که‌یگ وه دل تیکه‌پاره‌ی ناس (همان: ۵۱).

Kwešêg-o berêg da çap-o da fâs/ fahm nyakaêg wa del-e tyka pâraê nâs

کوشیگ: می‌کشد؛ بریگ: می‌برد (قطعه‌قطعه می‌کند)؛ نیه‌که‌یگ: همانطور که این واژه نشان می‌دهد جزء منفی ساز مضارع اخباری، هجای آغازین «نیه / nya» است: نیه + که‌یگ: نمی‌کند.

جدول شماره ۷

گوش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	توشم üşem توش + م	توشیم / توشیمن üşimen/üşem توش + یم / یمن
	دوم شخص	توشی / توشید / توشیدن üşiden / üşid/ üşi توش + ی / ید / دن	توشین üşin توش + ین
	سوم شخص	توشیگ üşêg توش + یگ	توشن üşin توش + ن
فیلی	اول شخص	توشم üşem توش + م	توشیم / توشیمن üşimen/üşem توش + یم / یمن
	دوم شخص	توشیت üşit توش + یت	توشین üşin توش + ین
	سوم شخص	توشیگ üşêg توش + یگ	توشن üşin توش + ن

۲-۱-۸. مضارع مستمر

فعل مضارع مستمر برای بیان کاری که هم‌اکنون در حال انجام است به کار می‌رود (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۶: ۴۴). این فعل از صرف فعل مضارع ساده «دارم» به علاوه مضارع اخباری فعل مورد نظر ساخته می‌شود. در گویش‌های فیلی و کلهری نیز بر اساس همین ساختار، از صرف فعل داشتن در زمان مضارع و اضافه کردن فعل مضارع اخباری از فعل مورد نظر تشکیل می‌شود (دیرم نوورم/dêrem nufem = دارم نگاه می‌کنم). در این دو گویش، اختلاف مضارع مستمر در تعداد ساخت‌ها و کاربرد شناسه‌های فعلی در صیغه‌های دوم شخص مفرد، سوم شخص مفرد و اول شخص جمع مشاهده می‌شود (جدول شماره ۸).

- هه چۆ هساره‌گه‌ئێ شه‌و، چه‌وه زرکه‌ئێ به‌یانم / له‌یلا دێرئێ ئاوا بوو، چه‌تر چه‌رخ چه‌وانم

(پرون، ۱۳۹۳: ۲۹).

۲-۱-۹. مستقبل (آینده)

فعل مستقبل یا آینده، از مضارع ساده فعل «خواستن» به همراه بن ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود؛ مانند: خواهم گفت، خواهی رفت و ... از این فعل، برای بیان وقوع فعل در زمان آینده و نیز در جمله‌های پیرو برای بیان جزای شرط استفاده می‌شود (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۰: ۶۶). امروزه، استفاده از ساخت آینده بسیار کم شده و به جای آن معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۶: ۴۶). این فعل در گویش فیلی و کلهری با استفاده از فعل مضارع خواستن (فیلی: خواسین / xwâsen؛ کلهری: تواسن / twâsen) به علاوه مضارع التزامی ساخته می‌شود. در گویش‌های کردی نیز گاهی فعل مضارع اخباری با مستقبل یکسان می‌شود؛ چنانکه فعل‌های «چم، چید، چوود و ...» گاهی معنای مستقبل به خود می‌گیرند و موقعیت کلام است که زمان فعل را مشخص می‌کند.

کلهری:

- وه په‌راو بۆش / دی ئاواتم / ره‌سین و تاشه‌یلد نییه / توام له داواند بمرم (عبادتیان، ۱۳۹۹: ۸).

توام بمرم: می‌خواهم بمیرم.

va pafâw büš/ di âwâtem/ fasin wa tâšailed nya/ twâm la dâwâned bemrem

فیلی:

- خوازم خوسه‌ئ دل ئه‌لبخه‌م بوورم ده بن مالار خه‌م / بیلهم ک چقو مز گور بکه‌م ده و

شوعله‌گه‌ئ گوناته‌وه (یعقوبیان، به نقل از بهادری، ۱۳۹۵: ۴۵).

خوازم ئه‌لبخه‌م: می‌خواهم دور بیندازم.

xwâzem xwesaê deł albexam buřem da ben mâlâr-e xam/ bilam ke çû mež gwef
bekam daw šořagaê gunâtawa

جدول شماره ۹

گوش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	توام بچم twâm beçem	توایم بچیم / بچیمان beçimen/twâim beçim
	دوم شخص	توای بچی / بچیدن beçiden/twâi beçi	تواین بچین twâin beçin
		توام + بچم	تواین + بچین

توان بچن twân beçen توان + بچن	توائ بچووک / بچوود twâê beçug/beçud توائ + بچووک / بچوود	سوم شخص	
خوازیم بچیم / بچیمین /xwâzim beçim beçimen خوازیم + بچیم / بچیمین	خوازم بچم xwâzem beçem خوازم + بچم	اول شخص	فیلی
خوازین بچین xwâzin beçin خوازین + بچین	خوازی بچیت xwâzi beçit خوازی + بچیت	دوم شخص	
خوازن بچن xwâzen beçen خوازن + بچن	خوازیگ بچووک xwâzêg beçug خوازیگ + بچووک	سوم شخص	

۲-۲-۲. وجه التزامی

فعل در صورتی به وجه التزامی - که خیامپور (۱۳۸۸: ۸۴) و مشکور (بی‌تا: ۹۷) از آن با لفظ احتمالی هم نام برده‌اند - به کار می‌رود که «وقوع آن به صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط، دعا یا میل طرح شود» (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۶: ۵۴). «جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی ساز باید، شاید، کاش، اگر، مبادا و برخی از فعل‌های خواستن و توانستن همراه است؛ همچنین بعد از فعل‌هایی می‌آید که معنی یقین در آن‌ها نباشد: رفتم که او را ببینم» (همان) و به گفته نائل خانلری (۱۳۵۲: ۳۵)، «وقوع این صیغه‌ها همیشه وابسته به وقوع فعل دیگر است؛ به این سبب، آن‌ها را التزامی می‌خوانیم؛ التزام یعنی وابسته بودن». پنج استاد نیز در دستور زبان فارسی، وجه التزامی را به این دلیل که پیرو جمله دیگر است - هرچند که می‌تواند به صورت مستقل هم بیاید - وجه مطیعی خوانده‌اند (نک. رشید یاسمی و دیگران، ۱۳۷۳: ۱۴۰). موارد وجه التزامی به قرار زیر است:

۲-۲-۲-۱. مضارع التزامی

فعل مضارع التزامی از جزء پیشین «ب» به علاوه بن مضارع و شناسه‌ها ساخته می‌شود. «آنجا که صیغه مضارع فعلی را بیان می‌کند که واقع شدن آن مسلم نیست؛ اما ممکن است واقع شود یا قصد انجام دادن آن هست، آن صیغه، مضارع التزامی خوانده می‌شود؛ زیرا که در این حال، واقع شدن فعل، "ملازم" یعنی همراه و وابسته به وقوع فعل دیگری است» (نائل خانلری، ۱۳۵۲: ۴۰). بیان وقوع فعل همراه

با شک و تردید، بیان وقوع فعل همراه با آرزو و تمنا، بیان شرط، جزای شرط و بعد از فعل‌ها و کلمه-هایی که بر لزوم یا اراده یا توان و تمکن دلالت دارند، مهمترین موارد کاربرد این فعل است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۰: ۶۳).

در گویش فیلی و کلهری نیز این فعل با اضافه کردن «ب» به بن مضارع فعل ساخته می‌شود و وجه تمایز تنها در تعداد ساخت و شناسه صیغه دوم شخص مفرد مشخص می‌شود (جدول شماره ۱۰).

الف) امید و آرزو

کلهری:

- خوزه‌یهو بنیشیم چق‌ئه‌وسا له نوو / نه‌قلّ له‌یره‌هر باریمنه‌و سوو (پرون، ۱۳۹۳: ۵۳).
خوزه‌یهو ... بنیشیم: ای کاش ... بنشینیم؛ باریمن: بیاوریم.

xwazyaw benišim êu awsâ la nu/ naql-e laêrawar bârymenaw su

فیلی:

- خوزه‌وه / باده‌وانی باتام/ وه ده‌س زاروو نه‌مه‌زریاگیّ (رشیدی، ۱۳۹۰: ۷۰).

خوزه‌وه ... باتام: ای کاش ... باشم.

xwazyaw/ bâdawânê bâtâm/ wa das-e zâfu namazeryâgê

ب) احتمال

کلهری:

- هر چگه رووژه «بیدل»، له‌ی کۆچه باخه نیشم / شایه‌د دواره بونم بالآیّ سفید چنارم (پرون، ۱۳۹۳: ۲۷).

شایه‌د ... بونم: شاید ... ببینم.

har çega rûža bêdeŀ laê kûça bâxa nišem/ šâêad dewâra bünem bâlâê sefêd çenârem

فیلی:

شایه‌د واران عه‌دلّی بواریّ/ به‌زره سه‌ر ده خاک تیره دراریّ (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۱۷۰).

شایه‌د ... بواریّ: شاید ... ببارد.

Šâêad wârân-e adlê bwârê/ bazar sar da xâk-e tira derârê

ج) دعا

کلهری:

- کوومه‌کم بکه خودایّ بان سه‌ر / له مانگ خورداد باخم بایده به‌ر (پرون، ۱۳۹۳: ۶۲).

مقایسه وجه فعل در گویش‌های «کُردی فیلی» و «کُردی کلهری» از ... (ص ۲۸-۱)----- سکینه آزادی ۲۱

کوومه کم بکه: کمکم کن.

kwemakem bka xwdâê bân-e sar/ la mâng-e xwerdâd bâxem bâêda bar

فیلی:

- وه هه ر جا بچی ئەلی یارت بوو / ئاو ئو مَلکه سازگارت بوو (درخشنده و ساری، ۱۳۹۰: ۲۹).

یارت بوو: یارت باشد.

سازگارت بوو: با تو سازگاری داشته باشد.

va har jâ beçi ali yâret bu/ âw-e ou melka sâzegâret bu

(د) شرط

کلهری:

- ئەگەر له لام بچیدن، شینم له شوون خودد کهم/ ئاگر خه مه ژیان و چوار تیکه پرتاله گه م (پرون، ۱۳۹۳: ۲۶).

ئەگر ... بچیدن: اگر ... بروی.

agar ga lâm beçyden šinem la šun-e xwad kam/ âger xama žyân-o çwâr tyka pertâlagam

فیلی:

- ئەگر ده شوعلەئێ دەرونم بۆشم/ ئاهێ ده نه هاد دَلَم بکیشم/ ترسم پر چیه م تهنگ روزگار/ ته پو دق بگری بووگه شه و تار (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۱۵۲).

ئەگر ... بۆشم: اگر بگویم؛ ئەگر ... بکیشم: اگر بکشم.

agar da šolaê darünem büšem/ âhê da nahâd yšem/ tersem pef-e çyam tang-e fuzegâr/ tap-o dü begrê buga šaw-e târ

جدول شماره ۱۰

گۆیش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	بچم beçem	بچیم / بچیمین beçimen/beçim
	دوم شخص	بچی / بچید / بچیدن beçiden/ beçid/beçi	بچین beçin
	سوم شخص	چووگ / بچوود	بچن

beçen	Beçug/ beçud		
بچیم / بچیمان beçimen/beçim	بچم beçem	اول شخص	فیلی
بچین beçin	بچیت beçit	دوم شخص	
بچن beçen	بچوگ beçug	سوم شخص	

۲-۲-۲. ماضی التزامی

ماضی التزامی از صفت مفعولی به علاوه مضارع ساده «باشیدن» ساخته می‌شود: خورده باشم / خورده باشی و ... بیان وقوع فعل در گذشته همراه با شك و تردید و آرزو و تمنا و نیز بیان فعل همراه با شرط از موارد کاربرد این فعل در زبان فارسی است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۰: ۵۸-۵۹). در ساختمان این فعل در گویش کلهری با گویش فیلی تفاوت‌هایی وجود دارد و غیر از اختلافات و اشتراکاتی که در شناسه‌های این فعل وجود دارد (بنگرید به جدول شماره ۱۱)، در بن فعل نیز تمایزی آشکار دیده می‌شود؛ چنانکه بن ماضی فعل مورد نظر (مثال: «داشت») در گویش فیلی، در گویش کلهری با جزء پیشین «ب» می‌آید و صامت «د» را دچار تحول می‌کند و به «ئ» بدل می‌گرداند؛ البته لازم به ذکر است که دو مورد از این صیغه‌ها، هم با رعایت حرف «ب» و هم بدون اضافه شدن آن به کار می‌رود: صیغه دوم شخص مفرد (داشتودن / dâštuden) و سوم شخص مفرد (داشتوود / dâštud // dâštu / dâštu).

فیلی:

- چۆ خوازی چیه م من بینه‌وا / داشتووی وه ئی سارقه ره‌وا (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۲۸۶).
داشتووی: داشته باشی.

Ûi xwâzi çyam-e men-e bênwâ/ dâštuwi wa eê sâveqa rawâ

کلهری:

- ئه گر میمگم ریش بیاشتوود، ئوشنه بی خالوو (ضرب‌المثل).
بیاشتوود: داشته باشد.

agar mymegem riš beâštud üšena pê xâlu

جدول شماره ۱۱

گویش	شخص	مفرد	جمع
کلهری	اول شخص	بیاشتووم bêâštum ب + داشت + ووم	بیاشتومن / بیاشتوم bêâštüm/bêâštümen ب + داشت + وْمن / وْم
	دوم شخص	بیاشتود / بیاشتودن / داشتودن / bêâštüden/bêâštüd dâštüden ب + داشت + وْد (وْدن) / داشت + وْدن	بیاشتون bêâštün ب + داشت + وْن
	سوم شخص	بیاشتوود / بیاشتوو / بیاشتووگ / داشتوود bêâštu / bêâštüg/dâštud dâstud / ب + داشت + وود (وو/ووگ) / داشت + وود	بیاشتوون bêâštun ب + داشت + وون
فیلی	اول شخص	داشتووم dâštuwem داشت + ووم	داشتومن dâštümen داشت + وْمن
	دوم شخص	داشتووی dâštuwei داشت + ووی	داشتوین dâštüwein داشت + ووین
	سوم شخص	داشتووگ dâštug داشت + ووگ	داشتوون dâštun داشت + وون

۲-۳. وجه امری

فعلی که از وجه اخباری و التزامی نباشد، از وجه امری است (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۶: ۵۵). در بعضی صیغه‌های فعل، فرمانی می‌دهیم؛ یعنی به کسی می‌گوییم که کاری را انجام دهد یا حالتی را بپذیرد (ناتل خانلری، ۱۳۵۲: ۳۲). این وجه، «وقوع یا عدم وقوع عمل را طلب می‌کند» (خیامپور، ۱۳۸۸: ۸۵). فعل امر از آوردن «ب» بر سر بن مضارع فعل به علاوه شناسه‌ها ساخته می‌شود و دو صیغه مفرد مخاطب و جمع مخاطب دارد: برو، بروید.

فعل امر در گویش‌های کلهری و فیلی نیز ساختاری یکسان با فعل امر در دستور زبان فارسی دارد و با افزودن «ب» به ابتدای بن مضارع به دست می‌آید: بچوو / beču (برو) / بچن / bečen (بروید)؛ بگر / beger (بگیر) / بگرن / begeren (بگیرید)؛ بنیش / beniš (بنشین) / بنیشن / benišen (بنشینید) و غیره.

کلهری:

په‌ره‌ی لیود / وه ئامانهت بیّه وه خوهر / بال چهود وه ئامانهت / بیّه وه شهو (عبادتیان، ۱۳۹۹: ۲۱).

بیّه: بده.

pari lêwed/ wa âmânat bêa wa xwar/ bâl çawed wa âmânat/ bêa wa šaw

فیلی:

گوش بیّه وه ناله‌ی جگرسوز نه‌ی / عاشق و ته‌دبیر ریّ وه جایّ نه‌وه‌ی (منصوری جمشیدی، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

گوش بیّه: گوش بده.

guš bêa wa nâtaê jegarsuz-e naê/ âseq wa tadbir fê wa jâê nyawawê

۳. نتیجه‌گیری

با عنایت به پژوهش حاضر، وجوه فعل در گویش کردی فیلی و جنوبی اشتراکات بسیاری با هم دارند. نتایج حاصل از بررسی وجه اخباری نشان داد که در گویش کردی فیلی، شناسه‌های فعل ماضی ساده در یکی از ساخت‌های دوم شخص مفرد و دو مورد از ساخت‌های دوم شخص جمع با هم اختلاف دارند. صامت کوتاه در بن این فعل نیز در هر دو گویش متفاوت است. در کردی فیلی، در برخی مناطق، برای بیان استمرار فعل در گذشته (ماضی استمراری)، از صامت «د» قبل از فعل ماضی ساده (د + بن فعل + شناسه = دِوتم) استفاده می‌شود؛ اما ساخت دیگر فعل ماضی استمراری در گویش فیلی با گویش کلهری همسان است؛ چنانکه «یا» به بن ماضی فعل اضافه می‌شود و شناسه‌های فعل پس از آن قرار می‌گیرد (بن فعل + یا + شناسه)؛ مثال: کهفت + یا + م = می‌افتادم. در گویش کلهری و فیلی، اختلاف در واج پایانی دو صیغه دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد مشاهده می‌شود: کهفتیایت (فیلی) / کهفتیاید (کلهری)؛ کهفتیاگ (فیلی) / کهفتیا (کلهری). در صیغه سوم شخص مفرد ماضی نقلی در گویش فیلی، پیش از افزودن «ه» به فعل ماضی ساده که در این صیغه، همان بن ماضی است،

حرف «گ» و در گویش کلهری حرف «ی» به عنوان میانجی قرار می‌گیرد: وت (فیلی) / وهت (کلهری) = وتگه (weteğa) / وه تیه (wateêa) (وت / وهت + گ / ی + ه) = گفته است. نکته قابل توجه این است که ماضی نقلی گویش کلهری در صیغه دوم شخص مفرد، دو ساخت افزون بر این صیغه در گویش فیلی دارد. اختلاف دو گویش در کاربرد فعل ماضی بعید، در ساخت دوم شخص مفرد معلوم می‌شود؛ چنانکه گویش کلهری در این صیغه، یک ساخت بیشتر از گویش فیلی دارد و ساخت ماضی بعید در صیغه‌های دوم شخص جمع و سوم شخص جمع در هر دو گویش یکسان است. ماضی مستمر در گویش‌های فیلی و کلهری، با صرف ماضی ساده از فعل «داشتن» و ماضی ساده فعل مورد نظر ساخته می‌شود. لازم به ذکر است ماده (بن) فعلی که در جدول شماره ۵ صرف شده است در دو گویش متفاوت است؛ این بن در گویش فیلی، «چگ» (çeg) است و با افزودن شناسه، ساخت ماضی ساده را تشکیل می‌دهد و بن ماضی این فعل در گویش کلهری، «چی» (çê) است که پیش از افزوده شدن شناسه‌ها به آن، ۱. حرف «ی/ئ»، اشباع می‌شود و به صورت «ی» تلفظ می‌گردد، ۲. «â» میانجی به «ی» افزوده می‌گردد. در برخی نواحی که گویش فیلی در آن‌ها رواج دارد، برای ساخت ماضی مستمر، بعد از صرف فعل ماضی ساده «داشتن»، جزء «د» را به ابتدای فعل ماضی ساده می‌افزایند: داشتم دچگم: داشتم می‌رفتم. گاهی نیز به جای فعل «داشتن» از قید «په‌سا / pasâ» برای ساخت ماضی مستمر استفاده می‌شود. بررسی‌های نشان داد که گویش فیلی در صیغه دوم شخص مفرد مضارع ساده، یک ساختار و در گویش کلهری دو ساختار دارد و ساختار دوم آن به هجای «دِن» ختم می‌شود. در صیغه‌های دیگر این فعل نیز تمایز در ساخت مشاهده می‌شود. جالب توجه است که در گویش فیلی، صیغه‌های دوم شخص جمع و سوم شخص جمع ساخت یکسانی دارند و ساختار آن‌ها با سوم شخص جمع در گویش کلهری همسان می‌شود. مقایسه فعل دوم شخص جمع در هر دو گویش نشان می‌دهد که مصوت کوتاه «e» پیش از حرف آخر در گویش فیلی به مصوت بلند «î» در گویش کلهری تبدیل می‌شود. در ساخت مضارع اخباری در گویش فیلی و کلهری، بین همه صیغه‌ها (جز یک مورد) همسانی مشاهده می‌گردد؛ آن یک مورد و تنها اختلاف هم مربوط به صیغه دوم شخص مفرد است که این تمایز هم مربوط به شناسه‌ها و هم تعداد ساختهاست؛ به عبارت دیگر، صیغه دوم شخص مفرد در گویش کلهری، دو ساخت با شناسه‌های «ید / id» و «یدن / iden» و گویش فیلی یک ساخت با شناسه «ت / t» دارد. اختلاف مضارع مستمر در این دو گویش، در تعداد ساخت‌ها و کاربرد شناسه‌های فعلی در صیغه‌های دوم شخص مفرد، سوم شخص مفرد و اول شخص جمع مشاهده می‌شود. در گویش‌های کردی، گاهی ساخت فعل مضارع اخباری با مستقبل یکسان می‌گردد؛ چنانکه فعل‌های «چم، چید، چوود و ...» گاهی معنای مستقبل به خود می‌گیرند و این موقعیت کلام است

که زمان فعل را مشخص می‌کند. پژوهش حاضر همچنین نشان داد که وجه تمایز مضارع التزامی در دو گویش، تنها در تعداد ساخت و شناسه صیغه دوم شخص مفرد مشخص می‌شود. در ساختمان فعل ماضی التزامی در گویش کلهری با گویش فیلی تفاوت‌هایی وجود دارد و غیر از اختلافات و اشتراکاتی که در شناسه‌های این فعل وجود دارد (جدول شماره ۱۱)، در بن فعل نیز تمایزی آشکار دیده می‌شود؛ چنانکه بن ماضی فعل مورد نظر (مثال: «داشت») در گویش فیلی) در گویش کلهری با جزء پیشین «ب» می‌آید و صامت «د» را دچار تحول می‌کند و به «ی / ے» بدل می‌گرداند؛ البته لازم به ذکر است که دو مورد از این صیغه‌ها، هم با رعایت حرف «ب» و هم بدون اضافه شدن آن به کار می‌رود: صیغه دوم شخص مفرد (داشتتودن / dāštūden) و سوم شخص مفرد (داشتوود / داشتوو). فعل امر نیز در گویش‌های کلهری و فیلی ساختار یکسانی با فعل امر در دستور زبان فارسی دارد و با افزودن «ب» به ابتدای بن مضارع، به دست می‌آید: بچوو / beču (برو).

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کاربرد هرکدام از این شناسه‌ها را جایگاه اجتماعی مخاطب یا میزان صمیمیت بین افراد تعیین می‌کند؛ به عنوان نمونه در گفتار دوستانه از فعل «وهتی» و در گفتار محترمانه از افعال «وتید» یا «وتیدن» استفاده می‌شود.
- ۲- تمام ضرب‌المثل‌هایی که در این مقاله به عنوان مثال ذکر شده است از حافظه تاریخی گویشوران گویش‌های مورد بررسی، جمع‌آوری شده‌اند.

منابع

- ۱- احمدی‌خواه، مهدی. (۱۳۹۴). له هزاره‌ی گیسد، ایوان: مهدی احمدی‌خواه.
- ۲- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی امروز، تهران: قطره.
- ۳- افشار، طاهره و زارعی، سروش. (۱۳۹۵). «بررسی افعال مرکب در گویش کلهری زبان کردی با تکیه بر آثار ادبی معاصر»، مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۳(۱۵)، ۴۱-۵۴.
- ۴- اکبری، منوچهر و ولی‌پور، مونا. (۱۳۹۵). «نقد و تحلیل انواع وجه فعلی در فارسی»، نشریه ادب فارسی، ۱(۱)، ۱-۱۵.
- ۵- انوری، حسن و احمدی‌گیوی، حسن. (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی ۲، ویرایش چهارم، تهران: فاطمی.

مقایسه وجه فعل در گویش‌های «کُردی فیلی» و «کُردی کلهری» از... (ص ۲۸-۱)----- سکینه آزادی ۲۷

۶- بهادری، محمدجلیل. (۱۳۹۵). لیسک زهرین: بررسی محتوایی و ساختاری شعر کردی ایلام، ایلام: رامان.

۷- پالیزبان، کرم‌الله. (۱۳۹۱). «بررسی دستگاه فعل و قابلیت‌های ساخت‌واژی گویش کردی ایلام»، فرهنگ ایلام، ش ۳۴ و ۳۵.

۸- پرون، عزت‌الله. (۱۳۹۳). ناگر له سهرم سهرچوویی کیشی (مجموعه شعر کردی)، چاپ دوم، ایلام: زانا.

۹- خزلی، مسلم و آزادی، سکینه. (۱۳۹۶). «ساختار فعل در گویش خزلی»، فرهنگ ایلام، ۱۸(۵۴)-۵۵، ۱۳۳-۱۵۱.

۱۰- _____ (۱۳۹۷). «جستاری در قواعد صرفی و نحوی گویش کردی جنوبی (با بررسی موردی سه زیرگویش خزلی، لکی و کلهری)»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۸(۲)، ۳۹-۶۲.

۱۱- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۸۸). دستور زبان فارسی، چاپ چهاردهم، تهران: ستوده.

۱۲- درخشنده، صیدمحمد و سارایی، ظاهر. (۱۳۹۰). میرکان، ایلام: زانا.

۱۳- رشید یا سمی و دیگران. (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی پنج استاد، زیر نظر سیروس شمیسا، چاپ اول، تهران: فردوس.

۱۴- رشیدی، محمدرضا. (۱۳۹۰). کوولای تهنیایی (شعر کوتاه کردی)، ایلام: زانا.

۱۵- رنجبر، وحید. (۱۳۹۴). دستور زبان کردی، تهران: هرمس.

۱۶- سلگی، حسین و بختیاری، رحمان. (۱۳۹۰). «بررسی ریشه‌شناختی چند فعل هورامی»، پژوهش‌های زبانی، ۲(۲)، ۷۵-۵۷.

۱۷- شیرینی، علی‌اکبر. (۱۳۸۲). «صرف فعل در گویش ایلامی»، فرهنگ ایلام، ش ۱۵. صص ۱۴۸-۱۵۴.

۱۸- عبادتیان، سعید. (۱۳۹۹). ئه‌وریشم زامه‌گان، کرمانشاه: دیپاچه.

۱۹- قریب، عبدالعظیم. (۱۳۳۸). دستور زبان فارسی به اسلوب السنه مغرب زمین، چاپ سی‌ام، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة.

۲۰- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه و ثباتی، الهام. (۱۳۹۳). «فرایندهای واجی همخوانی در گویش کردی کلهری»، جستارهای زبانی، ۵(۱)، ۱۹۱-۲۲۲.

۲۱- کریمی، یادگار و نقشبندی، زانیار. (۱۳۹۰). «ساخت‌های فعلی استمراری- تأکیدی در گویش هورامی»، پژوهش‌های زبانی، ۲(۱)، ۸۳-۱۰۰.

- ۲۲- مشکور، محمدجواد. (بی تا). دستورنامه؛ در صرف و نحو زبان پارسی، چاپ هفتم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ۲۳- مشکوةالدینی، مهدی. (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۲۴- منصوری جمشیدی، حشمت. (۱۳۹۳). بهیان ده ناسوو (طلوعی در افق)، تصحیح محمدجلیل بهادری. ایلام: رامان.
- ۲۵- میلانی، جبار و کریمی دوستان، غلامحسین. (۱۳۹۵). «ساختار موضوعی افعال دو مفعولی در کردی هورامی». زبان فارسی و گویش‌های ایرانی. ۱(۲)، ۶۸-۹۱.
- ۲۶- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۵۲). دستور زبان فارسی، چاپ دوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۷- _____ . (۱۳۹۵). تاریخ زبان فارسی، ج ۲، چاپ دهم، تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۲۸- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا. (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی، چاپ دهم، تهران: سمت.
- ۲۹- وفايي، عباسعلي. (۱۳۹۵). دستور زبان فارسی ۱، چاپ یازدهم، تهران: سمت.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره دوم - تابستان ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۶

معرفی منظومه بلوچی «مگران» روانبند و تطبیق آن با «حیدربابا»ی شهریار

(ص ۲۹-۵۰)

عبدالغفور جهان‌دیده^۱

 20.1001.1.2345217.1401.12.2.2.4

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

ادبیات بلوچی قدمت زیادی دارد و در دوره معاصر رشد چشمگیری داشته است؛ اما به دلایل گوناگون، نسبت به ادبیات اقوام دیگر ایرانی؛ مانند آذری‌ها، کردها و گیلک‌ها گمنام مانده است. شعر و شاعری جزء جدایی‌ناپذیر زندگی بلوچ‌ها بوده است و بنا بر همین پیشینه، شعر همچنان طرف‌داران و علاقه‌مندان بسیاری دارد. منظومه مگران سروده عبدالله روانبند، پرترف‌دارترین و مشهورترین شاعر بلوچ در بلوچستان ایران است. این شاعر دوزبانه، به فارسی و بلوچی شعر سروده و مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین شعر ایشان، «منظومه مگران» است، این منظومه به زبان بلوچی و در قالب سنتی بلوچی و بحر عروضی رجز سروده شده است. شهرت این منظومه بیشتر مدیون خنیاگران یا به اصطلاح بلوچی، «پهلوانان» است. این منظومه، دائرةالمعارف کوچکی از شناخت سرزمین بلوچستان، به‌ویژه مگران و مردمان آن است. این اثر منظوم از شاهکارهای ادبیات معاصر بلوچی به شمار می‌آید و در اوج بلاغت و فصاحت است. شاعر در این منظومه از فرهنگ، رسوم، احوال گذشته، زیبایی‌های سرزمین بلوچستان، از اصالت و مردانگی‌های قوم بلوچ، حسرت دوران گذشته این قوم و پایبندی به اخلاق و دین سخن می‌گوید. این منظومه در بسیاری از جهات با منظومه ترکی «حیدربابا»ی شهریار قابل‌مقایسه است. این مقاله نخست به معرفی و بررسی ساختاری و درون‌مایه منظومه مگران، سپس به تطبیق آن با منظومه حیدربابای شهریار می‌پردازد.

کلمات کلیدی: عبدالله روانبند، منظومه مگران، ادبیات تطبیقی، منظومه حیدربابا، شهریار.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار، چابهار، ایران.



۱. مقدمه

ادبیات بومی هرکدام از اقوام ایرانی، منبعی مهم برای شناخت ایران بزرگ است. بعضی از این اقوام مانند آذری‌ها و گُردها توانسته‌اند به وسیله ادبیات و هنر، خود را در ایران و کشورهای دیگر معرفی و مطرح کنند؛ اما در این میان، بلوچ‌ها با اینکه دارای ادبیات کهن و پربراری هستند و در ادبیات معاصر نیز شاعران و نویسندگان برجسته‌ای دارند، کمتر توانسته‌اند خود را از طریق ادبیات معرفی کنند. البته شاید این گمنامی به دلایل شفاهی بودن ادبیات این قوم تا نیم قرن پیش و نداشتن خط تا آن زمان، نبود مترجمان و پژوهشگران علاقه‌مند به ادبیات بومی، دسترسی نداشتن به نشر و چاپ، دوری از مرکز، فقدان ادیبان و شاعران و نویسندگانی که بتوانند در کنار آثار منظوم و مثنوی فارسی یا زبانی بین‌المللی به نشر آثار محلی خود بپردازند و چندین دلیل دیگر باشد. ادبیات بلوچی در چند دهه اخیر رشد چشمگیری داشته است، شاعران و نویسندگان و پژوهشگران بزرگی با به وجود آوردن آثار فاخر و ارزشمند، بر غنای آن افزوده‌اند. ادبیات منظوم بلوچی، بخشی ناشناخته از ادبیات ایرانی است که از سوی پژوهشگران ایرانی مورد غفلت قرار گرفته است. شعر سنتی بلوچی قدمت زیادی دارد و بخش اعظم آن شفاهی بوده است؛ اما در عین حال، شاعران بزرگی بوده‌اند که دیوان اشعار بلوچی آن‌ها مدون و موجود بوده و برخی از آن‌ها نیز به چاپ رسیده است.

ادبیات معاصر بلوچی، تحت تأثیر تحولات ادبی معاصر ایران و پاکستان قرار گرفته و به سرعت جایگاه خود را پیدا کرده است. شاعران با پیدا کردن فرصت تمرین در قالب‌های غزل، قصیده، رباعی، شعر نو، شعر سفید و غیره و با رشد روزافزون نشریات ادواری و انتشار کتاب، آثار ادبی قابل توجهی عرضه داشته‌اند. مولوی عبدالله روانبد، مهم‌ترین و مشهورترین شاعر کلاسیک معاصر با سرودن اشعار بلوچی و انتشار آن‌ها به وسیله خنیاگران چیره‌دست، در میان مردم و طبقه درس خوانده، جایگاه بلندی پیدا کرده است. در این مقاله ضمن معرفی و بررسی منظومه مگران از این شاعر، تطبیق آن با منظومه «حیدرآبا»ی شهریار ارائه می‌شود.

۱-۱. پیشینه و روش پژوهش

منظومه مگران، به همراه دیگر اشعار بلوچی روانبد، بدون شرح و توضیح، به کوشش چند تن به نام‌های «غنی پهلوال، ۲۰۱۰ میلادی، پاکستان»، «عبدالرئوف ملازهی، ۲۰۱۰ میلادی، دبی، امارات»، «اصغر آزگ ۲۰۱۱ میلادی، پاکستان» به چاپ رسیده است. این منظومه به طور مستقل تحت عنوان «مگران» شعر» به کوشش «اشرف سربازی، ۱۹۹۱، پاکستان» چاپ و منتشر شده است. کتاب «شرح منظومه مگران» با مقدمه و ترجمه و توضیحات عبدالغفور جهاندیده، ۱۳۹۰ و چاپ دوم آن (۱۳۹۶) با ویرایش جدید و تحت عنوان «منظومه مگران» منتشر شده است. تاکنون هیچ مقاله‌ای درباره معرفی و بررسی این منظومه به فارسی و تطبیق آن با «حیدرآبا»ی شهریار انتشار نیافته است. شیوه پژوهش در این

مقاله، کتابخانه‌ای و در برخی از نکات، مانند زندگی شاعر و توضیح بعضی از لغات و اصطلاحات، میدانی است. درباره منظومه «حیدربابا»ی شهریار نیز پژوهش‌ها و ترجمه‌های بسیاری صورت گرفته است. در این پژوهش منابع اصلی، ترجمه‌های «کریم مشروطه‌چی» و «میر صالح حسینی» است.

۲. بحث

۲-۱. معرفی سراینده منظومه مکران

محمد عبدالله رواند، فرزند قاضی یحیی، در شعبان ۱۳۴۵ قمری برابر با ۱۳۰۴ شمسی در روستای باهوکلان، از توابع شهرستان سرباز به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در محضر پدر روحانی اش آموخت و در ادامه آن به تکمیل آموزش دروس و علوم معمول آن زمان، از قبیل فقه، کلام، ادبیات عرب، ریاضیات و ... پرداخت و پس از مدتی برای ادامه تحصیل به شهر کراچی رفت و در مدرسه دینی مظهرالعلوم ثبت نام کرد. پس از دو سال دانش‌اندوزی به شهر خود «پیشین» برگشت که امروزه از توابع شهرستان راسک است. مولوی رواند با مرگ پدر، جانشین او شد و پیشوایی دینی مردم را برعهده گرفت. ایشان علاوه بر راهنمایی و رهبری در امور دینی و شرعی، شغل معلمی را برگزید و در مدارس شهر خود به تدریس پرداخت. رواند، سرشناس‌ترین شاعر معاصر بلوچ در بلوچستان ایران است. شاعری در خاندان وی، به ویژه خاندان مادری، تا چندین نسل رواج داشته است. او از زمان نوجوانی در زمینه شعر و شاعری فرصت تمرین یافته بود؛ تربیت ذوقی و تجربه ادبی او مربوط به همان سال‌هاست. این شاعر در سال ۱۳۶۷ شمسی، در ۶۳ سالگی وفات کرد. (نک. رواند، ۱۳۹۶: ۲۲-۲۴)

رواند با وجود این که اطلاعات وسیعی از ادب فارسی، عربی، اردو و بلوچی داشته، شیوه گویندگی اش ساده و سلیس است. بسیاری از ناقدان و اهل ذوق، لقب «سعدی بلوچستان» را به وی داده‌اند. نسبت دادن این لقب به او بیشتر برگرفته از تأثیرگذاری شعر او بر زبان و ادب بلوچی و حالت سهل و ممتنع بودن آن است. (نک. همان)

۲-۲. منظومه مکران

۲-۱-۲. معرفی منظومه

این منظومه یکی از آثار گرانسنگ ادب بلوچی و مشهورترین شعر بلندی است که در بین مردم بلوچ، زبانزد است. مولوی رواند این منظومه را در اواخر دهه سی، سال ۱۳۳۰ هجری شمسی سروده است. این منظومه، بلافاصله پس از سرودن، در دسترس خنیاگران یا «پهلوانان» قرار گرفت و به سرعت در میان مردم منتشر و مشهور شد. مشهورترین پهلوانی که در نشر این منظومه نقش داشته، «کمالان هوت»

متوفی به سال ۱۳۸۸ ه. ش. است. همچنین پهلوان دیگری با نام «غلامقادر ملازهی» متوفی به سال ۱۳۸۴ ه. ش. نیز در رواج منظومه در میان مردم، تأثیر داشته است.

یکی از ویژگی‌های سبکی شعر بلوچی رواند که در منظومه مگران نیز محسوس است، کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات فارسی است. این در حالی است که بسیاری از این واژه‌ها و اصطلاحات، معادل بلوچی رایج دارند؛ اما این شاعر از معادل بلوچی آن‌ها استفاده نمی‌کند. البته ناگفته نماند که شعر بلوچی رواند و از جمله منظومه مگران، منبعی بزرگ و قابل توجه از واژه‌ها و اصطلاحات بلوچی است که چه بسا اگر رواند آن‌ها را به کار نمی‌برد، به مرور زمان فراموش می‌شدند. این منظومه بلافاصله پس از سرودن، مورد تقلید شاعران قرار گرفت و نظیره‌های زیادی از آن ساختند، اما هیچ کدام از آن‌ها به شهرت و بلاغت و فصاحت منظومه مگران نرسیدند. این منظومه دارای ۳۱۷ مصراع یا به اصطلاح بلوچی «بند» است.

۲-۲-۲. ساختار منظومه

منظومه مگران در ردیف شعر کلاسیک بلوچی قرار دارد و قالب آن «سنتی بلوچی» است. واحد شعر در این قالب، «بند» است که معادل مصراع فارسی است. یک شعر می‌تواند به مقدار کافی و به تعداد زوج یا فرد، بند داشته باشد و اشعار را نیز ستونی می‌نویسند. این قالب در شعر سنتی و کلاسیک بلوچی، از گذشته تا حال معمول بوده و از میان قالب‌های شعر فارسی بیشتر به مثنوی شبیه است، به گونه‌ای که سراینده می‌تواند به تبعیت از مصراع نخست، همه مصراع‌ها را هم قافیه کند یا اینکه در هر کجا تشخیص داد قافیه را عوض کند؛ مثلاً اگر شعری شصت مصراعی را در نظر بگیریم، شاعر می‌تواند هر شصت مصراع را هم قافیه کند، یا اینکه بیست مصراع نخست را هم قافیه و پنج مصراع بعدی را با قافیه‌ای دیگر و ده مصراع دیگر را متفاوت با بقیه بسراید و به همین ترتیب بقیه را با قافیه‌های دیگر تا آخر ادامه دهد. کلیه مصراع‌های منظومه، مقفی و بخشی از آن مردّف است. چیدمان قافیه به گونه‌ای است که ۱۵۰ مصراع نخست دارای یک قافیه با حروف مشترک «ران» و ۱۶ مصراع بعد، با قافیه‌ای دیگر با حرف مشترک «ن» و ۱۳ مصراع بعد با حرف مشترک «نگ» است و به همین صورت، قافیه مدام پس از چند یا چندین مصراع عوض می‌شود. مصراع‌های ۲۲۵ تا ۲۳۴ علاوه بر مقفی بودن، ردیف «کنت (kant)» را نیز دارند و همچنین برای مصراع‌های ۲۳۵ تا ۲۸۹ از ردیف «انت» استفاده شده است.

این منظومه به وزن عروضی است. البته عروض بلوچی علاوه بر قواعدی که در عروض فارسی رایج است، ویژگی‌هایی در هجابندی دارد که خاص زبان بلوچی است؛ مثلاً واج نخست هجا می‌تواند با ساکن آغاز شود و این واج جزء وزن به شمار نمی‌رود. در مصراع زیر، واژه «درنگ» ابتدای ساکن است و «د» به عنوان واج آغازین، جزء وزن نیست:

«تئی سرشَم و دُرَنگ و دَران» tai sar-šam o drang o dar-ān (رواند، ۱۳۹۶: ۳۸)

تئی / سر / ش / م / دُرَن / گ / د / ران

منظومه مگران در بحر رجز مربع سالم «مستعلن، مستعلن» است. «رجز در لغت به معنی اضطراب و سرعت است» (شاه حسینی، ۱۳۶۸: ۷۶) و در اصطلاح، «شعرهایی است که هنگام جنگ برای خودستایی و مفاخره خوانده می‌شد» (میرصادقی، ۱۳۲۰: ۱۳۸۵). «این بحر در اشعاری کاربرد داشته است که عرب‌ها در معرکه‌ها و جنگ‌ها، در مقام مفاخرت از مردانگی و شرافت قوم خود می‌خوانده‌اند» (رامپوری، ۱۳۷۵: ۴۰۲). بحر رجز از وزن‌های رایج شعر کلاسیک بلوچی است، به‌ویژه در حماسه‌ها، رجزخوانی‌ها و منظومه‌هایی که دربارهٔ افتخارات قومی و شرح مفاخر پیشینیان سروده شده‌اند، بیشتر رواج داشته است.

«وشین وطن مئی مگران

دائم بیاتی کامران» (رواند، ۱۳۹۶: ۳۸)

وش / شین / و / طن / می / مک / ک / ران

- / و / - / - / و / - / -

دا / ئم / ب / با / تئی / کا / م / ران

- / و / - / - / و / - / -

۲-۲-۳. درون مایه

۲-۲-۳-۱. توصیف سرزمین مگران

سراسر منظومه مگران، توصیف سرزمین باستانی مگران است. این سرزمین، محل تولد و زندگی شاعر است. عشق به وطن و فرهنگ و زبان مادری از یک‌یک بندهای منظومه نمایان است و بندبند آن، با بندبند پیکر اجتماع و تاریخ و فرهنگ این مردم گره خورده و پیوند یافته است. این منظومه، دائرةالمعارف مختصری از شناخت سرزمین مگران و مردم آن است. ترجمه سطرهای آغازین، چنین است:

سرزمین خوب و زیبای ما مگران.

همواره کامروا و خوش باشی!

آباد و سرسبز و خرم [بمانی].

هرزمان که نام تو را بر زبان می‌آورم.

بوی خوش تو مانند [بوی مطبوع] مُشک پنخس می‌شود [و به مشام می‌رسد].

کوه‌های بلند و صعب‌العبور و امن تو

رشته‌کوه‌های سیاه‌رنگ و آبی‌رنگ تو

[که با بلندی خود مانند این هستند که] با ابرها سخن می‌گویند.

... تو را ستایش می‌کنم ای سرزمین باستانی ما

وطن و سرزمین بلوچ‌های جوانمرد و نجیب
[ای سرزمینی که] مایه رشک یمن و مورد حسد ختن هستی (یمن و ختن به زیبایی تو رشک می‌برند)
تو نزد من بسیار محبوب و گرامی هستی
مانند روح و نفس در بدن

تو همچون سبزه و گل، طراوت‌بخش قلب [و روح] ما هستی
[در نظر ما] سنگ‌ها و شین‌های تو مانند مروارید [گران‌بهای] عدن ارزشمندند
[و نزد ما] درختان گز تو، مانند سرو و درختان گُناَر تو، مانند یاسمن، زیبا و باطراوت هستند
و درخت زیوَرک مانند شاخه نسترن [به سرزمین تو زیبایی و طراوت بخشیده است]. [همان]

۲-۲-۳. افتخارات گذشته

شاعر در ادامه، از افتخارات گذشته مکران و از بهادری و دلیری‌های قهرمانان قومی خود سخن می‌گوید:

[ای مکران] بیا با ما سخن بگو،
از احوال گذشته خود بگو!
[که] دل از شنیدن آن‌ها مانند دریا، پرموج و بی‌قرار می‌گردد،
جوانانِ پارسالی‌ات کجا رفتند؟
[جوانان] دریادل و لشکرشکن،
[که] مانند پلنگ کوهی [پرنیرو و دلیر] و مانند کرگدن [مقاوم و جسور بودند]
و مانند شاهین [چالاک و چابک] و مانند هدهدِ تاج‌دار [زیبا و دوربین و کاردان بودند]
... بلوچ‌های نجیب کجا رفتند؟ (آیین جوانمردی و ایثار چه شد؟)
راز و آثار خوی پناهنده‌پذیری [آن‌ها] هنوز برجا مانده است (همان: ۵۱).

۲-۲-۳. توصیف گیاهان بومی و زراعت در مکران

گیاهان خودرو در بلوچستان، تنوع زیادی دارند. نام بسیاری از آن‌ها در این منظومه همراه با توصیف و تصویرسازی آمده است.

آبادی‌ها و چشمه‌های [زلال] تو
گیاهان «گونک» و «زامر» سرسبز تو
از زعفران خوشبوتر و معطرتر هستند.
رودخانه‌هایت با درختان «داز» و ساقه خوشه‌های آن‌ها.

دشت‌ها و چراگاه‌های تو

با گیاهان «دانیچ» با «شُمش» و «کلپر»

و گیاهانی مانند «آشکان‌مشیر» و «پمپر»

[ساقه‌های] «گرنجین» مانند نمدهای پهن بر زمین، از هم گسترده و باز است.

«دولک» با شمشیرها و سپرش،

درخت «گهور» جوان و سرسبز با ثمرهایش،

«جُگر» و «کلپر»، و «کوئر»ها [ی آن] که

از شکر هم شیرین‌تر هستند.

مزارع و بوستان‌های آباد و پرمحصول مانند حصارهای نیلی‌رنگ، جلوه‌گر هستند.

زمین‌های مستعد و پرمحصول کشاورزی و دشت‌های آباد و هموار و وسیع.

هندوانه‌ها و خریزه‌های شیرین،

«پَرماش» و «ماش» و «ارزن»های [مزارع تو]

افراد لاغر را سیر و فربه می‌کنند. (همان: ۳۹)

۲-۳-۴. توصیف «هامین»، یا فصل خرماپزان

فصل خرماپزان با سفره‌های رنگارنگ خود

غذا و تحفه‌ای شایسته برای تنگدستان و تهیدستان است.

[همچنین برای] انسان‌ها و پرندگان و درندگان

[هامین یا فصل خرماپزان] برای تنگدستان و فقیران مانند گنج، سودآور و پرمفعت است.

افراد فقیر و تنگدست می‌آیند و در کنار و حاشیه مزارع و نخلستان سکونت می‌گزینند

و سایه‌بان‌ها و کپره‌های بزرگ و کوچک درست می‌کنند.

[در این فصل] نیازمندان، مانند افراد مرّقه و پول‌دار، سیر هستند.

جلسه‌های شلوغ سبذبافی، همراه با سروصدا و گفتگوی حاضران.

گروه‌ها و دسته‌ها و جمع‌های مردم که در انجام کارها با همدیگر همکاری می‌کنند.

[در آن مجالس] خوش‌محضرانِ خوش‌سخن، در حال گفتگو هستند.

[به همراه] صنعتگران و هنرمندان کاردان و ماهر (همان: ۴۳).

۲-۳-۵. توصیف جانوران اهلی و ستوران

گله‌های بزرگ شتر با شتران جوانی که هنوز بار بر پشت آن‌ها نگذاشته‌اند.

الاغ‌های نیرومند با گوش‌های بلند و باریک،
اسب‌های تازنده و ارزشمند،
بزها و میش‌ها با گله‌های بزرگ و مجزا،
شترهای نژاده و تندرو با رخت‌های زیبا و پرنقش،
شترانِ نرِ مست با بازوهای ستبر فیل‌گونه،
شترهای ماده بالغ با بچه‌شترهایی که هنوز چوب مهار، در بینی آن‌ها گذاشته نشده است.
[آن ماده‌شتران] هنگام برگشتن از چراگاه [از فراق بچه و بچه‌شترها از فراق مادر خود] آهسته می‌نالند.
ماده‌گاوهای جوان با گاوهای نری که جوان و بالغ هستند.
گاو میش با هیکل بزرگ دیوماند،
گاو میش نر مانند جانوران بزرگ و تومند،
گاوهای نرِ کارگر با هیکل‌های بزرگ (همان: ۴۵).

۲-۳-۶. توصیف ماهیان و ماهیگیری دریای مکران

[ای مکران] ساحل وسیع و بندرهای تو،
لنج [ها] با لنگرهای خمیده آهنین،
که مسافران [آن‌ها را برای جابه‌جایی خود یا اشیاء خود] کرایه می‌کنند.
ماهیگیران با قایق [های خود]
از دریای نیلگون فرامی‌رسند.
با ماهی‌های سلیمانی و حلوا و ساردین که به همراه دارند.
ساردین با گواف‌های خوشمزه و لذیذ،
شیرماهی با میش‌ماهی‌های پرگوشت،
[برای] خرماخوران که با خوردن خرما، دچار سوزش معده می‌شوند [غذایی مناسب است] (همان: ۴۵)

۲-۳-۷. نقد حال مردم و جوانان این سرزمین در حال حاضر

دنیا را غبار فراگرفت و تاریک و تنگ شد. (تاریکی گناه، دنیا را فراگرفت.)
بدکاران، رسم و شیوه فرنگیان را برگزیدند.
مانند افراد لابلالی و بی‌بندوبار، سربرهنه می‌گردند.
ریش می‌تراشند و موی را مانند افراد بی‌سروپا و اوباش آرایش کنند.
اندوه و درد، کمر شیران (دلیران و جوانمردان) را شکسته است.

شغال‌های نحس و بدشگون [افراد نالایق و خائن] درنگ کرده‌اند [و منتظرند که شیران و دلبران مکران- زمین، جان دهند تا جسد آنان را تکه‌تکه کنند و بخورند و جانشین آن‌ها گردند].
نَریلنگان از تاخت‌وتاز و پرش‌های بلند فروافتادند.
روباہ لنگ (نامردان و خائنین حیلہ‌گر) شروع به پایکوبی (خودنمائی) می‌کند.
نهنگ‌ها در دریا جان سپردند.
قورباغہ خود را [مانند نهنگ، دلیر و نیرومند] نشان می‌دهد و سروصدا راه انداخته است
بال‌ویر [پرندهٔ شکاری] عقاب فروریخت.
سبزقبا و لک‌لک حرص می‌خورند که به جایگاه آن برسند. (همان: ۵۱)

۲-۲-۳. بی‌وفایی دنیا

این دنیا مانند ابری بارنده است [که زود می‌گذرد و پایدار نیست]
آذرخشی است که می‌زند و می‌گذرد.
مسیر تو مانند شاهراه، روشن و واضح است
زود باش خود را از بند و زندان [مادیات و مظاهر کذب دنیوی] رها کن
برزگر هرچه بکارد درو می‌کند
دنیا فریب‌کاری و خدعه‌بازی می‌کند،
هر روز خود را به شکلی جلوه می‌دهد و
[مانند زنی هوس‌باز] لب‌های خود را رنگین می‌کند و به شکل عتاب در می‌آورد،
زلف‌های خود را پیچ‌وتاب می‌دهد
و هرگونه مکر و حیلہ به کار می‌گیرد،
تا پیر و جوان را از راه به در می‌کند،
سَم‌ها [ی تلخ و کشنده] را ظاهراً مانند آب، گوارا می‌گرداند
و از آن معجونی می‌سازد [و به شکل و مزهٔ] شراب ناب در می‌آورد تا
شوهر خود (انسان) را با نوشاندن آن در خواب غفلت قرار دهد و
در دریای ژرف [نیستی] غرق کند.
دنیا جایگاه عبرت‌گرفتن است
این زندگی [چندروزهٔ دنیا] به‌نوبت می‌چرخد و
مردم، اینجا (این دنیا) در غربت‌اند. (همان: ۵۷)

۲-۳-۹. توصیف وطن

وطن اصلی ما بهشت است
پراز نعمت‌های گوناگون است
انسان خوشبخت در آنجا راحت و آسوده است
همواره و تا ابد در عیش و عشرت به سر می‌برد.
بهشت، رحمت پروردگار است
او بندگانش را به آنجا دعوت می‌کند
جایی که دارای حوری و شادی و نشاط است.
محل جلوه‌گری زیارویان سیاه‌چشم و همنشینی و خلوت با آن‌ها است
دارای کاخ‌ها و بناهای بلند و زیبا است
نهرها و باغ‌هایی که در اختیار بهشتیان است
بهشت دارای شراب‌های پاک و نوشیدنی‌های گوارا است
دارای لباس‌ها و زیورهای زیباست
جایگاه دیدار با خداوند بزرگ و
دیدار با پیامبران الهی است. (همان: ۵۷)

۲-۲-۴. بخش‌هایی از منظومه مگران^(۱)

ay makkorān ay makkorān	ای مگران ای مگران
dā?em pa tai ahdāṅ zarān	دائم په تئی عهدان زران
tai maṭ na?ent māzendarān	تئی ممت نه انت مازندران
wasp et kanān dāṅ dam barān	وسپ ات کنان دان دم بران
hečbar mabātay limmorān	هچبر مباتئی لیموران
donyā ye kahrēn sarsarān	دنیای گهرین صرصران
gardūn ay gašt o čakkarān	گردون گشت و چاکاران
mohtāj mabāt ay hečbarān	محتاج مباتئی هچبران
čamdār pa dast e dēgarān	چمدار په دستِ دیگران
sōč behtobārēṅ monkarān	سوچ بهتبارین منکران
gaddār o šūmmēṅ nāšarān	گدار و شومین ناشران

hamrāh mabay nādelsarān نادلسران مَبی همراه
dozz o afōj o landarān لندران و اروج دُز و
šaytān e bēl o yāwarān یاوران و بیل شَیطان

برگردان:

ای مگران! ای مگران! (ای وطن و سرزمین من)

همیشه بر دوران گذشته‌ات افسوس می‌خورم.

مازندران [در زیبایی و تنوع] همتای تو نیست.

تا توان دارم از تو ستایش می‌کنم.

هرگز مباد که افسرده و غمگین باشی و

گرفتار بادهای تند قهرآمیز روزگار (بلاهای طبیعی) شوی و

گردش روزگار و چرخ [تورا از پای درآورد]

[الهی] هرگز نیازمند نشوی،

نیازمند و چشم‌انتظار یاری دست بیگانگان [نباشی]

افراد نامطمئنی را که منکر خوبی‌ها و مزیت‌های تو هستند، آتش بزن (رها کن)،

غداران و بدخواهان نحس [را از خود بران]

با افراد گران‌جان و دون‌همت، همراه و متفق نباش،

[همچنین] با دزدان و خصومت‌گران و فاجران،

با دوستان و یاوران شیطان. (همان: ۴۸ - ۴۹)

tai māṅmayātkēṅ koṅgorān مان‌میاتکین کُنْگَران تئی
jaṅgōl o sarkwamsēṅ narān جنگول و سرکومسین نران جنگول و
nawjwān gōṅ šēri ṭīṭarān نوخوان گون شیري تیتران نوخوان گون
brāṅz geraṅt čo eškarān برانز گرانت چو اشکران برانز گرانت چو
poštā nakenzaṅt ṭakkarān پُشتا نکیزانت تکران پُشتا
tai mehrabānēn madarān تئی مهربانین مادران تئی
šir dayāṅt šērgollofān شیر دَیت شیرگُلران شیر
balkēṅ kapaṅt rōčē gaṫān بلکین کپانت روچی گران بلکین

bakšant sar a pa brādarān	بکش آنت سر په برادران
tai mahlekā?ēṅ dohtarān	تئی مه‌لکائین دُهرتان
āhūrawājēṅ dramgwarān	آهورواجین دُرمگوران
pāk aṅt čo āpi gawharān	پاک آنت چو آپی گوهران
čēr aṅt za čašm e āhtarān	چیر آنت ز چشم اختران
golkaṅdagēṅ mahpaykarān	گلکندگین مه‌پیکران
lajjāni nāzēṅ kawtarān	لجانی نازین کوتران
waščāmalēṅ maṅjawsarān	وش‌چاملین منجوسران
pašk o sarīg o čāderān	پشک و سریگ و چادران
sangaw gōṅ zarrēṅ zēwarān	سنگو گون زرین زیوران
bikkāṅ draṅz aṅt āntarān	بیگاک دُرنزانت انتران
mesk o zabād o ambarān	مسک و زباد و انبران
ahd e[š] kotag gōṅ šawharān	عهد کُتگ گون شوهران
mōrē naḍokkit mahparān	موری نذکیت مه‌پران

برگردان:

دلیرانِ نیرومند و متهور تو
 جنگجویان سرکش و دلیر .
 جوانان دلیر تو با همت و اقدام شیرگونه .
 [در هجوم‌بردن و خشم علیه دشمن] مانند شراره از آتش می‌جهند .
 در برخورد با دشمن و حریف، عقب‌نشینی نمی‌کنند .
 مادرانِ مهربانِ تو
 به فرزندان دلیر خود شیر می‌دهند
 تا اگر روزی حادثه‌ای پیش آمد یا جنگی افتاد؛
 (در آن موقع) سر خویش را برای برادران خود، فدا می‌کنند .
 دخترانِ ماهروی تو
 آهوخرامانِ سیم‌اندام .
 مانند گوهرهای دریایی پاک هستند
 از چشم ستاره‌ها نیز پنهان هستند .

زنان گل‌خنده و خوش‌اندام تو .

محبویان نازنین و باحیا .

زیبارویان خوش‌اندام

با پیراهن و روسری و چادرهای [محلّی]

با النگوها و زیورهای نقره‌ای و طلائی .

بر موهای صاف و بلند خود عطرهای خوشبو می‌پاشند .

[عطرهایی مانند] مشک و زباد و عنبر .

آن‌ها با شوهران خود، پیمان [وفاداری] بسته‌اند که:

حتی مورچه‌ای بر موهایشان نچسبد. (همان: ۴۶ - ۴۷)

۳. تطبیق منظومه مگران با «حیدربابا»ی شهریار

۱-۳. شهریار و منظومه حیدربابا

شهریار (متولد دیماه ۱۲۸۵ و متوفی به شهریور ۱۳۶۷. ش. ۰) یکی از بزرگ‌ترین شاعران معاصر ایران است. شفیع کدکنی وی را ناگزیر شعر فارسی می‌داند، و می‌گوید اگر شهریار را نداشتیم، چیز مهمی را کم داشتیم. شهریار از آن شاعرانی بود که تا آخرین سال‌های عمر شعله می‌کشید و مثل بعضی از شاعران که در یک دوره معین اوج می‌گیرند و بعد به تکرار خود می‌پردازند، نبود. بی‌گمان شاهکارهای او در هشتاد و چند سال عمر - که نزدیک به شصت سال تمام وقت شاعر زیست و به شاعری پرداخت - متعلق به نیمه اول این شصت سال است، ولی در نیمه دوم نیز شعله‌های بلند کم نداشت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۷۶)

منظومه حیدربابا در دو جلد، در فواصل زمانی و مکانی و با روحیه متفاوت سروده شده است. جلد اول آن که ۷۶ بند است با حرارت و عشق آتشین و بی‌آلایش میهن‌پرستی و احساسات شدید قومی سروده شده و با جلد دوم تمایز بسیار دارد (نک. شهریار، ۱۳۸۶: ۴۹). قطعه یا بخش دوم حیدربابا دارای ۴۹ بند و مجموعاً شامل ۱۲۵ بند است.

این منظومه آذری با بیانی دلچسب و نوستالژیک، خطاب به کوه «حیدربابا» در حوالی خشک‌ناب به بازگویی یادها و خاطره‌های شاعر از دوره کودکی می‌پردازد. «حیدربابا» نزد اغلب آذری‌ها و ترک‌زبانان از محبوبیتی کم‌نظیر برخوردار است و در میان ایشان کمتر کسی است که آن را نشناسد یا مصراعی از آن را به یاد نداشته باشد. اشعار شهریار (فارسی حدود ۲۸۰۰۰ و ترکی حدود ۳۰۰۰ بیت) عمدتاً در قالب‌های کلاسیک و بعضاً نیمایی است و برخی از آن‌ها در کشورهای ترک‌زبان هم جوار نیز شناخته شده است. (نک. شریفی، ۱۳۸۸: ۹۲۰)

۲-۳. مقایسه دو منظومه «مگران» و «حیدربابا»

روایتد و شهریار، هر دو از شاعران بزرگ معاصر در خطه خود هستند. البته شهرت روایتد، فقط در بلوچستان و سرزمین‌های بلوچ‌نشین است و این شهرت، مدیون اشعار بلوچی اوست، اما شهرت شهریار از عرصه بومی و قومی فراتر رفته و به عنوان شاعری ملی مطرح شده است.

بلوچ‌ها و آذری‌ها به عنوان دو قوم ایرانی، یکی در شرق و دیگری در غرب ایران سکونت دارند و هر دو از ادبیاتی قوی برخوردارند. شعر بلوچی از قدمت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و شعر ترکی آذری نیز با توجه به غنایی که دارد، قطعاً دارای قدمت قابل توجهی است. خنیاگران به عنوان هنرمندانی دوره‌گرد با ساز و حافظه و صدای جذاب خود، بسیاری از اشعار کهن را از نابودی نجات داده‌اند. به این خنیاگران، در بلوچی «پهلوان» و در ترکی «عاشیق» می‌گویند. «در آذربایجان و در همه سرزمین‌هایی که به زبان آذری سخن می‌گویند، از روزگاران بسیار قدیم ساززن‌های دوره‌گردی بوده‌اند و هم‌اکنون هستند که کوچه به کوچه و دیار به دیار می‌گردند و به بهای لقمه نانی، با ساز و آواز خود به شنوندگان نشاط و سرور می‌بخشند. مردم آن سامان، این‌ها را «عاشق» می‌نامند. عاشق‌ها قصه‌ها و ترانه‌های مخصوصی دارند که به آواز می‌خوانند و با ساز پاسخ می‌گویند.» (آرین‌پور، ۱۳۷۶: ۵۱۶) «پهلوان» در فرهنگ و زبان بلوچی به کسانی می‌گویند که موسیقی‌دان و شاعر و آوازخوان بودند. داستان‌های کهن، حوادث تاریخی و اشعار بلند عاشقانه را که خود یا شاعران دیگر به نظم درمی‌آوردند، به خاطر می‌سپردند و با سازهای خود می‌خواندند. بیشتر این خنیاگران برای مردم هنرنمایی می‌کردند و تنها دسته‌ای از آنان که دارای مهارت و هنر بیشتری بودند، می‌توانستند به دربار حکام راه یابند و صلح‌های بزرگ دریافت کنند.

شهرت شعر مگران، مدیون خنیاگران یا همان پهلوان‌هاست، تقریباً همه پهلوان‌های بزرگ و نامدار بلوچ، این منظومه را اجرا کرده‌اند. «ترانه‌های عاشقان به زبان خود مردم سروده شده و مضمون آن‌ها ساده و ابتدایی است. شعر حیدربابا به وزن و آهنگ همین ترانه‌ها ساخته شده و با ساز عاشقان سازگار است.» (همان: ۵۱۷)

هر دو منظومه در دهه سی (۱۳۳۰) سروده شده‌اند. آقای جواد هیئت، «تاریخ سرودن بخش نخست حیدربابا را در ماه‌های آخر ۱۳۳۲ ذکر کرده است» (نک. شهریار، ۱۳۸۶: ۵۳).

«شاهکار زیبای شهریار، حیدربابایه سلام، با تمام لطف و زیباییش و حتی با تمام تازگی موضوع و نوآفرینی کم‌نظیری که شاعر از راه صداقت و انسان‌دوستی بدان دست‌یافته است، در تحلیل نهایی با سخن اجتماعی و فرهنگ و ادب گذشته، به ویژه با شعر سنتی پیوندی ناگسستنی دارد» (محمدی، ۱۳۷۲: ۶۵۵). این ویژگی شامل منظومه مگران نیز می‌شود، این منظومه در عین تازگی با شعر و فرهنگ گذشته پیوند جدایی‌ناپذیری دارد.

۳-۳. ساختار دو منظومه

منظومه مکران در قالب سنتی بلوچی سروده شده است که در فارسی معادلی که عیناً مانند آن باشد وجود ندارد و پیش از این درباره آن سخن گفتیم. «منظومه حیدربابایه سلام، از آثار جاویدان شهریار و نخستین شعری است که وی به زبان مادری خود سروده است. [بخش نخست] این منظومه، عبارت از ۷۶ قطعه [یا بند] است که هر قطعه از پنج مصراع یازده‌هجایی ترکیب یافته و سه مصراع اول و دو مصراع آخر جداگانه با هم قافیه می‌گیرند» (آرین‌پور، ۱۳۷۶: ۵۱۵-۵۱۶)

همچنین وزن به‌کاررفته در منظومه مکران، عروضی و در بحر رجز و هر مصراع آن دارای دو رکن سالم «مستفعلن، مستفعلن» است. آقای میرصالح حسینی می‌گوید: «وزن و قالب منظومه حیدربابا، ۱۱ هجایی و بر اساس (۳+۴+۴) است. این قالب در مقایسه با اوزان عروضی، انطباق تقریبی با بحر مستفعلن، مستفعلن، فعلون دارد که به سبب کوتاه‌بودن صامت‌های زبان ترکی، نمی‌توان متوقع بود که در تمام مصاربع، مطابقت وزن عروضی موجود باشد» (شهریار، ۱۳۸۶: ۱۱۰). این وزن در آذربایجان، بسیار معروف است و غالب ترانه‌های «عاشیقان» که با آهنگ مخصوص و همراه با نوای پرشور ساز خواننده می‌شود، به همین وزن است» (آرین‌پور، ۱۳۷۶: ۵۱۵-۵۱۶).

از نظر قافیه، هر دو منظومه مطابق قواعد و ساختار قالبی خود، مقفّی هستند.

۴-۳. درون‌مایه دو منظومه

همچنان که گفتیم، منظومه مکران توصیف سرزمین بلوچستان، به‌ویژه مکران و مردمان و سرمایه‌های مادی و معنوی آن است.

حیدربابا، کوهی نزدیک ده خشنگاب آذربایجان است که شهریار ایام کودکی را در دامان آن گذرانده است و در این قطعه، کوه حیدربابا را مخاطب قرار داده و از خاطرات شیرین ایام کودکی خود یاد می‌کند. شاعر در این اثر جاوید، به گنجینه زبان آذربایجانی دست برده و گوهر تابناکی از اندیشه‌های پاک انسانی برای هم‌وطنان خود به ارمغان آورده است. در این شعر، طبیعت پرشکوه و فیاض آذربایجان، با همه زیبایی‌های خود، توصیف می‌شود و تابلوها و مناظر بسیار بدیعی از آب‌های روان، کوه‌های برف‌اندود و سربه‌فلک کشیده، بهار و نخستین گل‌های بهاری، چمن‌های شاداب و سرسبز، جالیزها و باغ‌های میوه، مزارع پربرکت، رمه‌های گاو و گوسفند، طلوع فجر و غروب آفتاب در پیش چشم خواننده گسترده می‌شود. به افسانه‌ها، ترانه‌ها، امثال، تعارفات، متلک‌ها، مراسم جشن و سور و عزا، سنن و عقاید تاریخی و مذهبی، هنر کشاورزی، خوراک و پوشاک، دادوستد و خانه و زندگی روستایی آذربایجانی اشاره می‌رود. شاعر راستی و همت، جوانمردی و حمیت، پاک‌دامنی و عفت را می‌ستاید.

از فساد و جنایات روزافزونی که زاینده تمدن غرب می‌داند، ناله می‌کند و به یاد سعادت گمشده و جوانی از دست رفته اشک حسرت می‌ریزد. (آرین‌پور، ۱۳۷۶: ۵۱۷ و ۵۱۸)

باتوجه به توضیحاتی که درباره محتوای آن‌ها داده شد، هر دو منظومه مگران و حیدربابا درون‌مایه‌ای مشابه دارند. در ادامه به برخی از نکات مشترک و برجسته این دو منظومه اشاره می‌شود:

۳-۴-۱. توصیف طبیعت و مناظر طبیعی

توصیف طبیعت، بخشی از هر دو منظومه را در برمی‌گیرد. این توصیفات در منظومه مگران، گسترده‌تر است و شاعر سرزمین خود را بهتر از مازندران می‌داند و گیاهان، درختان، دشت، کوه، دریا و انواع ماهی‌های دریای مگران را توصیف می‌کند:

سرزمین خوب و زیبای ما مگران،

همواره کامروا و خوش باشی!

آباد و سرسبز و خرم [بمانی].

هر زمان که نام تو را بر زبان می‌آورم.

بوی خوش تو مانند [بوی مطبوع] مُشک پنخس می‌شود [و به مشام می‌رسد].

کوه‌های بلند و صعب‌العبور و امن تو

رشته‌کوه‌های سیاه‌رنگ و آبی‌رنگ تو

[که با بلندی خود مانند این هستند که] با ابرها سخن می‌گویند.

چکادها و کمرگاه‌ها و دیواره‌های کوه‌های تو

دره‌ها و کمینگاه‌های صیادی

آبادی‌ها و چشمه‌های [زلال] تو

گیاهان «گُونک» و «زامر» سرسبز تو

ای مگران! ای مگران!

همیشه بر دوران گذشته‌ات افسوس می‌خورم.

مازندران [در زیبایی و تنوع] همتای تو نیست. (روائید، ۱۳۹۶: ۳۹)

تو را ستایش می‌کنم ای سرزمین باستانی ما،

وطن و سرزمین بلوچ‌های جوانمرد و نجیب،

[ای سرزمینی که] یمن و ختن نسبت به زیبایی تو رشک می‌برند،

تو نزد من بسیار محبوب و گرامی هستی،

مانند روح و نفس در بدن،

تو همچون سبزه و گل، طراوت‌بخش قلب [و روح] ما هستی،

[در نظر ما] سنگ‌ها و سنگ‌ریزه‌های تو مانند مروارید [گران‌بهای] عدن ارزشمندند،
درختان «گز» تو، مانند سرو و درختان «کُنار» تو، مانند یاسمن، زیبا و باطراوت هستند،
و درخت زیرک مانند شاخه نسترن [به سرزمین تو زیبایی و طراوت بخشیده است] (همان: ۵۱)
شهریار در منظومه حیدربابا، طبیعت بومی و روستایی آذربایجان را توصیف کرده است:

حیدربابا، دامن کوه و دشت

نغمه دلنواز جوجه کبکت

بره‌های قشنگ و رنگ و رنگت

می‌خواندم ای کاش طول دژه را

ترانه «شبان کج‌گله را» (شهریار، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

حیدربابا در «سولی یتر» چشمه‌ها

می‌جوشد از چشم تر جلگه‌ها

«بولاغ‌اوتی» سرکشد از برکه‌ها

پرنده‌گان گذر کنند از آنجا

خلوت کنان آب خورند از آنجا (همان: ۱۴۷)

۳-۴-۲. نوستالژی

نوستالژی واژه‌ای فرانسوی برگرفته از دو سازه یونانی (nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است. این واژه در فرهنگ‌های لغت، این‌گونه معنی و تعریف شده است: اندوهگینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن. حزنی که به واسطه میل به دیار خود تولید شود، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته است و دلتنگی به سبب دوری از وطن یا دلتنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت و حسرت گذشته ترجمه کرده‌اند. (نک. شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۳)

از پیامدهای مثبت نوستالژی، هدایت فرد به سمت مطلوب و محافظت در برابر تنهایی و قدرت مواجهه با چالش‌های جدید است. همچنین می‌تواند خاصیت الهام‌بخشی و انگیزشی برای خلق آثار هنری داشته باشد، در مورد شهریار، این حس، به اعجاز سخن وی منتج شده و همین احساس ژرف و گره محکم او با گذشته ارزشمندش، وی را در خلق اثر بی‌نظیر حیدربابا، مصمم کرده است. (نک. شوکتی، ۱۳۹۹: ۸۸)

یادکرد دوران گذشته، دل‌تنگی و حسرت حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان یا به اصطلاح «نوستالژی»، یکی از بن‌مایه‌های مهم هر دو منظومه مگران و حیدربابا است. رواند بر دوران گذشته سرزمین مگران این‌گونه حسرت می‌خورد:

«ای مگران! ای مگران!

همیشه بر دوران گذشته‌ات افسوس می‌خورم.

مازندران [در زیبایی و تنوع] همتای تو نیست.

تا توان دارم از تو ستایش می‌کنم.»

«ای مگران [بیا با ما سخن بگو،

از احوال گذشته خود بگو!

[که] دل از شنیدن آن‌ها مانند دریا پرموج و بی‌قرار می‌گردد،

جوانانِ پارسالی‌ات کجا رفتند؟

[جوانانِ دریادل و لشکرشکن،

[که] مانند پلنگ کوهی [پرنیرو و دلیر] و مانند کرگدن [مقاوم و جسور بودند]

و مانند شاهین [چالاک و چابک] و مانند هدهدِ تاج‌دار [زیبا و دوربین و کاردان بودند]» (روایت، ۱۳۹۶:

۴۹)

در منظومه «حیدربابا»، شهریار از دوران کودکی و روزگار لذایذ بی‌تکرار طفلی یاد می‌کند و این موضوع، بندهای زیادی از این منظومه را در بر گرفته است:

«حیدربابا، صوت چاووش میر اژدر

چون می‌گرفت دهکده را سربه‌سر

عاشق رستم می‌آمد سازش به بر

یادت میاد می‌دویدم شتابان

پر گشوده می‌پریدم چو مرغان؟» (شهریار، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

«حیدربابا، دامن کوه و دشتت

نغمه دلنواز جوجه کبکت

بره‌های قشنگ و رنگ و رنگت

می‌خواندم ای کاش طول دژه را

ترانه شبان کج گله را» (همان: ۱۴۶)

۳-۴-۳. توصیف جوانمردی و مردانگی و نکوهش غدر و نامردمی.

این صفات و ویژگی‌ها در هر دو منظومه، مکرراً بیان شده است:

منظومه مگران:

دریغا که نام نیک [گذشتگان] ضایع شد،

نیکنامی و جوانمردی و آبرو [ی به‌جامانده و]

رنگ و بوی گل‌های نازنین [از بین رفت]
[عرض] جویِ شرم و حیا برای پریدن تنگ و باریک است (به‌راحتی می‌توان از آن پرید، کنایه از این که می‌توان به‌آسانی کارهای بی‌شرمانه انجام داد)
بزرگ‌همتی و اعتماد از دنیا رخت بر بسته و
گردوغبار [بدی و بی‌اعتمادی] جهان را فراگرفته است،
افراد نامطمئنی را که منکر خوبی‌ها و مزیت‌های تو هستند، آتش بزن (رها کن)،
غداران و بدخواهان نحس [را از خود بران] (همان: ۵۳)
منظومه حیدربابا:

حیدربابا فرزندانِ مرد زای
نامردان را پوزه به خاک و گل سای!
امان ز گرگ‌ها بئر زیر پای!
تا بچرد با فراغت گله‌ها!
دنبه رویِ دنبه نهد بره‌ها. (شهریار، ۱۳۸۶: ۲۰۵)
بی‌وفایی و ناپایداری دنیا در هر دو منظومه بیان شده است:
منظومه مگران:

این دنیا مانند ابری بارنده است [که زود می‌گذرد و پایدار نیست]
آذرخشی است که می‌زند و می‌گذرد.
مسیر تو مانند شاهراه، روشن و واضح است،
زود باش خود را از بند و زندان [مادیات و مظاهر کذب دنیوی] رها کن
برزگر هرچه بکارد درو می‌کند. (رواند، ۱۳۹۶: ۵۵)

منظومه حیدربابا:
حیدربابا، چه پوچ و دروغ است این جهان
این مرده‌ریگ نوح و سلیمان و دیگران
فرزندزاده، می‌دهدش درد بی‌کران
بر هر که هرچه داده، از او واستانده است
جز شهرتی تهی، ز فلاطون نمانده است. (شهریار، ۱۳۷۷: ۷۸)

۳-۴-۴. بخشندگی و سخاوت

بخشندگی و سخاوت در هر دو منظومه توصیف شده است، منتهی همچنان که گفتیم توصیفات در منظومه مکران کلی است و اشاره به افراد خاصی نیست، ولی در منظومه حیدربابا، شهریار از بخشندگی پدر خود سخن می‌گوید:

منظومه مکران:

[دهقانان] محصولات زیادی را روی هم می‌انبارند.

افراد بخشنده و سخی به بخشش و سخاوت می‌پردازند.

سخاوتمندان حاتم [طایی] گونه،

مقداری از محصول خود را [بین افراد نیازمند] تقسیم می‌کنند.

[این] برای افراد تهیدست و بی‌چیز مایه جشن و شادمانی است. (روایت، ۱۳۹۶: ۴۱)

منظومه حیدربابا:

یاد پدر به خیر که مهمان‌نواز بود

کارش همه نوازش اهل نیاز بود

او واپسین گل از چمن حُسن و ناز بود

او رفت و گشت قامت طالع، سیاه‌پوش

بی او، چراغ مهر و محبت، همه خموش. (شهریار، ۱۳۷۷: ۸۴)

۳-۴-۵. دعای سربلندی و کامرانی برای سرزمین و اهل آن

در هر دو منظومه، سرایندگان برای سرزمین و شهر خود دعای سربلندی و کامرانی خواسته‌اند:

منظومه مکران:

ای مکران، هرگز مباد که افسرده و غمگین باشی و

گرفتار بادهای قهرآمیز روزگار (بلاهای طبیعی) شوی و

گردش روزگار و چرخ [تورا از پای درآورد]

[الهی] هرگز نیازمند نشوی،

نیازمند و چشم‌انتظار یاری دست بیگانگان [نباشی] (روایت، ۱۳۹۶: ۴۹)

منظومه حیدربابا:

حیدربابا، امید که باشی سفیدرو

پیرامنت پر از گل و ریحان و باغ و جو

از بعد ما سلامتی توست آرزو (شهریار، ۱۳۷۷: ۴۸)

هر دو منظومه پایانی شبیه هم دارند:

منظومه مگران:

دنیا بر یک حالت نمی‌ایستد و

[چیزی که می‌ماند] حکایت و سرگذشت است. (روانید، ۱۳۹۶: ۶۳)

در منظومه حیدربابا نیز یکی از آخرین بندها، این‌گونه است:

از رفتگان چه مانده به جز داستان

ماند به روزگار ز ما هم حکایتی

هرکس به‌گونه‌ای کند از ما روایتی (شهریار، ۱۳۷۷: ۱۲۸)

۴. نتیجه‌گیری

منظومه مگران، اثری از مولوی عبدالله رواند پیشنی و به زبان بلوچی است. این منظومه از افتخارات ادبی بلوچستان به شمار رود. در این پژوهش، این نتیجه حاصل شد که منظومه مگران از نظر ساختار، در قالب شعری سنتی بلوچی و از نظر وزنی، عروضی و در بحر رجز، البته با ویژگی‌های خاص زبان بلوچی است. قافیه در همه مصراع‌ها رعایت شده است. این اثر دائرةالمعارفی موجز از فرهنگ و رسوم و آداب سرزمین بلوچستان است و در بسیاری از جهات با منظومه ترکی حیدربابا، اثر شهریار قابل تطبیق است، البته به شهرت حیدربابا نرسیده است. هر دو منظومه مگران و حیدربابا در دهه سی قرن چهاردهم شمسی سروده شده‌اند؛ هر دو در عین فصاحت و بلاغت و دارابودن جایگاه ادبی و مردمی، در ساختار و درون‌مایه مشابه‌هایی با هم دارند. هر دو منظومه مقفی و موزون هستند، منظومه مگران وزن عروضی دارد و حیدربابا دارای وزن هجایی است. هر دو منظومه، حالت خطابی دارند و این خطاب چند جا تکرار شده است، با این تفاوت که در منظومه مگران خطاب شاعر به سرزمین وسیع مگران با فرهنگ مردم و داشته‌ها و طبیعت این سرزمین است؛ ولی در منظومه حیدربابا خطاب به کوه حیدربابا و منطقه‌ای که این کوه در آنجا واقع است و فرهنگ و خاطرات خود و خانواده و مردم و طبیعت آن منطقه است. البته این خطاب در هر دو منظومه کاربرد مجازی دارد و حیدربابا می‌تواند نمادی از کل آذربایجان باشد، همچنان که مگران نیز مجازاً به معنی کل بلوچستان به کاررفته است. هر دو به زندگی اجتماعی و حیات فرهنگی جامعه سنتی و روستایی و فرهنگ و ادب عامه پرداخته‌اند. وطن‌دوستی و وابستگی به فرهنگ بومی در سرتاسر ابیات و واژه‌های منظومه‌ها انعکاس دارد. شهریار و رواند، جوانمردی، بخشش و مردانگی مردمان سرزمین خود را ستوده و غدر و نامردمی ناجوانمردان را نکوهیده‌اند. آخرین پیام هر دو منظومه، ناپایداری دنیا است و اینکه این اشعار به‌عنوان یادگاری از آن‌ها باقی می‌ماند.

یادداشت‌ها

۱- برخی از واج‌های بلوچی در خط فارسی نمی‌گنجد و کتابت نمی‌شوند. علاقه‌مندان به چگونگی تلفظ واژه‌های بلوچی، به معادل آوانگاری روبه‌روی هر کدام نگاه کنند.

منابع

- ۱- آراین‌پور، یحیی. (۱۳۷۶). از نیما تا روزگار ما، تهران: انتشارات زوار
- ۲- بهجت تبریزی، شهرزاد. (۱۳۸۶). «شهریار ملک ادب»، مجله کتاب ماه ادبیات، ۱۱(۵)، ۱۱۱-۱۱۰.
- ۳- ذبیحی، مرتضی. (۱۳۷۶). فرهنگ عامه در اشعار فارسی شهریار، اراک: انتشارات ذره‌بین.
- ۴- رامپوری، غیاث‌الدین. (۱۳۷۵). غیاث‌الغات، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵- روانبُد پیشینی، عبدالله. (۱۳۹۶). منظومه مکران، مقدمه و ترجمه و توضیح: عبدالغفور جهان‌دیده، تهران: انتشارات شیخ شرفی.
- ۶- شاه‌حسینی، ناصرالدین. (۱۳۶۸). شناخت شعر، چاپ دوم، تهران: موسسه نشر هما.
- ۷- شریفی، محمد. (۱۳۸۸). فرهنگ ادبیات فارسی، چاپ سوم، تهران: فرهنگ نشر نو- انتشارات معین.
- ۸- شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶). «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری»، پژوهشنامه ادب غنایی، ۵(۸)، ۷۲-۵۱.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). با چراغ و آینه، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۰- شوکتی، آیت. (۱۳۹۹). «حیدربابا، ترجمان غریبانگی شهریار»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۱۰(۳)، ۱۱۰-۸۷.
- ۱۱- شهریار، محمدحسین. (۱۳۷۷). سلام بر حیدربابا، ترجمه کریم مشروطه‌چی، تهران: انتشارات دنیا.
- ۱۲- شهریار، محمدحسین. (۱۳۸۶). حیدربابا، ترجمه میر صالح حسینی، تهران: نشر جمهوری.
- ۱۳- محمدی، حسنعلی. (۱۳۷۲). شعر معاصر ایران (از بهار تا شهریار)، ج ۲، قم: بی‌نا.
- ۱۴- میرصادقی، میمنت. (۱۳۸۵). واژه‌نامه هنر شاعری، چاپ سوم، تهران: کتاب مهناز.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره دوم - تابستان ۱۴۰۱ - شماره پیاپی ۳۶

نقش و جایگاه مار در قصه‌های حیوان‌همسر (ص ۵۱-۷۰)

علی حیدری (نویسنده مسئول)،^۱ موسی سبزی^۲

: 20.1001.1.2345217.1401.12.2.3.5

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

یکی از مشهورترین خویش‌کاری قصه‌های پریان، که در اغلب این قصه‌ها وجود دارد، ازدواج‌های آیینی و سمبولیک شاهزاده‌خانم‌ها و مردان قهرمان است. در برخی از این قصه‌ها برخلاف عرف، با «حیوان‌همسری» مواجهیم. یکی از مشهورترین حیوانات که در این قصه‌ها نقش داماد یا عروس را بازی می‌کند، مار است. به نظر می‌رسد مار، یکی از قدیمی‌ترین حیواناتی است که به دلایل گوناگون چنین نقشی را عهده‌دار شده و حیوانات و پرندگانمانند قورباغه، خرس، قو و سگ متأخرند. مار در درازنای تاریخ، در فرهنگ آریایی و حتی جهان، نقش‌های مختلف و حتی متضادی را ایفا کرده است. گاهی تا مرحله‌خدایی پیش رفته و گاهی موجودی پتیاره قلمداد شده است. تأثیر ادیان ابراهیمی بر تنزل مقام مار، حائز اهمیت است. ازدواج با مار در قصه‌ها و باورهای عامیانه می‌تواند دلایل و کارکردهای مختلفی داشته باشد و هر دلیل در برهه‌ای از تاریخ عمل کرده باشد. علاوه بر دلایل مشترک برای قصه‌های مارهمسری؛ قدمت، تقدس، زایایی و نماد باروری مار از مهم‌ترین دلایل پیدایش این قصه‌هاست. در نمادشناسی قصه؛ مار، هم نماد جنس مؤنث است هم مذکر. به همین دلیل، گاهی عروس و گاهی داماد است. وجود این حیوان خوش‌خط‌و‌خال در قصه‌ها به‌عنوان همسری که در ادامه به شکل انسانی تغییر شکل می‌دهد، می‌تواند ترس کودک را از ازدواجی که اطرافیانش از آن تابویی ساخته‌اند، فرو ریزد. کلمات کلیدی: ازدواج، دختر، قصه، مار، حیوان‌همسر.

Email: Heydari.a@lu.ac.ir

Email: Sabzi.m@lu.ac.ir

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

۲. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.



۱. مقدمه

برای قصه؛ کارکردها و اهداف مهم و مختلفی را برشمرده‌اند. این اهداف و کارکردها به مرور زمان و تحت تأثیر عوامل جدید و مختلف کم‌رنگ یا پررنگ شده‌اند و گاهی نیز کارکردهای جدیدی متناسب با شرایط اجتماعی و محیطی ظهور یافته و یا احیاناً بی‌اثر شده‌اند. یکی از مهم‌ترین اهداف و یا شاید مهم‌ترین هدف قصه‌ها، در قدیم، آشنا کردن گام به گام کودکان برای زناشویی است. کمتر قصه‌ای از قصه‌های پریان و قدیمی را می‌توان یافت که در آن بحث ازدواج شاهزاده‌ها مطرح نباشد. در خیلی از این قصه‌ها، هسته و گره قصه بر مبنای ازدواج است. برونو بتلهایم معتقد است: قصه؛ کودک را به آرامی، برای ورود به دنیای بلوغ جنسی آماده می‌کند و او را به طور طبیعی با این مسائل آشنا می‌کند (نک. بتلهایم، ۱۳۸۴: ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۰، ۲۱۲، ۲۱۱، ۴۰، همو، ۱۳۸۱: ۱۶۰ و ۱۶۲). در اغلب این قصه‌ها ازدواج‌های معمولی و مرسوم وجود دارد، اما در برخی از آن‌ها بحث ازدواج با حیوانات مطرح است. این ازدواج آیینی و جادویی، خواه به صورت حیوان-داماد یا حیوان-عروس، از جهات مختلف حائز اهمیت است. بی‌بدن به فلسفه چنین ازدواج‌هایی می‌تواند برخی از نگرش‌ها و باورهای مذهبی، اساطیری، اجتماعی و حتی سیاسی پیشینیان را آشکار کند. یکی از مهم‌ترین حیواناتی که به صورت همسر در برخی از این قصه‌ها نقش مهمی ایفا کرده، مار است. در این مقاله از منظر نمادشناسی قصه، به برخی از این قبیل قصه‌ها و مهم‌ترین دلایل آن پرداخته شده است.

۱-۱. بیان مسئله

حیوان‌همسری؛ مضمون تقریباً رایج و کمتر شناخته‌شده‌ای از انواع قصه‌های پریان است که به دلایل مختلف، از جمله عدم تناسب آن با دنیای امروزی، توجه پژوهشگران را خیلی به خود جلب نکرده است. این قبیل قصه‌ها در اغلب فرهنگ‌ها و ملل مختلف، به شکل‌های تقریباً یکسانی ارائه شده است. بتلهایم^۱ در این مورد می‌نویسد: «قصه‌های بسیار محبوب‌تر و فراوان‌تر، قصه‌هایی هستند که جانوری به انسان شگرفی تبدیل می‌شود. این قصه‌ها با همه تفاوت‌ها یک جنبه مشترک دارند: شریک زندگی ابتدا یک جانور است. از همین رو در ادبیات مربوط به قصه‌های پریان، این مجموعه به "داماد-حیوان" یا "حیوان-شوهر" شهرت یافته است. آن گروه از قصه‌ها که در حال حاضر کمتر شناخته شده‌اند و در آن‌ها زن، به منزله همسر آینده، در آغاز، حیوان است به "حیوان-عروس" شهرت دارند» (بتلهایم، ۱۳۸۱: ۳۴۸ و ۳۴۹). در اغلب این افسانه‌ها؛ داماد یا عروس که به شکل حیوان در آمده است، در آخر داستان بر اثر

^۱ -Bruno Bettelheim

عشق همسر به حالت عادی برمی‌گردد و داستان به خیر و خوشی تمام می‌شود و عروس و داماد به خوشی در کنار هم به زندگی خود ادامه می‌دهند (نک. یونگ، ۱۳۸۶: ۲۹۲ و بتلهایم، ۱۳۸۱: ۳۵۱).

بتلهایم یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این قصه‌ها را چنین معرفی می‌کند: «مسبب این وضع، ساحره-ای است که کیفر کارهای زشت خود را هم نمی‌بیند» (همان: ۳۴۹). ولادیمیر پراپ^۱ هم در ریخت‌شناسی قصه‌های پریان همیشه منتظر مجازات ساحره یا شریری است که مسبب چنین عملی شده‌است. لازم به ذکر است که پراپ در این کتاب، چندین خویش‌کاری را به شریر اختصاص داده و در خویش‌کاری شماره ۱۸، معتقد است که شریر همیشه شکست خورده، مجازات می‌شود و آن را «پیروزی = (I)» نامیده است (نک. پراپ، ۱۳۷۱: ۱۱۰). اما به نظر می‌رسد که بنا به دلایل فراوان، برای رشد و تعالی شخصیت زوجین یا یکی از آن‌ها، چنین مسخ و دگردیی‌ای لازم است و درحقیقت، آن ساحره که در ظاهر شریر می‌نماید، در لایه‌های زیرین قصه، یاریگرِ قهرمان قصه است و با تأنی و به‌آرامی، ذهنیت بد و هیولایی عروس یا داماد تازه به سن بلوغ رسیده از ازدواج را، تغییر می‌دهد. به همین دلیل نیازی نیست که پس از آنکه زوج یا زوجۀ مسخ‌شده به حالت اولیۀ خود برگشت، آن ساحره یا عامل دگردیی داماد یا عروس، مجازات شود. شایان ذکر است در برخی از قصه‌ها عامل این دگردیی، ساحره، زن جادوگر، شریر یا ضد قهرمان نیست، بلکه چنین اتفاقاتی به صورت ناگهانی و بر اثر مسائل ماوراء الطبیعی رخ می‌دهد. حتی در برخی از قصه‌های متأخر (که یقیناً دستخوش تغییرات جدی شده‌اند) از همان اول، دید مثبتی به عامل این دگردیی وجود دارد؛ مثلاً به جای ساحره، درویشی مستجاب‌الدعوه این نقش را بر عهده می‌گیرد (نک. نصرالله منشی، ۱۳۹۲: ۲۲۴). البته بتلهایم در ادامه، دلایلی بر تشبیه‌نشدن این ساحره، ابراز می‌کند (نک. بتلهایم، ۱۳۸۱: ۳۵۰) که از نظر نویسندگان این مقاله قانع‌کننده نیست.

۲-۱. اهداف پژوهش

هدف نویسندگان در این پژوهش، بررسی و تحلیل بخشی از قصه‌های حیوان‌همسر است که داماد یا عروس، موقتاً یا برای همیشه به شکل مار ظاهر شده‌اند و اصطلاحاً آن‌ها را مارهمسر می‌نامیم. در این مقاله، برخی از مشهورترین قصه‌های مارهمسر، معرفی و تحلیل شده است. علاوه بر این، کوشش خواهد شد که در بارۀ مهم‌ترین دلایل وجودی این قصه‌ها بحث شود. نشان‌دادن نقش مار، به‌ویژه نقش مثبت آن در دوره‌هایی از تاریخ و رابطۀ سمبولیک مار با ملازمت ازدواج و بررسی نگاه‌های متفاوت به امر ازدواج در ادوار پیشین، از دیگر اهداف این پژوهش است.

^۱-Vladimir Propp

۳-۱. فرضیه‌های پژوهش

با توجه به این‌که قصه، و به تبع آن قصه‌های پریان، موضوعی جهانی است؛ می‌توان ادعا کرد که بن‌مایه قصه‌های حیوان‌همسر و به تبع آن، قصه‌های مارهمسر نیز موضوعی جهانی است. اگرچه امکان دارد انگیزه و هدف ملل مختلف در طرح این قصه‌ها یکسان نباشد و فراوانی این قصه‌ها در جهان نیز متفاوت باشد؛ از جمله این‌که قصه‌های مارهمسر، در شرق پرتکرارتر است. از طرف دیگر قدمت، تقدس و تناسب سمبل مار با ازدواج و هم‌بستری، از دلایل دیگر پیدایش این قصه‌هاست.

۴-۱. پیشینه پژوهش

برونو بتلهایم، در کتاب «کودکان به قصه نیاز دارند» در مبحثی به نام حیوان-داماد به معرفی چند قصه غربی از این سنخ پرداخته است (نک. بتلهایم، ۱۳۸۷: ۴۵۹-۵۰۸). اولریش مارزلف^۱ در کتاب «طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی» به صورت مختصر و پراکنده به بن‌مایه برخی از قصه‌های حیوان - داماد اشاره کرده است (نک. مارزلف، ۱۳۹۱: ۷۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۵ و ۱۳۶). محسن صادقی، در مقاله‌ای با عنوان «بازنمایی اسطوره حیوان - داماد در حکایتی صوفیانه» به بررسی منشأ اسطوره‌ای این بن‌مایه و جنبه همگانی آن در میان ملل، و اشتراکات سازه‌های حکایت صوفیانه با ماجرای «ازدواج ضحاک با خواهران جمشید» در شاهنامه فردوسی و برخی افسانه‌های ایرانی حیوان-داماد، پرداخته است (نک. صادقی، ۱۳۹۵: ۱۶۵-۱۸۳). علی حیدری و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل قصه‌های حیوان-داماد» به بررسی و تحلیل برخی قصه‌های حیوان-داماد پرداخته‌اند (نک. حیدری و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۲-۱). والتر هینتس؛ در کتاب «دنیای گم‌شده عیلام» در مورد جایگاه والا و خداگونه مار بحث کرده است (نک. هینتس، ۱۳۸۹). م. لوفر دلاشو نیز در کتاب «زبان رمزی قصه‌های پری‌وار» در مورد نمادهای زنانه مار اظهار نظر کرده است (نک. دلاشو، ۱۳۸۶). ا. گولان در کتاب «ادیان پیشاتاریخی، اساطیر و نمادگرایی» به صورت جسته‌و‌گریخته، مطالبی در مورد قداست مار نوشته است (Golan, 1991). اما تاکنون تحقیق خاصی در مورد موضوع مقاله پیش رو انجام نپذیرفته است.

۲. بحث و بررسی

از بارزترین ویژگی‌های قصه‌های حیوان‌همسر، تقدس یا نمادین بودن آن‌هاست. طبیعی است که جنبه‌های سمبولیک این قصه‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است. جیمز جرج فریزر^۲ چنین ازدواج‌هایی را

^۱ -Ulrich Marzolph

^۲ - James George Frazer

به‌درستی، «وصلت مقدّس» نامیده است (نک. فریزر، ۱۳۸۷: ۱۸۱). این ازدواج مقدس و سمبولیک حتی در نام یکی از قصه‌های مار-داماد؛ یعنی، «کیوید و پسیکه» منعکس شده است؛ چراکه پسیکه همان پسوخه است که در زبان یونانی (اصل داستان به یونانی بوده است) به معنی عشق روحانی است (نک. بیرلین، ۱۳۹۵: ۱۸۷). تقریباً در سراسر دنیا نمونه‌هایی را از قصه‌های حیوان‌همسر می‌توان یافت که به طور سمبولیک انجام گرفته است.

در این پژوهش به معرفی برخی از مشهورترین قصه‌های مارهمسر (مار-داماد و مار-عروس) پرداخته می‌شود و در ادامه، مهم‌ترین دلایل شکل‌گیری این قصه‌ها بیان می‌شود.

۱-۲. قصه‌های مار-داماد

۱-۱-۲. داستان ضحاک

ضحاک با اغوای ابلیس، پدرش «مرداس» را از بین می‌برد و پس از غلبه بر جمشید، با دو دختر او شهرنواز و ارنواز ازدواج می‌کند. در مورد ریشه‌ی واژه ضحاک و همچنین مرداس به‌بایستگی صحبت شده است. در مجموع می‌توان گفت: ضحاک از دو واژه اژی + دهاک ساخته شده است. جزء اول آن «اژی» به معنی «اژدها» و جزء دوم «دهاک» به معنی دارنده‌ی ده صفت بد است. بهار، جزء دوم را نام خاص دانسته است (نک. بهار، ۱۳۶۲: ۱۵۲) و کزازی آن را به معنی پست و حقیر شمرده است (نک. کزازی، ۱۳۷۹: ۲۷۶). در شاهنامه گاهی اوقات به جای ضحاک صریحاً، «اژدها» و «اژدها پیکر» استفاده شده است:

بکش‌تی و مغزش بپرداختی مر آن اژدها را خورش ساختی

(فردوسی، ۱۳۷۹: بیت ۵۵۵)

به جای سرش زان سر بی‌بها خورش ساختند از پی اژدها

(همان: بیت ۵۸۳)

و ابیات ۵۳۹، ۷۱۶، ۷۵۰، ۸۲۰، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۱، ۱۰۲۵، ۱۰۳۱.

جالب این‌که هر دو جزء واژه مرداس به معنی «مار» است. «مر» مخفف «مار»، و «داس» به معنی اژدها و مار است. کزازی نیز معتقد است که «مر» ریختی از «مار» است و «داسه»، در «مرداس» در وداها به معنی مار است. همچنین از قول دارمستتر می‌نویسد: «دهاک با داسه در ریشه، پیوندی می‌تواند داشت» (کزازی، ۱۳۸۰: ۱۱، نک. همو، ۱۳۷۹: ۲۷۶ و همو، ۱۳۶۸: ۵۲)؛ یعنی هر دو جزء اژی‌دهاک مانند دو جزء مرداس، به معنی مار است. صفا نیز معتقد است که «دهاک» و «داس» از یک ریشه‌اند (صفا، ۱۳۶۹: ۴۵۸). صنعتی در شرح بوف کور صادق هدایت، بخش دوم «بوگام داسی» را «داسه» به معنی مار می‌داند (نک. صنعتی، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

به هر حال، ازدواج ضحاک با شهرنواز و ازنواز می‌تواند یک نمونه قدیمی مکتوب از داستان‌های مار-داماد باشد که دچار دگردیسی‌هایی شده و به صورت اسطوره نیز در آمده است. محسن صادقی می‌گوید: «روایت‌های موسوم به حیوان-داماد در غرب از کیوید^۱ و پسیکه^۲ اثر آپولیس^۳ و در ایران از ازدواج ضحاک با خواهران جمشید اثر پذیرفته است» (صادقی، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

۲-۱-۲. «عروسی دختری با مار»

در شهر راج‌گره هندوستان، زنی که بچه‌دار نمی‌شود، ماری می‌زاید. او علی‌رغم نظر اطرافیان، مار را طرد نمی‌کند تا به سن بلوغ می‌رسد. پدر در طلب زن برای مار، به جستجو می‌پردازد تا پس از مدت‌ها به خانه دوستی فرود می‌آید و می‌گوید که در جستجوی زنی برای پسرش است. دوستش بدون این‌که بداند آن پسر مار است، دخترش را تقدیم می‌کند. وقتی دختر، شوهر را می‌بیند شجاعانه تسلیم سرنوشت می‌شود. ناگهان مار از پوست خود در می‌آید و به جوانی رعنا تبدیل می‌شود. اما مجدداً در برخی اوقات به پوست خود فرو می‌رود. عروس، این راز را با والدین مار در میان می‌گذارد و آن‌ها پوست مار را آتش زده و پسرشان برای همیشه، به هیئت انسانی باقی می‌ماند (نک. پنجایانه، ۱۳۶۳: ۱۳۸-۱۵۲).

۳-۱-۲. قصه «کیوید و پسیکه»

در این قصه، آپولون به پدر و مادر پسیکه (پسوخته) اطلاع می‌دهد که ماری بالدار، عاشق او شده است و توصیه می‌کند تا او را بر روی صخره‌ای دور دست بگذارند تا با آن ملاقات کند. در پایان قصه نیز پس از رنج‌ها و آزمایش‌های فراوان و زجرآور که پسوخته متحمل می‌شود، با حقیقت دگرگون‌شده عاشق خود (کیوید) که پسر ونوس است، عاشقانه زندگی می‌کند (نک. بیرلین، ۱۳۹۵: ۱۸۷).

۴-۱-۲. حکایت دختر ماتلی؛ ازابهران اندر

ماتلی که ازابهران اندر بود صاحب دختری بی‌نظیر شد و اسمش را «گن کیشی» گذاشت. وقتی دختر به سن بلوغ رسید، ماتلی به همسرش گفت که در زمین، همسری شایسته دخترم نمی‌بینم. ناچار متوجه قعر زمین شد. در زیر زمین به سرزمینی به نام شیش‌ناگ (شاه‌ماران) رسیدند و «سومک‌هه» پسر ایراوات را که شاه ماران بود، به دامادی پذیرفت. او را با خود به زمین آوردند و دختر را به او دادند. اندر، کمی آب حیات به سومک‌هه داد و او را با همسرش روانه زیر زمین کرد (نک. مهابهاراتا، ۱۳۸۰، ۵۰-۵۰۶).

1- Cupid

2- Psyche

3- Apollo

۲-۱-۵. قصه «خفته خمار و مهری نگار»

در این قصه، به جای این که دختر با مار عروسی کند، ماران به عنوان خواستگار می‌آیند و دختر را می‌برند تا با خفته خمار که جتنی است عروسی کند (نک. خدیش، ۱۳۷۸: ۲۹۸).

۲-۱-۶. قصه «پسر شاه پریون»

پادشاهی سه دختر دارد. دو دختر بزرگ‌تر را به عقد پسران وزرای پادشاه در می‌آورد. برای انتخاب شوهر دختر سوم، بازگردانی می‌کنند و باز سه بار بر روی اسبی می‌نشیند. دختر را به اسب می‌دهند. اسب به سخن در می‌آید و می‌گوید که پسر شاه پریان است و دختر را به جنگل می‌برد تا اینکه دختر با راهنمایی پدر و مادر، جلد اسب را می‌سوزاند تا داماد همیشه به شکل انسان بماند، اما داماد به شکل کبوتری در می‌آید و غیب می‌شود و دختر در جستجوی شوهر می‌افتد تا دوباره او را می‌یابد. شوهر از ترس پدر و مادر خود، دختر را به شکل سوزن در می‌آورد و مجدد خود را به شکل مار و دختر را به شکل درخت، در می‌آورد. بار دیگر خود را به شکل رود و دختر را به شکل کوه در می‌آورد و در نهایت، برای همیشه با هم زندگی می‌کنند (نک. خدیش، ۱۳۷۸: ۳۰۱).

۲-۱-۷. قصه مهره مار

در دوران معاصر، بن‌مایه هم‌بستری با مار، موضوع داستانی به عنوان «مهره مار» از محمود اعتمادزاده (به‌آذین) شده است (اعتمادزاده: ۲۵۳۷). گلنار؛ هفت روز متوالی از ماری خوش‌خط‌وخال، هفت اشرفی دریافت می‌کند. در روز هشتم، ناگهان مار را در کنار خود می‌بیند و دیگر آن ترس و هراس اولیه را به خود راه نمی‌دهد. به طور سمبولیک مار را جوانی تنومند می‌بیند و در آغوش می‌کشد که به مرگ گلنار منجر می‌شود.

۲-۲. قصه‌های مار-عروس

در برخی از این قصه‌ها به قصه‌های مار-عروس برمی‌خوریم از جمله:

۲-۲-۱. عروسی مار

شاهزاده‌ای در بیابان، دختر برهنه‌ای را پیدا می‌کند و او را به زنی می‌گیرد. زن برای ادامه زندگی با او سه شرط می‌گذارد. ۱- چراغ را روشن نکند. ۲- هیزم روی آتش نگذارد. ۳- به تنور نزدیک نشود. در نهایت شاهزاده با راهنمایی درویشی، درمی‌یابد که زنش هر شب به ماری تبدیل می‌شود (نک. مارزلف، ۱۳۹۱: ۹۷).

۲-۲-۲. قصه جرتکارو

جرتکارو تن به ازدواج نمی‌دهد. اما پس از آنکه والدینش را در جهنم می‌بیند و به او می‌گویند کسی که ازدواج نکند تا هفت جد او به دوزخ می‌روند، برای رهایی والدین خود از عذاب دوزخ، به ناچار به ازدواج تن می‌دهد. او شرط بسته است که با کسی ازدواج کند که هم‌نام او باشد اما طبیعی است که هرچه می‌گردد، دختری که هم‌نام او باشد نمی‌یابد. روزی در صحرائی فریاد برمی‌آورد که آیا کسی هست که دختری به نام جرتکارو داشته باشد و او را به من دهد. ماری پاسخ مثبت می‌دهد و خواهرش را که هم‌نام اوست به جرتکارو می‌دهد (نک. مه‌بهاراتا، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۹-۲۰).

۲-۲-۳. ازدواج ارجن با مار (الوپی)

هنگامی که الوپی، دختر «باسک‌مار» برای آب‌تتی به گنگ آمده بود، ارجن (یکی از قهرمانان و راجه-زادگان مه‌بهاراتا) را در آب دید. او را گرفت و به شهر ماران برد و او را باخبر کرد که به شهر ماران آمده و باید با او که دختر شاه‌ماران است، ازدواج کند. ارجن، امتناع می‌کند اما وقتی الوپی می‌گوید اگر با او ازدواج نکند خود را می‌کشد، تسلیم سماجت الوپی می‌شود و با او ازدواج می‌کند (نک. همان: ۱/ ۱۹۹).

۲-۲-۴. قصه «اسکندر اژدر سوار»

در این قصه، اسکندر در نبردها بر اژدهایی سوار می‌شود و دشمنان را نابود می‌کند. در نهایت، نقاب داری طلاپوش، شب قبل از رزم با اسکندر، سرباز خود را در کسوت جاسوس می‌فرستد که از جریان اژدها مطلع شود. در کمال تعجب می‌بیند که نیمه‌های شب، اژدها به زنی زیباچهره تغییر شکل می‌دهد و با اسکندر هم‌بستر می‌شود (نک. منوچهرخان حکیم، بی‌تا: ۱۸۴).

۲-۲-۵. قصه شاماران

مردی به نام طهماسب در چاهی می‌افتد و ماران او را محاصره می‌کنند. وقتی چشمش را که از ترس بسته بود، باز می‌کند، ماری را می‌بیند که از نیم‌تنه به بالا دختری زیباروست اما دم مار دارد. آن دختر خود را به نام «شاماران» معرفی می‌کند. طهماسب هر روز بیشتر از روز قبل عاشق او می‌شود و چندین سال با او زندگی می‌کند. در بعضی از تحریرهای این قصه «شاماران» مردی است که عاشق دختر پادشاه می‌شود (نک. مسرور و رهبر، ۱۳۹۸: ۷۳-۹۸). در این صورت با مار-داماد مواجهیم.

۲-۳. علل پیدایش قصه‌های مار-داماد

در مورد علل پیدایش قصه‌های حیوان-داماد، مواردی مطرح شده است؛ از جمله، تأثیر جوامع مادرسالار، تأثیر ضمیر ناخودآگاه، آیین تشریف و توت‌م‌باوری (نک. حدیدی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۸-۲۰). در اینجا با اطناب بیشتری در مورد قصه‌های مار- داماد بحث می‌شود.

۲-۳-۱. قدمت مار

ماریکی از مهم‌ترین، پیچیده‌ترین و احتمالاً قدیمی‌ترین نمادهای حیوانی است که نقش‌مایه آن بر روی بسیاری از دست‌ساخته‌های بشری نقش گردیده است. در واقع، مار از عمده‌ترین تصاویر مثالی سرچشمه حیات و تخیل است (نک. دوبوکور^۱، ۱۳۹۴: ۴۱). در خاورمیانه نقوش مارمانند، از هزاره ششم و پنجم پیش از میلاد دیده شده است (نک. لیک^۲، ۱۳۸۵: ۱۸۲-۸۳). در ایران نیز نخستین نشانه‌های نقش‌مایه مار به هزاره‌های ششم و پنجم پیش از میلاد باز می‌گردد. به طور کلی، درک این که نقش‌مایه مار برای نخستین بار در کدام منطقه یا محوطه باستانی خاورمیانه باستان استفاده شده، کاری دشوار است. به نظر می‌رسد این نقش‌مایه در مناطق وسیعی از فلات ایران ظهور کرده است (نک. مرادی، ۱۳۹۴: ۱۴۱). مار، نگهبان چشمه‌های آب حیات، بی‌مرگی، قداست و نیز همه نشانه‌ها و علائم مربوط به زندگی، باروری، قهرمانی، بی‌مرگی و گنجینه‌ها به شمار می‌رود؛ در واقع، به دنبال همین افسانه‌ها بود که مردمان، آب را در ظرفی مارسان نمایش داده، یا آن را ریزان از ظرفی، به شکل مار تصویر می‌کردند (نک. الیاده، ۱۳۹۴: ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸). در دوران باستان، توجه ویژه‌ای به این جانور می‌شده است. مصری‌های قدیم مار عینکی را گرمای می‌داشتند و رومی‌ها نیز برای چیره‌شدن بر موش‌ها، مارهای بدون زهر را حتی در خانه‌های خود جای می‌داده‌اند و نزد برخی از اقوام سیبری، مارها نقش گریه‌های خانگی را ایفا می‌کردند (نک. دیگر، ۱۳۹۴: ۲۳۵). در ایران نیز نقش مار به عنوان عضوی از طبیعت بر روی بسیاری از آثار، از دوران پیش از تاریخ (بر روی نقوش برجسته، استل‌ها، ظروف فلزی، مهرها، سفال و غیره) تا دوران اسلامی (بر روی گورنگاره‌ها، نقاشی، ظروف فلزی، کاشی، نقش برجسته اژدها، سفال و غیره) دیده می‌شود (نک. دوبوکور، ۱۳۹۴: ۶۹).

در دوره عیلام (فاصله سال‌های مابین ۳۲۰۰ ق. م تا حدود ۶۴۵ ق. م) ظاهراً طرز تلقی انسان نسبت به مار تغییر کرده و برای آن، جایگاه و مقامی ممتاز در نظر گرفته شده است به نحوی که ما شاهد

^۱-de beaucorps

^۲-Gondolin Lik

نقش مار بر روی نقوش برجسته، استل‌ها (مانند استل ماری اونتاش‌گال)، ظروف فلزی، مهرها و سفال‌ها هستیم.

پراپ که ازدواج اژدها با دختر پادشاه را یکی از موضوعات رایج قصه‌ها می‌داند (نک. پراپ، ۱۳۷۱: ۱۷۰). همچنین او وجود اژدها را در قصه‌ها، کهن‌تر از سایر حیوانات می‌داند: «تقریباً در سراسر جهان، ما در قصه پریان با اژدها روبه‌رو می‌شویم اما در برخی از قصه‌های شمال با خرس و در جنوب با شیر، به جای اژدها روبه‌رو می‌گردیم. صورت اصلی، اژدهاست و حال آن‌که خرس و شیر صورت‌های مشتق هستند» (همان: ۱۴۸).

با این توضیحات می‌توان گفت یکی از دلایل پرتکرار بودن قصه‌های مار-داماد، همگانی بودن مار در سراسر جهان و قدمت آن است که در برخی موارد، به دلایل مختلف، جای خود را به حیوانات دیگر داده است.

۲-۳-۲. تقدس مار

مار از سویی تا حد یک خدا، بزرگ و والاست. کاوش‌های باستان‌شناسی نشان داده است که در ایران و بین‌النهرین، مارپرستی رواج داشته است (نک. تاواراتانی، ۱۳۸۳: ۱۵۲). بهار نیز معتقد است: مارها در تمدن عیلامی به مرز خدایی رسیده‌اند (نک. بهار، ۱۳۸۴: ۱۴۱). مار یکی از نمادهای مذهبی عیلامی است که به‌وفور در آثار این دوره، به صورت‌های مختلف دیده می‌شود. عیلامی‌ها برای این نماد، احترام خاصی قائل بودند و به اشکال مختلفی آن را بازنمایی کرده‌اند. همچنین در هنر عیلامی گاهی نقش مار به صورت تخت خدا جلوه‌گر شده است که خدایی روی آن نشسته است و استفاده از تخت مارشکل در عیلام میانی به شدت رواج یافته است (نک. مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۹۷).

والتر هینتس به درستی ادعا کرده که مار، یک نقش‌مایه راستین عیلامی است و استفاده از آن روی درپوش ظروف سفالی مخصوص نگهداری مواد غذایی و تجاری، به‌عنوان نشانه حراست در مقابل بلا یا به شمار می‌رفته است (نک. هینتس^۱، ۱۳۸۹: ۵۱). عیلامیان، مار را با توجه به پیچ‌وتاب ظاهری بدنش، نماد آب می‌دانستند. تا جایی که مار را خدای آب‌های زیرزمینی و فوران‌کننده تلقی می‌کردند (نک. رستگار فسلی، ۱۳۸۸: ۲۹۹). مارپرستی، حتی در چین و ژاپن و هند نیز رواج داشته است (نک. تاواراتانی، ۱۳۸۳: ۱۵۳). نقوشی در بحرین کشف شده است که داخل ظروف، نقش مار حک شده است. حدس زده‌اند که مردم آن دیار، مار می‌پرستیدند (نک. هال، ۱۳۸۰: ۵۸۷). در دوره هخامنشیان نیز با نقش‌مایه مار بر روی اشیای مختلفی مانند مهرها برمی‌خوریم. مار در آیین میتراثیسم نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و در تصاویر متعلق به

^۱-Walther Hinz

میترا، مار در کنار او و احیاناً در زیر گاو می که در حال کشتن اوست، قرار دارد. «مار از سمبل‌های سلطنتی خاندان مصر نیز بوده است» (ویو، ۱۳۷۲: ۹۷ و ۱۰۲). مار بر فراز معابد مصری بر تارک خدایان خورشید جای داشته و زینت بخش سر فراعنه بوده است (نک. دوبوکور، ۱۳۹۴: ۴۶). در دوران نه‌چندان دور، در برخی از قبایل آفریقایی تبار انگلستان، ماری را که از آن رودخانه خاصی است، پرستش می‌کنند و هرچند سال یک بار زنی یا دختری جوان را به ازدواج خدا- مار درمی‌آوردند (نک. فریزر، ۱۳۸۷: ۱۹۵ و ۳۷۵). این سنت زنده مار- دامادی به طرز شگرفی با آنچه که در قصه‌ها و افسانه‌های مورد بحث ما مطرح است، هم‌خوانی دارد. در باور قدما، فرزند حاصل از این ازدواج آیینی (که معمولاً پسر است) نیز نیمه- خدا و مشهور است. در بین برخی از اقوام، مردان بزرگ و نامداری وجود دارند که از هم‌بستری یک زن و مار- خدایی، قدم به عرصه هستی گذاشته‌اند. زنان این قبایل، در جایگاهی مقدس می‌خوانند و ماری را به خواب می‌بینند و عقیده دارند که بچه‌دار شدنشان کار همین مار است (همان: ۳۸۳). فریزر، آگوستوس^۱، آریستومنس^۲ و اسکندر کبیر را از این قبیل مردان می‌داند (نک. همان: ۳۸۴). شوالیه^۳ و گریان^۴ می‌نویسند: «در متنی عبری از اژدهای آسمانی به‌منابۀ شاهی بر تخت، سخن رفته است». وجود مار- خدا در اسطوره‌ها می‌تواند نقطه عطفی به شمار آید؛ زیرا بسیار طبیعی است که تقدیم دختری باکره به عنوان همسر به مار، که یکی از پرتکرارترین موضوعات قصه‌های حیوان- داماد است، ادامه همین مار- خدا باشد. حتی در کیوبید و پسیکه (به عنوان یکی از قدیمی‌ترین قصه‌های مار- داماد) رد پای این مار- خدا، دیده می‌شود؛ زیرا کیوبید، برادر ونوس که موقتاً به شکل ماری ظاهر می‌شود، از خدایان یونان به شمار می‌رود (نک. بیرلین، ۱۳۹۵: ۱۸۶). در چین باستان، مار کوچکی با سری چهارگوش، نماد زردرود است که هر سال دختر جوانی برایش قربانی می‌شود (دوبوکور، ۱۳۹۴: ۵۴). شاید بتوان گفت تقدیم دختری به عنوان قربانی برای خدایان، صورتی جدیدتر از این آیین باشد که نمونه‌های فراوانی در اساطیر جهان دارد؛ مثلاً بخش بزرگی از داستان «اورفه» به قربانی کردن دختر باکره در مراسمی آیینی اشاره دارد (نک. پینسنت، ۱۳۸۰: ۹۱). شاید بتوان ادعا کرد که در دوره‌های قبل، این دختر باکره را به عقد خدای مورد نظر خود در می‌آوردند.

در بت‌س مصر، زنی که با هیچ مردی ارتباط نداشته، باید به عنوان همسر خدا در معبد آمون می‌خواهید (نک. فریزر، ۱۳۸۷: ۱۹۰). در برخی از مناطق جهان از حامله شدن دختر توسط خدایان صحبت شده است. (نک. همان: ۷۱۷) در آتن نیز دیونوسوس^۵ خدای تاک، هر سال با ملکه نزدیکی می‌کرد. این مراسم

1 -Augustus

2 -Aristomenes

3 -Chevalier

4 - Gheerbrant

5 -Dionysus

آن قدر جنبه حقیقی داشته که فریزر مردد است که آیا شخصی نقش دیونوسوس را بازی می‌کرد یا تمثالی جای او می‌گذاشتند (نک. همان: ۱۹۱). فریزر به صراحت می‌گوید: «عروسی که برای خدا مقدر می‌شود، تکه چوب یا خاک و کلوخ نیست بلکه زن زنده‌ای دارای گوشت و خون است» (همان: ۱۹۳). آپولون؛ عاشق دافنه^۱ می‌شود. در جنگلی او را تنها می‌یابد و او را دنبال می‌کند و با او آمیزش می‌کند (نک. بیرلین، ۱۳۹۵: ۱۹۳).

بسیاری از این ازدواج‌های نمادین برای ازدیاد محصولات کشاورزی صورت می‌گرفت که در جای خود تحقیقی قابل توجه خواهد بود. لازم به ذکر است در بحث قربانی دختر باکره به خدایان نیز، گاهی برای ازدیاد محصول و در زیر درختان، مراسم قربانی، انجام می‌پذیرفت (بی‌نام، ۱۳۵۸: ۱۴۵).

بتلهایم نیز معتقد است که ثمره ازدواج حیوان و انسان، لذت‌بخش و ناجی خواهد بود (نک. بتلهایم، ۱۳۸۴: ۵۰۶)؛ یعنی تقدس مار، کمابیش به فرزند نیز سرایت می‌کند. حتی در باورهای مار-عروس نیز تقدس مار و نبوغ فرزند مار، محرز است. در مهابهاراتا از قول برهمنی آمده است: «این پسر من، مادرش مار است. پرسید که آدمی چون از مار متولد می‌شود؟ گفت: مرا احتلام واقع شده بود، منی مرا خورد و در رحم او این فرزند گرفت. بعد از مدتی این فرزند زایید. این پسر، به‌غایت دانا و فاضل است و در عبادت و صلاح نظیر ندارد» (مهابهاراتا، ۱۳۸۰: ۱/۶). در داستان جولاهه و مار در مرزبان‌نامه، حذاقت، پیشگویی و معبر بودن مار، (که از ویژگی پیامبران یا اولیاءالله است) مورد توجه قرار گرفته است (نک. وراوینی، ۱۳۸۰: ۵۸۶-۵۷۹).

بنا به دلایل فراوان، مقام والا و قداست مار، آرام آرام به محاق رفته و کم‌کم جنبه پیتاریگی آن تقویت و جایگزین شده است. در دوره ساسانی و در آثار مکتوب این دوره، مار را جزئی از جانوران اهریمنی می‌شمردند و کشتن آن را ترغیب می‌کردند. علاوه بر این، می‌دانیم که در مندرجات اوستا از مار با عنوان «اژی» یاد می‌شود و اژی؛ یاور دیو دروج است (نک. بهار، ۱۳۷۶: ۱۹۰). همچنین متون مذهبی زرتشتی، مار را از خرفستران بزرگ می‌دانند که کشتن آن سبب بخشوده‌شدن گناهان کبیره می‌شود (نک. میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۳۳-۴۹). تاواراتانی نیز آغاز تنزل مقام مار را، در آیین زردتشتی جستجو می‌کند و می‌گوید: پس از چیره‌شدن آیین زرتشت، مقام مار تنزل پیدا کرد (نک. تاواراتانی، ۱۳۸۳: ۱۶۰). وی در ادامه، نقش سه دین مسیحی و یهودی و اسلامی را در کاهش مقام خدایی مار مؤثر می‌داند (نک. همان: ۱۵۴). زیرا مطابق تفاسیر متون دینی یا نص کتب آسمانی این ادیان، مار در رانده شدن حضرت آدم از بهشت با شیطان همکاری کرده است. حتی در مکاشفه یوحنا ازدها و ابلیس یکی دانسته شده است (نک. رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۳۰۰).

^۱-Daphne

مسئلاً چنین آموزه‌هایی، نه تنها مار را مقدس نشمرده بلکه از آن به عنوان یاور اهریمن یاد کرده است. نتیجه چنین باورهایی بود که در روزگار ساسانی موجب گردید تا موجودی به نام مارِ پردار را موجب مرگ آدمیان قلمداد کنند (نک. دادگی، ۱۳۶۹: ۹۹).

شایان ذکر است که هنوز هم در مناطقی از جهان از جمله ایران، رگه‌هایی از قداست مار حفظ شده است؛ به طور مثال، در بخشی از استان کرمانشاه، معبدگونه‌ای به نام «زنگی» وجود دارد که مردم برای برآوردن حاجات و احياناً تفریح به آنجا می‌روند و معتقدند ماری زنگی در این مکان وجود دارد و هر روز حداقل یک بار از در و دیوار و یا شکاف‌های معبد سر بر می‌کند و برخی افراد آن را می‌بینند و حمل بر آوردن حاجات زائران است.

هنوز در مناطقی از غرب کشور در پایان زمستان، و فرارسیدن بهار، آشی (متشکل از نخود و عدس و لوییا) تهیه می‌کنند که به آن «شاه‌ماران» می‌گویند و بین همسایه‌ها تقسیم می‌کنند. ارتباط بین زایایی مار و نوزایی طبیعت در فصل بهار، بدیهی‌ترین فلسفه وجودی این غذای آیینی است. ترکیب «شاه‌ماران» که در برخی قصه‌ها نیز آمده، قابل تأمل و تحقیق جدی است. در مناطق کردنشین ایران و ترکیه هنوز عکس‌هایی از شاماران بر روی پرده‌ها و ابلش‌ها وجود دارد (نک. مسرور و رهبر، ۱۳۹۸: ۸۱). علاوه بر خود مار، پوست مار نیز در باور بسیاری از مردم غرب کشور موجب برکت و زایایی است. گاهی پوست تورمانند مار را که به صورت طبیعی از مار جدا شده است، در پارچه‌ای کوچک پیچیده و به مشک دوغ‌زنی یا چوب‌های که مشک را به آن آویزان می‌کنند، می‌بندند و معتقدند که این پوست مار باعث افزونی کره در مشک می‌شود.

چنان‌که مشخص است، جنبه تقدس مار، و اهدای قربانی که یکی از بهترین انواع آن دختری باکره بوده، از مهم‌ترین دلایل فراوانی این قصه‌هاست.

۲-۳-۳. مار؛ نماد باروری و تجدید حیات

در بعضی از باورها مار (حیه) را با حوا از یک ریشه دانسته‌اند. مار در فرهنگ‌های مختلف از جمله ایران باستان، نماد باروری، و حیات مجدد بوده است. بنابراین می‌توان گفت در لایه‌های زیرین و سمبولیک، قصه‌های مار-داماد، ادامه حیات و زندگی مجدد مطرح بوده است. ظهور مار در هر بهار، همراه با نوزایی سبزه‌ها و گیاهان، موجب این تصور شده بود که مار با نیروهای پنهان محبوس در دل زمین و با باروری، پیوند و همبستگی دارد (نک. دویوکور، ۱۳۹۴: ۵۴) که از این طریق نیز بر نقش او به عنوان عامل باروری تأکید می‌شد. گولان^۱ نیز معتقد است که نقش مایه مار، نشانه‌ای از نماد آب است و هر دو

^۱-Golan

به وسیله خطوط موجی شکل به تصویر کشیده می‌شوند. این نقوش در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد در تمدن‌هایی چون ایران، بین‌النهرین، ترکمنستان، روسیه و چین قابل مشاهده است (Golan, 1991:205-206). به‌طور کلی، عیلامیان مار را سمبل حاصل‌خیزی، باروری و تجدید حیات (به دلیل قابلیت پوست اندازی) می‌دانستند.

هینتس معتقد است: «نماد باروری عیلام که متشکل از دو مار در حال جفت‌گیری است؛ حتی تا سرزمین نیل نیز رسوخ کرده است» (هینتس، ۱۳۸۹: ۵۲). تاواراتانی نیز مار را نشانه زایش مجدد و زندگی دوباره در فرهنگ عیلامیان باستان دانسته است (نک. تاواراتانی، ۱۳۸۶: ۱۲). با توجه به این نماد مار، بیراه نخواهد بود اگر مار به عنوان داماد، نقش بارورکنندگی و تجدید حیات را یا به عنوان عروس نقش بارورشدگی را در قصه‌ها ایفا کرده باشد. باوری جزم در بین مردمان غرب کشور وجود دارد که معتقدند هر خرمنی یا هر محصول کشاورزی را که در آن مار مشاهده شود، حمل بر برکت و ازدیاد محصول می‌کنند و برای مار مزاحمتی ایجاد نمی‌کنند. حتی از طریق برهان خلف، هرگاه محصولی غیرمنتظره زیاد گردد، می‌گویند در آن «مار زاییده است». ضرب‌المثل مرسوم و متداول «مار در آن زاییده است» در بین این اقوام به معنی آن است که مورد لطف و عنایت مار (خدا یا نیروهای غیبی) قرار گرفته و زیاد شده است، نه آن‌که مار واقعاً در آن تخم گذاشته یا بچه زاییده باشد.

۲-۳-۴. مار نماد جنس مذکر و مؤنث

در نمادشناسی قصه، مار یا اژدها به تناسب، گاهی نماد جنس مؤنث (با توجه به زایایی مار) و گاهی نماد جنس مذکر است. دوبوکور می‌نویسد: «مار، همزمان، نماد اندام جنسی مرد و زن است» (دوبوکور، ۱۳۹۴: ۷۲). گاهی نماد جنسی مرد است؛ زیرا به قول دلاشو «هر شیء تیز نشانه اندام نرینگی است» (دلاشو، همان: ۱۸۳). «برخی از اقوام معتقدند که ماه به هیئت مار با زنان نشان هم‌بستر می‌شود. مثلاً دختران اسکیمو، جرئت نگاه کردن به ماه را ندارند. از بیم آن‌که مباد بار گیرند. همین اعتقاد در ایالت Abruzzes (ایتالیا) نیز جاری و ساری است» (دوبوکور، ۱۳۹۴: ۵۵). دوبوکور همچنین از وصلت سری با مار در برخی مراسم آیینی، خبر می‌دهد (همان: ۷۳). دوبوکور این شعر را که در وصف مار است، از آپولینز نقل می‌کند: «تو بر زیباییان حریصی / و چه زانی که قربانی سنگ‌دلیت نبوده‌اند! / هوا، اوریدس / کلتو پاترا! / و نیز سه چهار زن دیگر که می‌شناسمشان» (همان: ۶۴). در اینجا به بی‌رحمی و سنگدلی مار که زنان عاشقش می‌شده‌اند و او به عشق آنان وقعی نمی‌نهد، اشاره شده است. ورمازن، لیسیدن خون گاو قربانی شده توسط میترا را به وسیله مار، نماد آبستنی مار می‌داند (نک. ورمازن، ۱۳۷۲: ۱۹۳). پراپ نیز اژدها را صریحاً نماد دوشیزگی دختر می‌داند (نک. پراپ، ۱۳۷۱: ۲۴۴). در جایی دیگر با کنایه بر همین مطلب تأکید می‌کند: «در قصه‌ها؛ اژدها نگهبان چاه مگاک است» (همان: ۲۴۴) که ارتباط سمبولیک آن با جنس مؤنث نمایان

است. در خیلی از قصه‌ها شاهزاده‌خانم، از خواستگارش می‌خواهد اژدهایی بکشد، یا قهرمان حکایت که پسر پادشاهی است به نوعی با اژدها درگیر می‌شود و آن را از سر راه برمی‌دارد و بر او غلبه می‌کند. این خویش‌کاری از نظر نمادشناسی قصه، نویددهنده ازدواج آن قهرمان با شاهزاده‌خانمی است که در قصه وجود داشته یا بعداً ظهور پیدا می‌کند. به همین دلیل در چنین مواردی، اژدها (مار) نماد زنانگی است. از این رو «از جمله امتحان‌هایی که شاهزاده‌خانم‌های قصه‌های پریان، گذراندن آن‌ها را بر خواستگاران واجب شمرده‌اند، پیکار با اژدهاست که خواستگار باید در آن پیروز گردد» (همان: ۲۴۱). البته پراپ این خویش‌کاری را در جایی دیگر به این معنی می‌داند که جوان، قبل از زناشویی باید دلهره و هراس‌ها را از خود بزدايد (همان: ۱۶۰). طبق نظر فریزر، این مار یا اژدها، جلو چشمه آب را گرفته و فقط با گرفتن یک آدمیزاد قربانی، می‌گذارد که آب جاری شود (فریزر، ۱۳۸۷: ۱۹۵). ناگفته پیداست که در این روایت، دختر باکره به یک آدمیزاد تغییر یافته و ازدواج به قربانی بدل شده است. این خویش‌کاری گاهی چنان در زندگی مردم ملتی ریشه دوانیده که حقیقتی غیر قابل انکار پنداشته شده و یا می‌توان چنین ادعا کرد که همین حقایق بوده‌اند که در قصه‌ها متجلی شده‌اند. ابن بطوطه به نقل از بومیان مالدیو، می‌گوید هر ماه یکی از اجنه‌های شرور به صورت یک کشتی پر از چراغ بر آنان ظاهر می‌شد. جزیره‌نشینان با دیدن او، به قید قرعه باکره‌ای جوان را برمی‌گزیدند و در معبد کنار دریا می‌گذاشتند. روز بعد که به دیدن دختر می‌رفتند، دختر را در حالی که باکره بودن خود را از دست داده بود، مرده می‌یافتند. آخرین دختر را بربری‌ای دیندار با تلاوت قرآن نجات داد و جن را به دریا بازگرداند (نک. همان: ۱۹۴). در بعضی از قصه‌های جدیدتر، به جای اژدها کشتی برای خواستگاران، کشتن حیوانات دیگر و در دوران متأخرتر، سؤالات پیچیده و شروطی دیگر مطرح می‌شود. «گاه نیز ازدواج با دختر را مشروط به انجام کاری دشوار از سوی داوطلب می‌کنند» (سرامی، ۱۳۸۳: ۵۰۷). قیصر روم انگشتی پادشاهی را پس از رشادت‌های گشتاسب در میدان گوی و چوگان به او می‌دهد (نک. راشد محصل، ۱۳۸۵: ۱۲). همچنین برای گزینش همسر برای دو دختر دیگرش، «میرین» را به مبارزه با گرگ فاستون فرا می‌خواند و «اهرن» را در دهان اژدهای کوه سقیلا می‌فرستد (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/۶ و ۵۳۰/۶ و ۲۹/۶). همچنین با تأویلی نه چندان دور، می‌توان نبرد اسفندیار با ارجاسب تورانی را که بارها در متون مقدس، اژدها خوانده شده است، (بشت‌ها، ۱۳۷۷: ۳۹۱) از این جهت تحلیل کرد؛ زیرا گشتاسب به اسفندیار قول می‌دهد در صورت غلبه بر ارجاسب و آزاد کردن همای و به‌آفرید (خواهران اسفندیار) با آنان ازدواج کند (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ابیات ۴-۷۹۳) بسیاری از پهلوانان اساطیری مشهور شاهنامه و جهان در یکی از مراحل پهلوانی خود، موفق به کشتن اژدها شده‌اند (نک. رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۲۹۶). نقش و نماد دوگانه (مذکر و مؤنث) مار باعث شده است که مار در برخی قصه‌ها نقش عروس و در برخی دیگر نقش داماد را ایفا کند، به همین دلیل با قصه‌های مار-داماد و مار-عروس مواجهیم.

علاوه بر نمادشناسی قصه‌ها در تمام سطوح، حضور مار و اژدها، از اسطوره، روانشناختی و جامعه-شناختی با نقش و نمادی دوگانه و متضاد مواجهیم؛ زیرا چنان‌که گفته شد در ادوار مختلف، مار دو حضور متضاد داشته است؛ گاهی شاه است و تا مرز خدایی پیش رفته و گاهی پتیاره‌ای بی‌رحم است و در اخراج آدم از بهشت سهیم بوده است. الیاده نیز بر این نقش دوگانه مار تأکید کرده است: مار از یک سو به عنوان بدخواه و باعث مرگ و از سوی سودمند و حتی تا مرز خدایی، بزرگ و والاست (نک. الیاده، ۱۳۹۴: ۳۷). به همین دلیل، پراپ معتقد است که بعضی از شخصیت‌ها و عناوین در قصه‌ها مانند اژدها می‌توانند نقش‌های مختلفی بپذیرند. (نک. پراپ، ۱۳۶۸: ۱۷۸). از منظری دیگر، مار از یک سو دارای مفاهیمی مانند آب، حاصلخیزی، باروری، زن، آلت ذکور، درخت، تجدید حیات است و از سوی با مفاهیمی چون پلیدی، خطر، گناه، شیطان و مرگ در پیوند است. دویوکور نیز بر نقش دوگانه مار در نمادها تأکید می‌کند و آن را نماد زندگی و مرگ، روشنایی و تاریکی می‌داند (نک. دویوکور، ۱۳۹۴: ۱۴۷).

۳. نتیجه‌گیری

یکی از موجوداتی که در قصه‌های حیوان-داماد، نقش مؤثری داشته و به کرات به عنوان داماد و حتی به عنوان عروس مطرح شده است، مار است. مار در فرهنگ و اعتقاد دنیا به‌ویژه ایران، در دورانی تا مرز خدایی و پادشاهی رفته و در دوران دیگر بنا به دلایلی از جمله مخالفت و ستیز ادیان بزرگ (یهود، مسیحیت و اسلام) مقام آن تا حد یک پتیاره و حتی شیطان تنزل یافته است؛ زیرا عموماً هر دینی با برخی از مصادیق احترام دین قبل، آگاهانه مخالفت می‌ورزد و آن را از اوج قداست به حضيض پتیارگی می‌کشانند. اما حیات رازآلود مار به عنوان شریک زندگی در قصه‌ها می‌تواند عکس‌العملی در مقابل تخریب آن باشد و یا این قصه‌ها قبل از تنزل مقام مار ساخته و پرداخته شده، پس از آن دست‌نخورده باقی مانده‌اند. قدمت، قداست و خاصیت‌های ذاتی و شکل ظاهری مار که زمینه سمبل‌سازی‌های گوناگون؛ از جمله باروری، تجدیدحیات، بهار، زایایی، ابر، نرینگی و مادینگی را فراهم آورده، باعث شده است که این حیوان در قصه‌ها حضوری فعال داشته باشد. تحمیل سمبل نرینگی برای مار از یک طرف و مقام خدایی و شاهی از طرف دیگر و قربانی‌دختری باکره برای خدایان به عنوان یک سنت جهانی باعث شده است که مار به عنوان یکی از حیوان-دامادهای پرتکرار در قصه‌ها مطرح گردد. تغییر شکل مار به حیوانات جدیدتر مانند، موش، کبوتر، قورباغه، سگ و سایر حیوانات و تغییر سنت تقدیم دختری به مار-خدا برای کام‌جویی به قربانی کردن، از حداقل دگردیسی‌هایی است که در رازنای قرون بنا به دلایل فراوان در قصه‌ها رخ داده است. با توجه به نقش دوگانه مار که هر کدام محصول دوره‌ای از اساطیر و فرهنگ ایران و جهان است، مار در قصه‌ها و سایر مکاتب از جمله روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دارای نقش‌های مثبت و منفی مختلف و بعضاً متضاد است. از آنجایی که مار، نماد جنس مؤنث و مذکر بوده،

در قصه‌های حیوان-داماد یا حیوان-عروس، گاهی به‌عنوان عروس و گاهی به‌عنوان داماد ایفای نقش کرده است. با توجه به مطالبی که به‌اجمال در مورد مارهمسری گفته شده می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین دلایل وجود چنین قصه‌هایی که در اغلب آن‌ها، مار در نهایت به شکل آدمیزاد و جوان رعنائی جلوه می‌کند، برای از بین بردن ترس کودکان از ازدواج و پیامدهای ناشی از آن در ذهن کوچک و معصوم کودک بوده است؛ زیرا کودک یا نوجوان تازه به بلوغ رسیده با توجه به هشدارهای نزدیکان از جمله والدین، امکان دارد تصویری منفی و حیوانی از همسر در ذهن داشته باشد که در قصه‌ها به شکل حیوان (از جمله مار) تجلی می‌یابد. پایان خوش قصه‌ها و دگرذیسی حیوانی که شریک زندگی است، کودک را به زندگی زناشویی امیدوار و دلگرم می‌کند.

منابع

- ۱- اعتمادزاده (به‌آذین)، محمود. (۲۵۳۷). مهره مار، تهران: آگاه.
- ۲- اقتداری، احمد. (۱۳۵۴). دیار شهریاران، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۳- الیاده، میرچا. (۱۳۹۲). هنر اسرارآمیز، ترجمه مینا غرویان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- ۴- الیاده، میرچا. (۱۳۹۴). اساطیر، مناسک، نمادها، ترجمه نازنین و منصور مدنی. شیراز: نوید.
- ۵- بتلهام، برونو. (۱۳۸۱). افسون افسانه‌ها، ترجمه اختر شریعت‌زاده، تهران: هرمس.
- ۶- بتلهام، برونو. (۱۳۸۷). کودکان به قصه نیاز دارند، ترجمه کمال بهروزنیا، تهران: افکار.
- ۷- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: توس.
- ۸- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). از اسطوره تا تاریخ، ویراسته ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه.
- ۹- بیرلین، ج. ف. (۱۳۹۴). اسطوره‌های موازی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- ۱۰- بی‌نام. (۱۳۵۸). «هر بهار یک دختر باکره را قربانی می‌کنند»، پیام اسلام، ۱(۶)، ۱۴۴-۱۴۵.
- ۱۱- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۷۱). ریشه‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- ۱۲- پنجاکیانه. (۱۳۶۳). ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، تصحیح جلالی نائینی، عابدی و تاراچند، تهران: اقبال.
- ۱۳- پینسنت، جان. (۱۳۸۰). اساطیر یونان. ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.

- ۱۴- تاواراتانی، ناهوکو. (۱۳۸۶). سمبول‌های جاودان در ادبیات فارسی و ژاپنی، تهران: بهجت.
- ۱۵- حیدری، علی و صحرايي، قاسم و حدادیان، سمیه. (۱۳۹۸). «بررسی و تحلیل قصه‌های حیوان-داماد»، نشریه مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، ۱۰(۱)، ۱-۲۲.
- ۱۶- دادگی، فرنیخ. (۱۳۶۹). بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- ۱۷- دلاشو، م. لوفز. (۱۳۸۶). زبان رمزی قصه‌های پری‌وار. ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- ۱۸- دوبوکور، مونیك. (۱۳۹۴). رمزهای زنده جهان، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.
- ۱۹- دیگار، ژان پیر. (۱۳۹۴). انسان و حیوان، مردم شناسی انسان و حیوانات اهلی، ترجمه اصغر کریمی، تهران: نشر افکار.
- ۲۰- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۸). پیکرگردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۱- شوالیه، ژان و آلن گبران. (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- ۲۲- شیکهر، ایندو. (۱۳۸۵). پنجانتترا، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۲۳- صادقی، محسن. (۱۳۹۵). «بازنمایی اسطوره حیوان-داماد در حکایتی صوفیانه»، فصلنامه نقد ادبی، ۹(۳۵)، ۱۶۵-۱۸۳.
- ۲۴- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- صنعتی، محمد. (۱۳۸۰). صادق هدایت و هراس از مرگ، تهران: مرکز.
- ۲۶- فرای، نورتروپ. (۱۳۷۷). تحلیل نقد، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
- ۲۷- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه فردوسی، متن کامل بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران: قطره.
- ۲۸- فریزر، جیمزجرج. (۱۳۸۷). شاخه زرین، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.
- ۲۹- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۸). از گونه‌ای دیگر، تهران: مرکز.
- ۳۰- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۹). نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه، تهران: سمت.
- ۳۱- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۰). مازهای راز، تهران: مرکز.

۳۲- گریم، ویلهلم و یاکوب. (۱۳۹۳). شاهزاده قورباغه، ترجمه سیدعلی کاشفی خوانساری، تهران: قدیانی.

۳۳- لیک، گوندولین. (۱۳۸۵). فرهنگ اساطیر شرق باستان، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، طهوری.

۳۴- مارزلف، اولریش. (۱۳۹۱). طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: سروش.

۳۵- مالینوسکی، برونیسلاو. (۱۳۸۷). غریزه جنسی و سرکوب آن در جوامع ابتدایی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.

۳۶- مجیدزاده، یوسف. (۱۳۸۶). تاریخ و تمدن عیلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۳۷- مرادی، حسین. (۱۳۹۴). «منشأ نقش مار در مواد فرهنگی هزاره سوم پیش از میلاد جنوب شرق ایران: نشانه‌ای از ارتباط با عیلام و میان‌رودان»، مطالعات باستان‌شناسی، ۷(۲)، ۱۴۵-۱۳۳.

۳۸- مسرور، شیلان و ایلناز رهبر. (۱۳۹۸). «بررسی و تحلیل اسطوره شاماران در منطقه مکران مهاباد»، دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۷(۲۷)، ۹۸-۷۳.

۳۹- منوچهرخان حکیم (بی‌تا). اسکندرنامه، تهران: علمی.

۴۰- مهابهاراتا. (۱۳۸۰). ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی، تصحیح و تحشیه سیدمحمدرضا جلالی نائینی و ن. س. شوکلا، تهران: طهوری.

۴۱- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۷). روایت پهلوی: متنی به فارسی میانه (پهلوی ساسانی)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۴۲- ناس، جان بایر. (۱۳۸۲). تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ویراسته پرویز اتابکی، تهران: علمی و فرهنگی.

۴۳- نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۹۲). ترجمه کیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.

۴۴- هال، جیمز. (۱۳۸۳). فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.

۴۵- هینتس، والتر. (۱۳۸۹). دنیای گم‌شده عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی تهران.

۷۰ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۲، پیاپی ۳۶، تابستان ۱۴۰۱

۴۶- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۸۰). مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

۴۷- ورمازن، مارتین. (۱۳۷۲). آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: چشمه.

۴۸- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۶). انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمد سلطانیه، تهران: جام.

49- Golan, A. ,(1991). Prehistoric religion-mythology- symbolism.
Jerusalem.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره دوم - تابستان ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۶

اصلي‌ترین ویژگی‌های دستوری در لهجه یزدی (ص ۷۱-۹۸)

صدیقه رمضانخانی^۱، محمود صادق‌زاده^۲ (نویسنده مسئول)

: 20.1001.1.2345217.1401.12.2.4.6

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۰

چکیده

زبان یزدی از کهن‌ترین و غنی‌ترین زبان‌های مرکزی ایران به شمار می‌رود که در مقایسه با گویش معیار فارسی، غالباً از نظر ویژگی‌های آوایی و کاربرد واژگان بومی و تاریخی متفاوت است؛ اما در برخی موارد نیز از مختصات صرفی و نحوی برخوردار است. در این جستار به شیوه توصیفی - تحلیلی و استشهادی، به بررسی اصلی‌ترین قواعد و ویژگی‌های آوایی، صرفی و نحوی؛ مثل فرایندهای واجی، انواع فعل، زمان‌ها و وجوه افعال، ساختمان و اقسام اسم، انواع ضمائر شخصی و غیر شخصی، صفت‌ها، قیده‌ها، حروف، وندهای تصریفی و اشتقاقی و اعداد زبان یزدی پرداخته می‌شود. در تجزیه و تحلیل قواعد یادشده، از روش‌های دستور توصیفی و منابع معتبر زبان‌شناسی و دستور زبان استفاده شده است. در کاربرد اقسام کلمه، علاوه بر تفاوت‌های ناشی از ویژگی‌های آوایی لهجه بومی، به لحاظ کاربرد، تعدادی از فعل‌ها؛ مانند آیسوندن /?isundæn/ هشتن /heštæn/، خسییدن /xosbidæn/، اسم‌ها و صفت‌ها نیز پربسامد است. در استفاده از پسوند تصغیر (اک:ok) تفاوت‌هایی در مقایسه لهجه یزدی با گویش معیار دیده می‌شود. در لهجه یزدی، غالباً عدد کسری از تکرار دو عدد اصلی به دست می‌آید؛ به طوری که عدد بزرگ‌تر، اول و عدد کوچک‌تر بعد از آن ذکر می‌شود.

کلمات کلیدی: زبان بومی، لهجه یزدی، عناصر زبانی، قواعد دستوری.

۱. دانشجوی دکتری پژوهش‌محور زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

E-mail :mramazankhani@staff.yazd.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

E-mail :sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir



۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

زبان از نظر زبان‌شناسی شامل تعداد محدودی قاعده آوایی، معنایی و دستوری است که همراه تعداد محدودی واژه می‌تواند بی‌نهایت جمله بسازد و این جمله‌ها از طریق دستگاه گفتار آدمی تولید می‌شود و واسطه ارتباط میان افراد می‌شوند؛ برای مثال، در زبان فارسی قاعده‌هایی در زمینه جایگاه فاعل، مفعول و فعل در جمله داریم. همین قاعده‌ها به ما می‌گویند که صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌إلیه نسبت به هم چگونه قرار می‌گیرند، جای حرف‌های اضافه، حرف‌های ربط، قید و غیره کجاست؛ به این قاعده‌ها «دستور زبان» گفته می‌شود.

زبان در گذر زمان دچار تغییر و تحول می‌شود. از آنجایی که زبان یک پدیده اجتماعی است و اجتماع نیز دائماً در حال تغییر است؛ بنابراین زبان هم پایه‌ی اجتماع دچار تغییر و دگرگونی می‌شود. اصوات زبانی روی هم اثر می‌گذارند و به هم تبدیل می‌شوند یا صوتی به صوت مجاور خود شبیه می‌شود یا صوتی روی صوت قبل از خود یا بعد از خود تأثیر می‌کند و آن را به خود شبیه و یکسان می‌کند یا شباهت خود را از دست می‌دهد. گاهی برای سهولت در امر گفتار، صوتی از زنجیره گفتار حذف می‌شود و گاهی نیز صدایی به آن اضافه می‌گردد. (به این تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها و تغییرات آوایی و تحولات واژگانی، فرآیندهای آوایی گفته می‌شود) (مشکوة‌الدینی، ۱۳۶۴: ۱۰۸).

با توجه به گستردگی و غنای گویش‌های محلی مثل گویش شهر کهن یزد، هدف اصلی این جستار، شناخت مهم‌ترین قواعد دستوری موجود در لهجه مرکزی استان یزد است. دستور زبان در لهجه یزدی تقریباً همانند فارسی معیار است و تفاوت‌هایی که دیده می‌شود، بیشتر به لحاظ آوایی، کاربرد افعال خاص و در برخی موارد نیز تفاوت‌های دستوری و واژگانی است که در این مقاله به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲-۱. پیشینه تحقیق

درباره زبان یزدی تاکنون تحقیقات و تألیفاتی پدیده آمده است که تنها تعداد محدودی از آن به صورت کتاب و بقیه به شکل پایان‌نامه و مقاله تهیه و تدوین شده‌اند؛ از جمله:

(۱) «واژه‌نامه یزدی» (۱۳۸۹) از ایرج افشار که در آن به تعدادی واژه به‌ویژه واژه‌های میبیدی پرداخته و بدان سبب که سال‌ها از یزد دور بوده است، برخی کلمات از نظر آوایی غلط ثبت شده‌اند. (۲) کنایون مزدایور در «واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد» (۱۳۷۴) به برخی از واژگان زرتشتیان توجه کرده و از نظر زبان‌شناسی بحثی به میان نیامده است. در این کتاب، واژگان در قالب جمله بازسازی شده و شکل درست تلفظ آن‌ها ثبت شده است. (۳) سیدعلی نقیب‌القراء، پایان‌نامه «بررسی گویش یزدی» (۱۳۷۵)

را تدوین نموده که تا حدودی به مبحث فرایندهای واجی و زبان‌شناختی گویش یزدی پرداخته است. این کار به صورت محدود پژوهش شده و چاپ نشده است. ۴) فخرالسادات خامسی‌هامانه در «تحلیل زبان‌شناختی گویش یزدی» (۱۳۹۲) نیز از نظر زبان‌شناختی و فقه‌اللغه به برخی از واژگان یزدی پرداخته و در پایان، به بعضی از ترکیبات و کنایات یزدی به شکل محدود اشاره کرده است. از آنجا که مبحث گویش‌ها و لهجه‌ها ابعاد گوناگونی دارند، هنوز جای آن است که به شکل علمی‌تری به آن‌ها پرداخته شود.

۳-۱. روش تحقیق

این مقاله از نوع نظری — بنیادی با شیوه تحلیلی-توصیفی است و گردآوری اطلاعات آن بر اساس روش علمی — میدانی (Field study) به شکل صوری و مکانیکی به صورت بسیار گسترده انجام شده است. از نظر فردینان دو سوسور، وظیفه زبان‌شناس کشف قوانین کلی زبان از طریق بررسی گفته‌های متعدد است. بدین ترتیب، ارتباط زبان با واقعیت خارجی قطع می‌شود و زبان دارای نظامی مستقل و قابل کشف تلقی می‌گردد (نک. بی‌برویش، ۱۳۷۰: ۷۷).

بدین منظور، ابتدا تحقیقات میدانی به شیوه مکانیکی و صوری انجام شد و اطلاعات شفاهی از طریق گویشوران مختلف از طبقات اجتماعی، فرهنگی، اقلیت دینی زرتشتی و نیز سنین متفاوت و با جنسیت‌های مختلف (بی‌سواد و سالخورده و حتی باسواد) گردآوری گردید. پژوهش در آغاز با تحقیقات وسیع از گویشورانی که اغلب خود و والدینشان سال‌ها در منطقه زیسته‌اند و شاید بتوان گفت تقریباً از گویش معیار دور مانده و کمتر تأثیر پذیرفته‌اند و نیز از نظر تلفظ آواها مشکلی نداشته‌اند، انجام شده است. ضمناً روش مکانیکی (Direct Mechanical Method) عمدتاً به دو شیوه محض و هدایت‌شده انجام می‌شود. شیوه مکانیکی محض بیشتر از ضبط نمونه‌هایی از گفتار عادی گویشوران در محیط ادای پاره‌گفتار برای استخراج و بررسی آواها استفاده می‌شود. شیوه مکانیکی هدایت‌شده، بیشتر به منظور فراهم کردن شواهدی برای ویژگی‌های زبانی و فرایندهای واجی از طریق ضبط گفتار گویشوران به کار گرفته می‌شود (نک. پاک‌نژاد و ویسی، ۱۳۹۵: ۳).

از این‌رو، جمع‌آوری اطلاعات شفاهی بیشتر از طریق ضبط گفته‌های گویشوران در چارچوب قصه‌گویی، گفتن خاطره و سرگذشت و یا بیان برخی جملات از قبل تعیین‌شده و نیز از طریق یادداشت‌برداری بوده و در مواردی اندک، به علت نوع مخاطب که اغلب سالخورده و گاه بی‌سواد بوده‌اند، از روش پرسش‌نامه‌ای استفاده شده است. بعد از آوانویسی دقیق واژه‌ها، سعی شده مفاهیم کلمات نیز به‌گونه‌ای دقیق و مستدل و با استناد به کتب فرهنگ زبانی مرجع؛ از جمله کتاب دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۴)، کتاب واژه‌نامه (افشار، ۱۳۸۹)، دستور تاریخی

زبان فارسی (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷) و کتاب تحلیل زبان‌شناختی گویش یزدی، (خامسی همامانه ۱۳۹۲) نوشته و در برخی موارد به چند مفهوم یک واژه اشاره شود؛ با این توضیح که در آغاز، جدولی از صورت آوایی واج‌ها و آواهای مرتبط ذکر گردیده است. همچنین در مبحث فرایندهای واجی، دستوری و زبان‌شناختی، سعی شده تا نکات دستوری، بیشتر در قالب جملات و مثل‌های کوتاه با صورت‌های آوایی دقیق - که از لابه‌لای گفتار گویشوران متعدد به دست آمده - توضیح داده شود.

۱-۴. مبانی نظری تحقیق

زبان‌ها تحت تأثیر عوامل و شرایط بیرونی و درونی و موقعیت‌های زمانی و مکانی، دارای گونه‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های مختلف هستند که به طور کوتاه به آن‌ها اشاره می‌شود.

۱-۴-۱. گونه، گویش و لهجه

گونه‌ها آشکال زبانی هستند که با توجه به موقعیت‌ها، زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط خاص به کار برده می‌شوند. گویش، به شکل‌هایی از زبان گفته می‌شود که علاوه بر تلفظ و لهجه، در انتخاب کلمات و قواعد دستوری نیز با هم فرق داشته باشند. لهجه، بیشتر به جنبه‌های تلفظی محدود است و مشخص می‌کند که متکلم از نظر منطقه‌ای یا اجتماعی اهل کجاست؛ درحالی‌که گویش، ویژگی‌های دستوری و واژگانی و همچنین تلفظی را در بر می‌گیرد (نک. مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۶: ۲). در واقع، «به گونه زبانی خاص هر ناحیه جغرافیایی، لهجه گفته می‌شود» (همان: ۲۴).

زبان با لهجه‌های دیگر آن زبان، هسته ارتباطی مشترک دارد ولی گویش‌های یک کشور با یکدیگر و با زبان رسمی، هسته ارتباطی مشترک ندارند؛ یعنی سخن‌گویان آن‌ها جز در موارد حاشیه‌ای، بدون آموزش، سخن یکدیگر را نمی‌فهمد (نک. باطنی، ۱۳۷۴: ۲۸).

البته لهجه‌ها بر سه گونه‌اند: فردی، محلی و اجتماعی. (۱) لهجه فردی: اصولاً «هیچ دو نفری که اهل یک زبان هستند، دقیقاً مانند هم صحبت نمی‌کنند. بنابراین می‌توان گفتار هر فرد را به اعتبار تفاوت‌هایی که با دیگران دارد، هرچند ناچیز باشد، لهجه فردی آن شخص نامید» (همان: ۲۴). (۲) لهجه محلی: «لهجه‌های فردی را می‌توان در گروه‌های بزرگ‌تری طبقه‌بندی کرد. مهم‌ترین ملاک این طبقه‌بندی عامل مکانی است؛ یعنی می‌توان لهجه‌های فردی را به اعتبار تنوع جغرافیایی آن‌ها در گروه‌های بزرگ‌تری قرار داد و هر گروه را یک لهجه محلی نامید؛ مانند اصفهانی، شیرازی، یزدی و غیره». (۳) لهجه اجتماعی: که به جایگاه طبقه اجتماعی و سخن‌گویان آن زبان خاص بستگی دارد (همان: ۲۴-۲۵). از این رو، «حد و مرز زمانی گویش‌ها نیز به همان اندازه مبهم و نامشخص است که حد و مرز جغرافیایی آن‌ها. تغییرات آوایی هم مثل هر تغییر زبان‌شناختی دیگر، می‌باید در محدوده زمانی معینی آغاز شوند و در همان محدوده نیز به پایان برسند، درست به همان صورت که تغییرات

مزبور می‌باید در گستره جغرافیایی مشخصی اتفاق افتند)) (روبینز، ۱۳۷۰: ۴۰۲-۴۰۳).

۱-۴-۲. لهجه یزدی

یکی از گونه‌های زبان فارسی مرکزی به شمار می‌رود که در استان یزد رایج است. مردم بومی استان یزد، به استثنای زرتشتیان و یهودیان یزد و مردم شهرستان‌های خاتم و ابرکوه به زبان فارسی یا لهجه مخصوص خودشان تکلم می‌کنند. خصوصیت اصلی زبان یزدی و تفاوت عمده آن با فارسی معیار به جز تفاوت آوایی و واژگانی، در تکیه و آهنگ کلام است. از این رو، زبان یزدی را بیشتر باید لهجه دانست تا گویش ویژه؛ زیرا تفاوت اصلی آن در مقایسه با گویش معیار، در ویژگی‌های آوایی، بعضی مختصات صرفی و نحوی و کاربرد تعدادی واژگان بومی است. البته زبان یزدی، گویای یک زبان غنی و کهن ایرانی است که روزگاری دراز در پهنه گسترده‌ای و در بین عده زیادی از مردم رواج داشته است و متأسفانه اکنون تحت تأثیر عوامل و شرایط عصر امروز در حال ویرانی و فراموشی است.

زبان‌شناسان، نیم‌زبان‌های (لهجه‌های) جدید ایرانی را به دو دسته باختری و خاوری تقسیم کرده‌اند. زبان یزدی جزو نیم‌زبان‌های مرکزی دسته باختری است که در بخش باختری فلات ایران تا حدود مرزهای عراق رواج دارد. نکته قابل ذکر این است که در بیشتر نیم‌زبان‌های مرزی، آثار دیرینگی و آمیختگی کمتری با زبان عربی دیده می‌شود (نک. ارانسکی، ۱۳۷۸: ۴۸).

یکی دیگر از خصوصیات بارز چنین زبانی، وجود زبان زرتشتیان ساکن این منطقه، به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین ساکنان این سرزمین است. زرتشتیان استان یزد در میان خود، به زبان نیاکا نشان سخن می‌گویند. یدالله ثمره در مطالعات زبانی خود می‌نویسد: «زبان‌های ایرانی را با توجه به ویژگی‌های متفاوت آن‌ها در دو شاخه شرقی و غربی طبقه‌بندی کرده‌اند و گویش یزدی — که جزو نیم‌زبان‌های مرکزی دسته باختری محسوب می‌شود — دارای ویژگی‌های خاص گویشی است که به‌علت هم‌زیستی درازمدت با زبان دری زرتشتی، دارای فهرست بلندی از واژگان با بار معنایی، فرهنگی و ساخت آوایی متمایز است» (ثمره، ۱۳۶۹: ۵۱).

۱-۴-۳. عناصر زبانی

از دیدگاه زبان‌شناسی، زبان، دارای سه سطح اصلی است: آوایی، دستوری و معنایی. واحدهای زبانی را نیز بیشتر به هفت طبقه تقسیم و بررسی می‌کنند: ۱. واجی، ۲. هجایی، ۳. تکواژی، ۴. واژگانی، ۵. گروه، ۶. بند و ۷. جمله. با این حال، واحدهای اصلی دستوری را تکواژ، واژه، گروه و جمله می‌دانند و مقولات واژگانی را هم به پنج دسته تقسیم می‌کنند: اسم، فعل، صفت، قید و حرف. (نک. احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۵: کلیات).

۱-۴-۴. قواعد دستوری

دستور زبان، بخشی از زبان‌شناسی است که در باره ساختمان آوایی، صرفی و نحوی و معنایی بحث می‌کند و به توصیف قواعد، ویژگی‌ها و کارکردهای ارکان و اجزای زبانی می‌پردازد. دستور زبان معمولاً دارای سه بخش اصلی است: واجی، صرفی و نحوی (نک. فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۰).

۲. بحث

۱-۲. فعل

ساختمان فعل در زبان یزدی با فارسی معیار، تفاوت چندانی ندارد. افعال در گویش یزدی نیز به سه شکل ساده، پیشوندی و مرکب هستند ولی در صرف، تفاوت‌های آوایی زیادی در آن دیده می‌شود. علاوه بر تفاوت‌های آوایی، تعداد محدودی از افعال هستند که از فارسی پهلوی در گویش یزدی باقی‌مانده‌اند ولی در فارسی معیار کاربردی ندارد.

ایسوندن /?isundæn/ یا هشتن /heštæn/ و غیره از این نمونه‌اند که در صرف افعال از آن‌ها استفاده می‌شود. هشتن /heštæn/ از نمونه فعل‌های متروک است که هنوز در بخشی از گویش‌های ایرانی؛ از جمله گویش یزدی پرکاربرد است. هرن می‌نویسد: «از مصدر هشتن و هلیدن. فارسی میانه /hištan/ و نیز /hil/ امر به گذاشتن (Horn, 1893: 1097)».

۱-۲-۱. ستاک

ستاک فعلی شامل ستاک حال و ستاک گذشته می‌شود. در این گویش، زبان‌های مضارع اخباری و مضارع التزامی و آینده و فعل‌های امر از ستاک حال ساخته می‌شود و در زمان‌های گذشته ساده، گذشته استمراری، گذشته نقلی و گذشته بعید از ستاک گذشته استفاده می‌شود که در زیر چند مثال از ستاک حال و گذشته بیان می‌شود:

ستاک گذشته	ستاک حال	مصدر فعل
هش /heš/ «گذاشت»	هل /hel/ «بگذار»	هستن /heštæn/ «گذاشتن»
خورد /xord/ «خورد»	خور /xor/ «خور»	خوردن /xordæn/ «خوردن»
دوخ /dux(t)/ «دوخت»	دوز /duz/ «دوز»	دوختن /duxtaen/ «دوختن»
خسید /xosbid/ «خواید»	خُسب /xosb/ «خواب»	خسیدن /xosbidæn/ «خوایدن»

اصلی‌ترین ویژگی‌های دستوری در لهجهٔ یزدی (ص ۷۱-۹۸)-----صدیقه رضانخانی و همکار ۷۷

وندهای تصریفی: وندهای وجه‌نمای «می» /mi-/ و «بِ» /be-/, وندهای نفی و شناسه‌های فعل (وندهای تصریفی) نامیده می‌شوند.

۲-۱-۲. وندهای وجه‌نما

وندهای وجه‌نما در لهجهٔ یزدی، مانند فارسی معیار، «می» /mi-/ و «بِ» /be-/ هستند که /mi-/ بر سر افعال مضارع اخباری و گذشتهٔ استمراری و /be-/ بر سر افعال مضارع التزامی و امر درمی‌آید. تفاوت عمده آن است که این تکواژها هر کدام در لهجهٔ یزدی چهار گونه‌وارند. در اینجا چند مثال برای هر کدام می‌آوریم:

الف) می /mi-/ :

۱. /mi-/ بدون /mi-/
 تغییر:

/mixisæd/ → /mixisε/ می‌خیسه
 («می‌خیسد»)

/minešinæd/ → /mišine/ می‌شینه
 («می‌نشیند»)

۲. تبدیل /mi-/
 به /mo-/ :

/mixoræd/ → /moxore/ مُخوره «می‌خورد»
 /migorizæd/ → /mogorizε/ مُگَریزه
 («می‌گریزد»)

۳. تبدیل /mi-/
 به /me-/ :

/mitærsæd/ → /metærsε/ مِترسه «می‌ترسد»
 /mikaræd/ → /mekkarε/ مِگاره «می‌کارد»

۴. تبدیل /mi-/
 به /mu-/ :

/mixanæd/ → /muxunε/ مُخونَه
 («می‌خواند»)

/mikubæd/ → /mukkuwε/ مُکُووه («می‌کوبد»)

ب (ب) /be-/ :

/be-/ → /be-/ ۱. /be-/ بدون

تغییر:

/bekar/ → /bekkar/ بگار («بکار»)

/bedar/ → /bedær/ بدر («بدر») — پاره

کن

/be-/ → /bi-/ ۲. تبدیل /be-/ به

/bi-/ :

/begir/ → /bigir/ بیگیر («بگیر»)

/benešin/ → /bišin/ بیشین («بنشین»)

/be-/ → /bo-/ ۳. تبدیل /be-/ به

/bo-/ :

/begir/ → /bexor/ بُخور («بخور»)

/begoriz/ → /bogoriz/ بُگَریز («بگریز»)

/be-/ → /bi-/ ۴. تبدیل /be-/ به

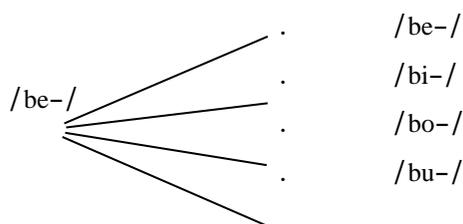
/bu-/ :

/bexan/ → /buxun/ بوخون («بخوان»)

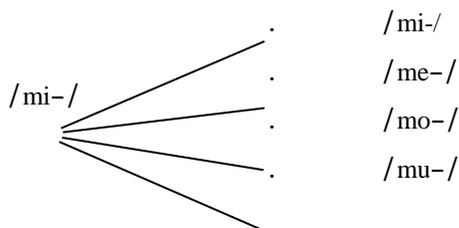
/begu/ → /bugu/ بُگُو («بگو»)

بنابراین، تکواژهای وجه‌نمای «می» /mi-/ و «ب» /be-/ را می‌توان به شکل زیر خلاصه

نمود:



و



۲-۳. تکواژ منفی

تکواژ، کوچک‌ترین واحد معنی‌دار زبان است که نباید با واژه یکی دانست. تکواژ از یک یا چند واج ساخته می‌شود(نک. وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۷۹: ۸). واژه ممکن است از چند تکواژ درست شده باشد؛ مثلاً واژه «می‌خندیم» دارای سه تکواژ است: می + خند + ایم یا جمله «از این راه باید رفت» دارای پنج واژه است. حال اگر هر یک از اجزای تکواژ را تجزیه کنیم «واج» نامیده می‌شود. به زبان دیگر، صداهایی که سبب تمایز معنای دو واژه یا تکواژ می‌گردند، واج نامیده می‌شوند؛ مثلاً جفت‌واژه‌های سر. سیر؛ سیر. سور؛ سوز. سار. زار؛ زار. زر. زر. پر. پور؛ و غیره تنها در یک واج با هم اختلاف دارند و به دلیل همان یک اختلاف، بین آن‌ها تمایز معنایی ایجاد شده است(همان: ۹).

تکواژ منفی در لهجه یزدی همانند فارسی /næ-/ است که به صورت پیشوند قبل از فعل، اضافه می‌شود. لازم به ذکر است که در یزدی، گونه /nɛ-/ نیز کاربرد فراوانی دارد؛ بنابراین، این تکواژ در یزدی دو گونه /næ-/ و /nɛ-/ دارد.

الف) چند مثال از تکواژ منفی /næ-/
 /næ-/ → /næ-/
 : /næ-/

/næmikɔnæd/	→	/næmɔkɔnɛ/	نَمَكَنَه «نمی‌کند»
/næmiʃinæd/	→	/næmiʃinɛ/	نَمِشینه «نمی‌نشیند»
/næmirævæd/	→	/næmerɛ/	نَمِرِه «نمی‌رود»

ب) تبدیل تکواژ /næ-/ به /nɛ-/
 /næ-/ → /nɛ-/
 : /nɛ-/

/nɛdarɛd/	→	/nɛdarɛ/	نداره «ندارد»
/nɛgu/	→	/nɛgu/	نگو «نگو»
/nɛduz/	→	/nɛduz/	ندوز «ندوز»

۲-۱-۴. شناسه‌های فعلی

شناسه‌های فعلی در این لهجه عبارتند از:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
- ام	/-æm/	- ام
- ای	/-i/	- ای
- اد	/-ɛ/	- آ
- ایم	/-em/	- ام
- اد	/-ed/	- اد
- آند	/-æn/	- آن

این شناسه‌ها به ستاک فعل در زمان‌های مضارع اخباری، التزامی، آینده، گذشته نقلی و گذشته بعید به کار می‌روند که فقط به صرف یک نمونه از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
می‌روم	/meræm/	مِرَم
می‌روی	/miri/	مِری
می‌رود	/merɛ/	مِرّه
می‌رویم	/merem/	مِرِم
می‌روید	/mered/	مِرِد
می‌روند	/meræn/	مِرَن

لازم به ذکر است که شناسه فعلی در گذشته ساده و استمراری همانند مضارع است، به جز در سوم شخص مفرد که /-φ/ شناسه صفر است؛ یعنی تکواژی به ستاک فعل افزوده نمی‌شود؛ مانند:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
خوردم	/xord.æm/	خوردَم	مفرد
خوردی	/xord.i/	خوردی	
خورد	/xord.ɸ/	خورد	
خوردیم	/xord.em/	خوردِم	جمع
خوردید	/xord.ed/	خوردِید	
خوردند	/xord.æn/	خوردن	

۲-۱-۵. زمان و وجه فعل

زمان‌هایی که در این لهجه به کار می‌روند، مانند فارسی معیار از ستاک‌های حال و گذشته افعال ساخته می‌شوند و دارای وجه‌های اخباری، التزامی و امری هستند.

۱. زمان‌هایی که از ستاک حال (مضارع) به دست می‌آید:

الف) مضارع اخباری: مضارع اخباری، عملی است که در حال و یا آینده انجام می‌شود. مضارع اخباری از پیشوند می /-mi-، ستاک مضارع و شناسه‌های فعلی به دست می‌آید.

مثال: بردن /bordæn/ («بردن»):

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
می‌برم	/meberæm/	میبرَم	مفرد
می‌بری	/meberi/	میبری	
می‌برد	/meberɛ/	میبره	
می‌بریم	/meberem/	میبرِم	جمع
می‌برید	/mebered/	میبرِید	
می‌برند	/meberæn/	میبرن	

ب) مضارع التزامی: مضارع التزامی از ترکیب پیشوند be- و ستاک مضارع و شناسه‌های فعلی ساخته می‌شود.

مثال: نشستن /nešessæn/ («نشستن»):

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
بنشینم	/bišinəm/	بیشینم	مفرد
بنشینی	/bišini/	بیشینی	
بنشیند	/bišinə/	بیشینه	
بنشینیم	/bišinəm/	بیشینم	جمع
بنشینید	/bišined/	بیشیند	
بنشینند	/bišinəm/	بیشینن	

ب) مضارع مستمر: مضارع مستمر، عملی است که هم‌اکنون در حال انجام است. این زمان از ستاک مضارع فعلی «داشتن» و شناسه‌های فعلی و ترکیب مضارع اخباری سایر افعال به‌دست می‌آید. مثال: رفتن /ræftæn/ «رفتن»:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
می‌رویم	/daræm meræm/	دارم مرم	مفرد
می‌روی	/dari miri/	داری می‌ری	
می‌رود	/darə merə/	داره مِرّه	
می‌رویم	/darem merem/	دارم مِرم	جمع
می‌روید	/dared mered/	دارد مِرد	
می‌روند	/daræn meræn/	دارن مِرن	

مثلاً گفته می‌شود:

«داری چه کار می‌کنی؟»	/dari čeka mokoni/	- داری چکا مکنی؟
«مشق‌هایم را می‌نویسم»	/daræm məšqama menvesæm/	- دارم مشقاما منویسم

د) آینده: در زبان یزدی، مضارع اخباری برای زمان آینده نیز به‌کار می‌رود و فقط با قید آینده یا در بافت جمله می‌توان مضارع بودن یا آینده بودن آن را تشخیص داد. در این گویش، برای ساخت زمان آینده از فعل معین «خواه» استفاده نمی‌کنیم؛ مثال از فعل «رفتن» در مضارع و آینده:

مضارع: - من هر رو با چرخ مرم مدرسه. /mæn hæ ru ba čærx meræm mædræse/

«من هر روز با دوچرخه به مدرسه می‌روم.»

- من فردا با چرخ مَرَمِ خونه نناغا. / mæn fæɾda ba čærx meræm xunɛ nænaya/

«من فردا با دوچرخه به خانه مادر بزرگ خواهم رفت (می‌روم).»

ه (وجه امری: وجه امری به صورت مفرد (دوم شخص مفرد) و جمع (دوم شخص جمع) به کار می‌رود. امر مفرد از ترکیب پیشوند ب /be-/ و ستاک مضارع و شناسه صفر /-ɸ/ به کار می‌رود و در جمع از ترکیب پیشوند ب /be-/ و ستاک مضارع و شناسه -اد /-ed/ به دست می‌آید.

فهرست فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
بنشین	/biʃin/	بیشین	مفرد
بنشینید	/biʃined/	بیشیند	جمع

۲. زمان‌هایی که از ستاک گذشته (ماضی) ساخته می‌شوند:

الف) گذشته ساده: این زمان از ستاک گذشته فعل و شناسه‌های فعلی به دست می‌آید.

مثال: ایسوندن /?isundæn/ «گرفتن؛ خریدن»:

فهرست فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
گرفتم	/?sundæm/	ایسوندم	مفرد
گرفتی	/?isundi/	ایسوندی	
گرفت	/?isun/	ایسون	
گرفتم	/?isundem/	ایسوندم	جمع
گرفتید	/?isunded/	ایسوندید	
گرفتند	/?isundæn/	ایسوندن	

ب) گذشته استمراری: این زمان از ترکیب پیشوندی می /mi-/ و ستاک گذشته فعل و شناسه‌های فعلی به دست می‌آید. گذشته نقلی نیز از نظر صرف با گذشته یکسان است. فقط در سوم شخص مفرد، تکواژ /-ɛ/ به آن اضافه می‌شود.

مثال: دُوویدن /dowidæn/ «دویدن»:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
می‌دویدم	/medowidæm/	مدوویدم	مفرد
می‌دویدی	/medowidi/	مدوویدی	
می‌دوید	/medowid/	مدووید	
می‌دویدیم	/medowidem/	مدوویدم	جمع
می‌دویدید	/medowided/	مدوویدید	
می‌دویدند	/medowidæn/	مدوویندن	

مثلاً می‌گوییم:

- من پارسال شَمبَا تو پارک مدوویدم. /mæn parsal shæmba tu park medowidæm/

(من پارسال شنبه‌ها توی پارک می‌دویدم.)

ج) گذشته مستمر: این زمان از ستاک گذشته فعل داشتن و شناسه فعلی و ترکیب پیشوند می -mi/

/ و ستاک گذشته بقیه افعال و شناسه‌های فعلی به دست می‌آید.

مثال: خوردن /xordæn/ («خوردن»):

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
داشتم می‌خوردم	/daštæm moxordæm/	داشتم مُخوردَم	مفرد
داشتم می‌خوردی	/dašti moxordi/	داشتمی مُخوردی	
داشت می‌خورد	/daš moxord/	داش مُخورد	
داشتیم می‌خوردیم	/daštem moxordem/	داشتیم مُخوردِم	جمع
داشتید	/dašted moxorded/	داشتید مُخوردید	
می‌خوردید			
داشتند	/daštæn moxordæn/	داشتن مُخوردن	
می‌خوردند			

د) گذشته بعید: این زمان از ترکیب صفت مفعولی (ستاک گذشته + تکواژ /-ɛ/) و گذشته فعل

(بودن) و شناسه‌های فعلی ساخته می‌شود. تکواژ /-ɛ/ در واقع همان «سه» پسوند (تکواژ) صفت

مفعولی است که به ستاک گذشته فعل افزوده می‌شود و در یزدی، تمامی «سه»‌های پایانی کلمه به -/

/ɛ/ تبدیل می‌شود.

مثال: شنفتن /šenoftæn/ («شنیدن»):

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
شنیده بودم	/šenoftɛ budæm/	شنفته بودم	مفرد
شنیده بودی	/šenoftɛ budi/	شنفته بودی	
شنیده بود	/šenoftɛ bu/	شنفته بو	
شنیده بودیم	/šenoftɛ budem/	شنفته بودم	جمع
شنیده بودید	/šenoftɛ buded/	شنفته بودد	
شنیده بودیدم	/šenoftɛ budæn/	شنفته بودن	

مثلاً می‌گوییم: قصه‌ای که آغابزرگ گفت، شنفته بودم. /qesseyi ke ?aya bozor(g) gof, šenoftɛ budæm/

šenoftɛ budæm/

«این قصه‌ای که پدر بزرگ گفت، شنیده بودم.»

۲-۲. اسم

اسم در لهجه یزدی فقط از نظر نشانه جمع، اضافه و معرفه و نکره با فارسی معیار اختلاف دارد که مختصراً به آن اشاره می‌شود.

۲-۲-۱. نشانه جمع

اسم مفرد، هیچ نشانه خاصی ندارد. اسم جمع با افزودن تکواژ -a/ که در واقع، شکل کوتاه شده‌ها -ha/ / فارسی معیار است، به دست می‌آید. در این لهجه، نشانه‌های جمع -an/ و نشانه‌های جمع عربی کاربردی ندارد. اسامی‌ای که به همخوان ختم شوند، فقط با افزودن تکواژ -a/ به آخرشان جمع بسته می‌شوند، ولی اگر اسم به واکه ختم شده باشد، با افزودن تکواژ -a/ ممکن است تغییراتی در آن حاصل شود که به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) اسامی که به همخوان ختم می‌شوند، فقط نشانه جمع -a/ به آن‌ها افزوده می‌شود.

/sær + /særa/ → a/ سرا «سرها»

/mix + /mixa/ → a/ میخا «میخ‌ها»

/kowš + /kowša/ → a/ کوشا «کفش‌ها»

ب) اسامی که به واکه ختم می‌شوند، با افزودن نشانه جمع، تغییراتی در آن‌ها ایجاد می‌شود:

/seda + /seda:/ → a/ صدا «صداها»

/xunɛ + /xuna/ → a/ خونا «خانه‌ها»
 /kili + /kiliya/ → a/ کیلیا «کلیدها»

۲-۲-۲. نشانه اضافه

نشانه اضافه در لهجه یزدی، همانند فارسی معیار، همان کسره اضافه (/ -e/) است که به آخر مضاف افزوده می‌شود. لازم به ذکر است در این لهجه، اگر مضاف به واکه ختم شده باشد، کسره (/ -e/) بین مضاف و مضاف‌إلیه حذف می‌شود.

الف) اسامی مختوم به همخوان:

چشم علی /čəš.e ali/ «چشم علی» / کتاب من /ketab.e mæn/ «کتاب من»

ب) اسامی مختوم به واکه:

صدا علی /seda ali/ «صدای علی» / خونه رضا /xunɛ reza/ «خانه رضا» / کا گندم /ka gændom/ «کا گندم»

۳-۲-۲. معرفه و نکره

الف) نشانه معرفه: در لهجه یزدی، نشانه معرفه در اکثر موارد پسوند «-ə/ -ɛ/ -ā» که به آخر کلمه افزوده می‌شود و آن را معرفه می‌سازد؛ مانند:

- دختره /doxtɛr.ɛ/ «آن دختر؛ دختری که برای ما شناخته شده است.»

- ماشین مال کیه؟ /mašin.ɛ male kiye/ «آن ماشین مال کیست؟»

صفات اشاره این /in/ «این» و اون /ʔun/ «آن» نیز اسم بعد از خود را معرفه می‌کنند؛ مانند:

- اون شفتالو خیلی خوش بو. /ʔunšɛftalu xeyli xaš bu/ «آن هلو خیلی خوشمزه بود.»

اسم اگر با نشانه مفعولی «را» بیاید یا با صفت مفعولی همراه باشد، معرفه می‌گردد؛ مانند:

- مشقاتا نوشتی؟ /mæšqata nevešti/ «تکالیفت را نوشتی؟»

- با چرخم مرم مدرسه. /ba čarxom meræm madɾɛsɛ/ «من با دوچرخه‌ام به مدرسه می‌روم.»

ب) نشانه نکره: در لهجه یزدی، معمولاً نشانه‌های نکره «یتا /yæta/»، «یکی /yɛki/» و «ی /yæ/» استفاده می‌شوند. البته مانند فارسی معیار از پسوند نکره «-i/ -i/» نیز استفاده می‌شود که کاربرد کمتری دارد.

در زیر برای هر کدام یک مثال ذکر می‌کنیم:

— یتا مرتیکه رو پشت بون بو. /yæta martikɛ ru pošte bun bu/ «مردی روی پشت‌بام بود.»

پسوند ok در مفهوم کاف تصغیر است.

— یَشُو دیر رفتم خونه، بابام جنگم کرد. /yæšow dir ræftæm xunε, babam jængom kerd/

«شبی دیر به خانه رفتم، پدرم مرا دعوا کرد.»

— کتابی بخر که قصّاش خش با شه. /ketabi bexær ke qessaš xæš bašε/ «کتابی بخر که

قصّه‌های آن جالب باشد.»

۲-۲-۴. ساختمان اسم

ساختمان اسم در لهجه یزدی به سه دسته تقسیم می‌شود و از این نظر با فارسی معیار تفاوتی

ندارد.

الف) ساده: - خش /xæš/ («خوش؛ خوشمزه؛ زیبا») / - خش /xoš/ («خشک»)

ب) مرکب: — کولوخ کو /kuluɾyku/ («کلوغ کوب») / گوشکو /gušku/ («گوشت کوب») / گلپیز

/golbiz/ («بیدمشک»)

ج) مشتق: پشته /poštε/ («خار و خاشاکی که انباشته کنند و بر پشت نهند»).

۲-۲-۳. صفت

صفت در لهجه یزدی از نظر انواع و کاربرد، با فارسی معیار تفاوت چندانی ندارد. فقط در بخش صفت

برتر و برترین، تفاوت کمی وجود دارد که به آن اشاره می‌شود.

در این لهجه نیز مانند فارسی معیار، موصوف قبل از صفت و همراه با کسره می‌آید. کاربرد این

کسره در ترکیب با واژگان، همانند کسره اضافه است که در (۲-۲-۲) به آن اشاره شد.

بنابراین، در این بخش به ذکر چند نمونه از صفت و موصوف و صفت برتر و صفت برترین اکتفا

می‌شود:

— ما شین گنده /mašine gondε/ («ما شین بزرگ») / رینگ سفید /ræynge sifid/ («رنگ

سفید»). مو سیاه /mu siya/ («موی سیاه»)

نشانه صفت تفصیلی (برتر) در گویش یزدی، مانند فارسی معیار («تر -tær/») است که به آخر

صفت مطلق افزوده می‌شود؛ ولی نشانه صفت عالی («ترین -tærin/») در لهجه یزدی کاربرد

چندانی ندارد و به جای آن، بیشتر از عبارت («از همه» -æz hæmε/ استفاده می‌شود که قبل از

صفت تفصیلی اضافه می‌گردد و آن را به صفت عالی تبدیل می‌کند؛ مانند:

- خونه ما از خونه شما گنده‌تره. /xunε ma æz xunεšoma gondetere/ («خانه ما از خانه شما

بزرگ‌تر است.»

گاهی «از» در این مقایسه حذف می‌گردد و به جای آن به آخر صفت برتر کسره اضافه می‌گردد. — خونه ما گنده‌ترِ خونه شماهه. /xunə ma gondetere xunəšoma hɛ/ «خانه ما بزرگ‌تر از

خانه شماست.»

این خونه از همه گنده‌تره. /ʔin xunə ʔæz hæmɛ gondetere/ . این بزرگ‌ترین خانه است.»

عبارت «از همه» به بندرت بعد از صفت تفضیلی (برتر) به کار می‌رود و آن را به صفت عالی (برترین)

تبدیل می‌کند؛ مانند: ممد زرین‌تر از همه هه. /mæmmæd zɛræynter ʔæz hæmɛ hɛ/ «محمد از

همه زرنگ‌تر است.»

۲-۲-۴. ضمائر

ضمایر در لهجه یزدی، همانند فارسی معیار، شامل ضمائر شخصی فاعلی، مفعولی، ملکی، ضمائر

منفصل و متصل و ضمائر اشاره و پرسشی و مبهم و غیره می‌شود که بجز تغییرات آوایی، تفاوت

چندانی با فارسی معیار ندارند.

۲-۲-۴-۱. ضمائر شخصی منفصل: ضمائر شخصی منفصل در این گویش با فارسی معیار یکسان

است؛ به جز سوم شخص جمع که تفاوت آوایی دارد؛ مانند:

لهجه یزدی	آوانگاری لهجه یزدی	فارسی معیار
من	/mæn/	من
تو	/to/	تو
او	/ʔu/	او
ما	/ma/	ما
شما	/šoma/	شما
اونا / اوشون	/ʔuna/	آن‌ها / ایشان

این ضمائر از نظر نقش هیچ تفاوتی با فارسی معیار ندارند.

۲-۲-۴-۲. ضمائر شخصی متصل: ضمائر متصل در نقش‌های متفاوتی به کار می‌روند که به آن

ها اشاره می‌شود.

الف) نقش فاعلی

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
آم -	/-æm/	آم -	مفرد
ای -	/-i/	ای -	
آد / - .	/-ɛ/ و /-ɸ/	آ / - .	
ایم -	/-em/	إم -	جمع
اید -	/-ed/	إد -	
اند -	/-æn/	آن -	

این ضمایر در اصل همان شناسه‌های فعلی هستند که در بخش فعل به آن‌ها اشاره گردید. این شناسه‌ها در واقع در دو نقش به کار می‌روند؛ هم شناسه‌های فعلی محسوب می‌شوند و هم نقش فاعل جمله را نشان می‌دهند؛ مانند: هِشْتَم /heštæm/ «گذاشتم = من گذاشتم».

ب) نقش ملکی و مفعولی: این ضمایر متصل همگی از نظر آوایی با فارسی معیار متفاوتند؛ ولی از نظر نقش هیچ تفاوتی ندارند. این ضمایر در صورتی که به اسم افزوده شوند، نقش ملکی و در صورتی که به فعل اضافه گردند، نقش مفعولی به خود می‌گیرند:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
م	/-om/	م	مفرد
ت	/-et/	ت	
ش	/-eš/	ش	
مان	/-un/	ئون	جمع
تان	/-etun/	تون	
شان	/-ešun/	شون	

۱) نقش ملکی (اضافی)

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
مدام	/qælæmom/	قلمم	مفرد
مدادت	/qælæmet/	قلمت	

مدادش	/qælæmeš/	قلمش	
مدادمان	/qælæmun/	قلمون	جمع
مدادتان	/qælæmetun/	قلمتون	
مدادشان	/qælæmešun/	قلمشون	

۲) نقش مفعولی

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی	
مرا دید	/didom/	دیدم	مفرد
تو را دید	/didet/	دیدت	
او را دید	/dideš/	دیدش	
ما را دید	/didun/	دیدون	جمع
شما را دید	/didetun/	دیدتون	
آن‌ها را دید	/didešun/	دیدشون	

لازم به ذکر است که در ترکیب این ضمایر متصل با واکه، ممکن است واجی از آن‌ها حذف گردد (در بخش اسم به آن اشاره گردید): مثال:

کیلیم «کلیدم» /kilim/ → /kili + om/

گردوم «گردوی من» /gerdum/ → /gerdu + om/

صدام «صدایم» /sedam/ → /seda + om

۲-۲-۳. ضمایر اشاره: این ضمایر در گویش یزدی و فارسی معیار از نظر کاربرد، یکسان هستند

ولی از نظر آوایی متفاوتند. این ضمایر عبارتند از:

فارسی معیار	آوانگاری گویش یزدی	گویش یزدی	
این	/ʔin/	این	مفرد
آن	/ʔun/	اون	
این‌ها	/ʔina/	اینا	جمع
آن‌ها	/ʔuna/	اونا	

- این مال من نی، اون مال منه. /ʔin male mæn ni, ?un male mæne/

«این مال من نیست، آن مال من است.»

این ضمائر، ترکیبات دیگری چون همین /hæmin/ «همین»، همون /hæmun/ «همان» و...

نیز دارند.

۲-۴-۴. ضمائر پرسشی: برخی از ضمائر پرسشی که از نظر آوایی یا واژگانی با فارسی معیار متفاوتند، عبارتند از:

— کدون /kudun/ «کدام»: کدونش مال توهه؟ /kudunəʃ male to he/ «کدامیک مال

توست؟»

- چقه /čeqqæ/ «چقدر»: چقه مخوای؟ /čeqqæ moxay/ «چقدر می خواهی؟»

— چی چی /چی شی /chiši/ و /čiči/ «چه چیز»: چی شی ایسوندی؟ /čiši ?isundi/ «چه

چیز گرفتی؟؛ چی خریدی؟»

۲-۴-۵. ضمائر مبهم: بعضی از ضمائر مبهم که از نظر آوایی یا واژگانی با فارسی معیار متفاوتند، عبارتند از:

- هر که /hærke/ «هر کسی»: - بعضیا /bæziya/ «بعضی‌ها»: - یکسی /yekəsi/ «کسی»

- یچیزی /yečizi/ «چیزی»: - یپارا /yæpara/ «بعضی‌ها»: - هرتا /hæta/ «هر کدام»

یپاره شووا دیر منخبسن و صبا هن دیر ور می خیزن.

/yæpara šowwa dir moxosbæno soba hæm dir værmixizæn/

«بعضی افراد شب‌ها دیر می خوابند و صبح‌ها هم دیر از خواب بلند می‌شوند.»

۲-۵. قید

در لهجه یزدی، قید از نظر انواع و کاربرد با فارسی معیار تفاوت چندانی ندارد و تفاوت عمده آن آوایی است. البته تفاوت‌های واژگانی هم در این لهجه دیده می‌شود که در زیر به ذکر چند نمونه از آن‌ها اکتفا می‌شود:

۲-۵-۱. قید مکان: قیدهایی که از نظر آوایی یا واژگانی با فارسی معیار متفاوتند، عبارتند از:

لهجه یزدی	آوانگاری لهجه یزدی	فارسی معیار
اونجا	/ʔunja/	آنجا
نزیک	/næzik/	نزدیک

اینجا	/ʔinsær/	این سر
آنجا	/ʔunsær/	اون سر
این طرف	/ʔiyæd/	ایید
آن طرف	/ʔuwæd/	اؤود
این طرف	/ʔirasæki/	ایراسکی
آن طرف	/ʔurasæki/	اوراسکی

۲-۵-۲-۲. قید زمان: چند نمونه از قیدهایی که از نظر آوایی با واژگان متفاوتند، عبارتند از:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
شب	/šow/	شو
همیشه	/hæmæš/	همش
سه روز پیش	/pæs pereyru/	پس پرو
مدام	/mudum/	مدوم
فردا	/sæba/	صبا
پس فردا	/pæs sæba/	پس صبا
زود	/jældi/	جلدی
بعضی وقت‌ها	/yæpæræ væxta/	پیاره وختا
مدت کمی	/yællök/	یلک

مثال: یلک بیید خونه ما شولی بخورت و برد. /yællök biyed xunə ma šuli boxoret-o bered/

(چند لحظه بیاید منزل ما، شولی (آش) بخورید و بروید.)

۲-۵-۳. قید حالت: چند نمونه از قیدهایی که از نظر آوایی یا واژگانی با فارسی معیار متفاوتند؛ عبارتند از:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
آهسته آهسته	/ʔassok ʔassok/	آشک آشک
تند، سریع	/ton/	تُن
تندتند، سریع	/tonton/	تُن تُن

سریع، تند و محکم	/šæx/	شخ
این طوری	/?irowwaki/	ایرووکی
آن طوری	/?urowwæki/	اورووکی

مثال: شخ بیا برم، حالی دیه روضه وا می‌ریزه. /šæx biya berem, halidiye rowze vamirize/.
 «زود بیا برویم، نزدیک است که روضه ختم شود (تمام شود).»

۲-۵-۴. قید تشبیه: چند مورد از قید تشبیه که از نظر آوایی یا واژگانی با فارسی معیار متفاوتند، عبارتند از:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
مثل	/messe/	مِٔ
همانند، مثل	/?æyne/	عَین
مثل	/tære/	طَر
این‌گونه، مثل این	/?in tæri/	این طری

مثال: کار و کردارت باسی مٔ آدَم باشه. /kar o kerdaret basi messe ?adæm baše/.
 «رفتارت باید مثل انسان باشد.»

- رِضْکن طَرِ باباش بیناسه. /rezokæn tære babaš pinasæ/. «رضا هم مانند پدرش خسیس است.»

۲-۵-۵. قید مقدار: برخی از قیود مقدار که به‌گونه‌ای با فارسی معیار متفاوتند، عبارتند از:

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
یک کمی، یک ذره	/[yæta xalok]/	یتا خالک
یک ذره	/yæta pessok/	یتا پَسک
یک مقداری	/[yæxod-ε / -ok]/	پِخْده / یخْدک
اینقدر	/?eqqæ/	اِقّه
زیاد	/pori/	پُری
یک کمی	/pesqalok/	پسقالک

مثال: شولی پُری نخورین، دلت درد میا. /šuli pori næxoriyæn, delet dærd miay/.
 «شولی (آش) زیاد نخوریا، دل درد می‌شوی.»

۲-۲-۵-۶. قید تردید

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
شاید	/gasini/	گاسینی
شاید	/gas mibini/	گاس می‌بینی
شاید	/ša:d/	شاد

۲-۲-۵-۷. قید نفی

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
نه	/na/	نا
نه	/nɛ/	نه
نخیر	/nɛxey/	نخی
اصلاً	/ʔæssæn/	اصاً

۲-۲-۵-۸. قید تأکید

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
بله	/ha:/	ها
حتماً	/hokmæn/	حکماً

۲-۲-۵-۹. قید علت

فارسی معیار	آوانگاری لهجه یزدی	لهجه یزدی
به خاطر اینکه	/xatiri/	خاطیری
به خاطر	/xatere/	خاطر
به خاطر	/bala/	بالا

مثال: بالا توت سوزک، نیفتی تو حوضک. /bala toote sowzok, neyofiti tu howzok/

«ضرب‌المثل: به خاطر چیزهای کم ارزش، خودت را به خطر نیندازی.»

۲-۲-۶. عدد

در زمینه اعداد، تفاوت عمده بین لهجه یزدی و فارسی معیار، تفاوت‌های آوایی است که در زیر به انواع آن و چند مثال در هر مورد اکتفا می‌شود:

۲-۲-۱. اعداد اصلی: بعضی از اعداد اصلی لهجه یزدی که با فارسی معیار تفاوت آوایی دارند، عبارتند از:

لهجه یزدی	آوانگاری لهجه یزدی	فارسی معیار
یک	/yæk/	یک
چار	/čar/	چهار
پین	/pæyn/	پنج
هف	/hæf/	هفت
هش	/hæš/	هشت
یاژه	/yæzzε/	یازده
دوواژه	/duwazze/	دوازده
سیژه	/sizzε/	سیزده
پونزه	/punzε/	پانزده
شونزه	/šunzε/	شانزده
هبد	/hæbdε/	هفده
هید	/hæydε/	هیجده
بیس	/bis/	بیست
چل	/čel/	چهل
پنجا	/pæynja/	پنجاه
شص	/šæs/	شصت
دیویس	/divis/	دویست
پونصد	/punsæd/	پانصد
هزار	/hæzar/	هزار

۲-۲-۲. اعداد ترتیبی: در این لهجه، عدد ترتیبی با افزودن *-om/* یا *ی اُمی /-omi/* به عدد

اصلی به دست می‌آید. در این لهجه، پسوند *-omin* /-omin/ برای این منظور کاربردی ندارد؛ مثال:

- پسوند *-om* /-om/ :

لهجه یزدی	آوانگاری لهجه یزدی	فارسی معیار
یکم	/yɛkom/	یکم
دویم	/doyyom/	دوم
سیّم	/seyyom/	سوم
چارم	/čarom/	چهارم
هفتم	/hæftæm/	هفتم

- پسوند *-omi* /-omi/ :

لهجه یزدی	آوانگاری لهجه یزدی	فارسی معیار
سیّمی	/seyyomi/	سومین
چارمی	/čaromi/	چهارمی

مثال: کتاب چارمی مال منه. /ketabe čaromi male mæne/ «چهارمین کتاب مال من است.»

۲-۶-۳. اعداد کسری: در لهجه یزدی، عمدتاً عدد کسری از تکرار دو عدد اصلی به دست می‌آید؛ به طوری که عدد بزرگ‌تر، اول و عدد کوچک‌تر، دوم می‌آید. در این ترکیب، عمدتاً عدد کوچک‌تر یا به تعبیری صورت کسر، عدد یک است؛ مانند:

لهجه یزدی	آوانگاری لهجه یزدی	فارسی معیار
سه‌یک	/se yæk/	یک سوم
چاریک	/čar yæk/	یک چهارم

مثال: سه‌یک مالشا و خف کرده. /se yæke maleša væxf kerde/ «یک سوم اموالش را وقف کرده است.»

نکته قابل توجه در مورد اعداد این است که در لهجه یزدی، بین عدد و معدود، ممیز عددی «تا» به کار می‌رود و واژه «عدد» در این لهجه کاربرد ندارد؛ مثال: پینش تا غوری /pæynš ta γuri/ «پنج عدد قوری».

۳- نتیجه‌گیری

لهجه یزدی از کهن‌ترین و غنی‌ترین زبان‌های مرکزی در فلات باختری ایران به شمار می‌رود که هرچند در مقایسه با گویش معیار فارسی، بیشتر به لحاظ ویژگی‌های آوایی و کاربرد واژگان بومی و تاریخی متفاوت است، اما در برخی موارد، از مختصات صرفی و نحوی نیز برخوردار است. دستور زبان در لهجه یزدی تقریباً همانند فارسی معیار است و اکثر تفاوت‌هایی که دیده می‌شود، آوایی است و در برخی موارد نیز تفاوت‌های دستوری و واژگانی در آن دیده می‌شود.

ساختمان فعل در لهجه یزدی با فارسی معیار تفاوت چندانی ندارد، جز این‌که در صرف فعل تفاوت‌های آوایی زیادی دیده می‌شود. علاوه بر تفاوت‌های آوایی، پاره‌ای از افعال هستند که از فارسی پهلوی در گویش یزدی باقی‌مانده‌اند ولی در فارسی معیار کاربردی ندارند. زمان‌هایی که در این گویش به کار می‌روند، مانند فارسی معیار از ستاک‌های حال و گذشته افعال ساخته می‌شوند و دارای وجه‌های اخباری، التزامی و امری هستند. ساختمان اسم در لهجه یزدی به سه دسته تقسیم می‌شود و از این نظر با فارسی معیار تفاوتی ندارد.

برخی از ضمائر پرسشی از نظر آوایی یا واژگانی با فارسی معیار متفاوتند. در زمینه اعداد، تفاوت عمده بین لهجه یزدی و فارسی معیار، آوایی است. در لهجه یزدی، قید از نظر انواع و کاربرد، با فارسی معیار تفاوت چندانی ندارد و بیشتر تفاوت آوایی دارد.

در اعداد نیز عمده‌ترین تفاوت بین لهجه یزدی و فارسی معیار، آوایی است. در این لهجه، عدد ترتیبی با افزودن *om* / یا *omi* / به عدد اصلی به دست می‌آید. همچنین، پسوند *مین* - / *omin* / برای این منظور کاربردی ندارد. در لهجه یزدی، عمدتاً عدد کسری از تکرار دو عدد اصلی به دست می‌آید؛ به طوری که عدد بزرگ‌تر، اول و عدد کوچک‌تر، دوم می‌آید.

منابع

- ۱- احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن. (۱۳۸۵). دستور زبان ۱، تهران: موسسه فرهنگی فاطمی.
- ۲- ارانسکی، یوسیف. (۱۳۷۸). زبان‌های ایرانی، ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن.
- ۳- افشار، ایرج. (۱۳۸۹). واژه‌نامه یزدی، تنظیم و آوانویسی محمدرضا محمدی، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- ۴- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۴). مسائل زبان‌شناسی نوین، تهران: نقش جهان، صافی هما.
- ۵- بی‌یرویش، مانفرد. (۱۲۵۶). زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران: هرمس.
- ۶- پاک‌نژاد، محمد و ویسی، الخاص. (۱۳۹۵). «توصیف و تحلیل فرایندهای واجی گویش دزفولی بر پایه چارچوب نظریه بهینگی»، فصل‌نامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۶(۳)، ۲۲-۱.

- ۷- ثمره، یدالله. (۱۳۶۹). «تحلیلی بر رده‌شناسی زبان، ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، ۱۷(۱)، ۶۱-۸۰.
- ۸- حاتمی‌زاده، محمد. (۱۳۸۲). واژه‌ها و گویش‌های یزدی، تهران: ثریا
- ۹- خامسی‌هامانه، فخرالسادات. (۱۳۹۲). تحلیل زبان‌شناختی گویش یزدی، یزد: هامون.
- ۱۰- رنجبر جفاکبودی، وحید. (۱۳۹۱). زبان و زبان‌گونه‌ها، کرمانشاه: باغ‌نی.
- ۱۱- رویینتر، آر.اچ. (۱۳۹۳). تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی‌محمد حق‌شناس، تهران: نشر مرکز.
- ۱۲- سروشیان، جمشیدسروش. (۱۳۷۰). فرهنگ بهدینان، با مقدمه ابراهیم پورداود، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۳- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید، تهران: سخن
- ۱۴- مزداپور، کنایون. (۱۳۷۴). واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۵- مشکوة‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی؛ واژگان و پیوندهای ساختی، تهران: سمت.
- ۱۶- نقیب‌القراء، سیدعلی. (۱۳۷۵). بررسی گویش یزدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۱۷- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا. (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی، تهران: سمت.
- 18- Horn, P., (1893). Grundriss der neupersischen Etymologie, Strassburg.

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره دوم - تابستان ۱۴۰۱ - شماره پیاپی ۳۶

بررسی ریشه‌شناسی چند واژه در گویش بائلی (ص ۹۹-۱۲۱)

مژگان فناپی،^۱ فرخ حاجیانی^۲ (نویسنده مسئول)، محسن محمودی^۳

 20.1001.1.2345217.1401.12.2.5.7

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۴

چکیده

زبان و گویش‌های مازندرانی از گروه زبان‌های شمال غربی ایران هستند و در گروه زبان‌های کرانه دریای مازندران قرار می‌گیرند. گویش‌های این استان را می‌توان به دو دسته شرقی و غربی تقسیم کرد که هرچه از شرق به سوی غرب استان پیش برویم، به دلیل تأثیرگذاری زبان گیلکی، تفاوت‌های آوایی و واژگانی و دستوری بیشتر می‌شود. گویش بائلی از گویش‌های شرقی استان مازندران است که با دیگر گویش‌های منطقه، شباهت‌ها و تفاوت‌های آوایی و ساختاری دارد. گردآوری این واژگان و دریافت معانی و مفاهیم آن‌ها، افزون بر نگهداری و پیشگیری از نابودی آن‌ها، می‌تواند به بازشناسی واژگان باستانی، آگاهی از دگرگونی‌های آوایی - واجی و گردآوری داده‌های لازم برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی گویش‌های ایرانی یاری رساند. در این پژوهش از دو روش تحقیق میدانی و توصیفی - تحلیلی و نیز شمّ زبانی یکی از نگارندگان، بهره گرفته شده است. بررسی ریشه‌شناختی و تجزیه و تحلیل آوایی این واژگان، نشان‌دهنده این است که بسیاری از آن‌ها در گویش بائلی گاه بدون دگرگونی و یا با دگرگونی اندکی از زبان‌های فارسی میانه تا امروز باقی مانده‌اند و حتی برخی از آن‌ها شباهت زیادی به واژه‌های زبان‌های کهن‌تر مانند اوستایی و سانسکریت دارند.

کلمات کلیدی: ریشه‌شناسی، زبان‌های ایرانی میانه، زبان‌های باستانی ایرانی، زبان‌شناسی تاریخی، گویش بائلی.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

Email: mozhgan.fanaie@gmail.com

۲. دانشیار بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

Email: f.hajiyani@rose.shirazu.ac.ir

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

Email: mahmoodi.official@gmail.com



۱. مقدمه

ریشه‌شناسی، بررسی تاریخ واژه است. برای دستیابی به ریشه حقیقی واژه باید در زمان به عقب بازگشت تا اطلاعات مربوط به واژه را به صورت روشن و آشکار در اختیار گرفت و با اطمینان، فرایند شکل‌گیری واژه را بازسازی کرد.

ریشه‌شناسی، بیان تاریخ یک واژه از قدیمی‌ترین زمان کاربرد آن تا زمان نوشتن تاریخ آن واژه است؛ هم از لحاظ آوا و هم از لحاظ معنی (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۱۱). هر مورد ریشه‌شناسی در واقع تاریخ تحوّل یک صورت زبانی واحد است (آرلاتو: ۱۳۷۳: ۲۸). واژه‌های زبان در طول زمان، دستخوش دگرگونی می‌شوند و در پی آن، زبان نیز دگرگون می‌شود. این دگرگونی‌های زبانی که بررسی آن، موضوع علم ریشه‌شناسی است، به نوبه خود در ریشه‌شناسی بازتاب می‌یابند و هدف از ریشه‌شناسی نیز، نشان‌دادن بخشی از همین دگرگونی‌های زبانی است. از سوی دیگر، هدف از ریشه‌شناسی - همان‌گونه که گفته شد - به‌دست‌دادن اطلاعاتی درباره مناسبات واژه‌های هم‌ریشه و نیز اطلاعاتی در حوزه معنی‌شناسی تاریخی نیز هست. بر اساس تعریف کلی این علم، «ریشه‌شناسی در هر صورت زبانی، صرفاً تاریخ آن صورت است» (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۱۸).

ریشه‌شناسی معمولاً باید بیانگر این مطلب باشد که واژه برای نخستین بار در چه دوره‌ای پیدا شده؛ چه معنایی داشته؛ چگونه تلفظ می‌شده و در چه زبان‌هایی به چشم خورده است. هدف اصلی ریشه‌شناسی این است که مدخل واژگان اصلی را تا دورترین نقطه ممکن در زبان ردیابی کند، بگوید که آن واژه از چه زبانی و از چه صورتی به زبان راه‌یافته است و نیز منبع زبان آغازین آن را تا دورترین زمان ممکن بیابد (Kipfer, 1984: 13).

شهر بابل، مرکز شهرستان بابل است. این شهرستان از شمال با شهرهای ساحلی بابل و فریدون‌کنار، از شمال شرقی با شهرستان سیمرغ (کیاکلا)، از شرق با شهرستان‌های قائم‌شهر و سوادکوه شمالی، از جنوب شرقی با شهرستان سوادکوه، از غرب با شهرستان آمل و از جنوب با رشته‌کوه البرز و شهرستان فیروزکوه، همسایه است. ارتفاع شهرستان بابل به طور متوسط، دو متر پایین‌تر از سطح دریای آزاد و ۵۲ متر بالاتر از سطح دریای مازندران (خزر) است.

بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ جمعیت شهرستان بابل ۵۳۱،۹۳۰ نفر بوده که شامل ۱۷۴،۳۵۱ خانوار است. بر اساس این سرشماری، جمعیت شهری ۳۰۵،۵۷۸ نفر است که دارای ۹۹،۶۸۸ خانوار است. این سرشماری نشان می‌دهد که جمعیت روستایی بالغ بر ۲۲۶،۳۵۱ نفر بوده که شامل ۷۴،۶۶۲ نفر خانوار است (مرکز آمار ایران، سالنامه آماری استان مازندران، ۱۳۹۸).

زبان و گویش‌های مازندران (مازنی، مازرونی، طبری یا تبری) از گروه زبان‌های شمال غربی ایران است و در گروه زبان‌های کناره دریای مازندران (خزر) قرار می‌گیرد. گویش‌های این استان را می‌توان

به دو دسته شرقی و غربی تقسیم کرد: گویش‌های شرقی شامل آملی، بابلی، قائم شهری، ساروی، فریدون‌کناری، محمودآبادی، نوشهری، چالوسی و کلاردشتی و گویش‌های غربی شامل تنکابنی، رامسری و نشتارودی است که هرچه از شرق به سوی غرب استان پیش برویم، به دلیل تأثیرگذاری زبان گیلکی، تفاوت‌های آوایی و واژگانی و دستوری بیشتر می‌شود. گویش بابلی از گویش‌های شرقی مازندران است که با دیگر گویش‌های منطقه، شباهت‌ها و تفاوت‌های آوایی و ساختاری دارد. همانند دیگر گویش‌های زبان مازندرانی، واژه‌های بسیاری در گویش بابلی وجود دارند که با همان شکل اصلی و گاه با دگرگونی اندکی از زبان‌های باستانی ایران همچون اوستا، فارسی میانه پهلوی، پارتی و مانوی به جا مانده‌اند.

در این پژوهش، تعدادی واژه از میان واژگان گویش بابلی که همچنان صورت باستانی خود را حفظ کرده‌اند، همراه با برابره‌های فارسی، ریشه و معادل‌های باستانی آن‌ها به ترتیب حروف الفبای فارسی آورده شده است. در این پژوهش، افزون بر بررسی ریشه‌شناختی که هدف اصلی این پژوهش است؛ برابر واژه در دیگر گویش‌های ایرانی، به‌ویژه گویش‌های شمال غربی و تجزیه و تحلیل آوایی واژگان نیز آورده شده است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

باتوجه به وجود واژه‌های باستانی بسیار در زبان مازندرانی، پژوهش‌های ریشه‌شناختی اندکی در این زمینه صورت گرفته است که از میان آن‌ها می‌توان به آثار این پژوهشگران اشاره کرد: کیا (۱۳۲۷) در اثر خود تحت عنوان واژه‌نامه طبری فهرستی از واژه‌های زبان مازندرانی جمع‌آوری کرده و بر اساس الفبای فارسی و به صورت موضوعی تنظیم کرده است؛ اما به ریشه‌شناسی واژه‌ها نپرداخته است. هومند (۱۳۶۹) در اثری پس از آنکه به بررسی کوتاه تاریخچه زبان تبری یا مازندرانی، واکه‌ها و واج‌های موجود در زبان تبری، نشانه‌های آوایی و صرفی و پاره‌ای از مفاهیم دستور زبان تبری پرداخته، برخی ریشه‌های همانند زبان تبری در زبان‌های باستانی و زبان‌های دیگر، مانند خراسانی، سمنانی، کردی و ... را نیز آورده است. کولاییان (۱۳۸۷) در کتاب خود، در جدولی به بررسی برخی واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی و دامداری در زبان مازندرانی و مطابقت آن‌ها با زبان سانسکریت می‌پردازد و سپس به صورت واژه‌نامه، واژگان و اصطلاحات دیگر زبان مازندرانی یا تبری را با زبان سانسکریت تطبیق می‌دهد. مهدی پور عمرانی (۱۳۸۲) در مقاله‌ای، چند واژه پهلوی باستان را در زبان مازندرانی، با نگاهی به گویش‌ها و مثل‌ها، ادبیات رسمی و نوشتاری بررسی کرده است. اکبرپور (۱۳۹۴) در اثر دوجلدی خود تحت عنوان گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران) به طور مختصر به اوضاع جغرافیایی و نکات دستوری گویش‌هایی مانند التپه‌ای، رستم‌کلایی، مهدی رجه‌ای و ... پرداخته است و واژه‌نامه‌ای موضوعی

مفصلی تهیه کرده است. محمدی و اسماعیل‌پور مطلق (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان بررسی ریشه‌شناختی چند واژه تبری به ریشه‌شناسی ۱۰ واژه اصیل زبان مازندرانی می‌پردازند.

۲-۱. اهمیت تحقیق

زبان و گویش‌ها به‌عنوان یکی از عناصر عمده فرهنگ، از سرمایه‌های انسانی به‌شمار می‌آیند و در شرایطی که شاهد نابودی سریع این سرمایه‌های ملی و انسانی هستیم و پاسداشت و نگهداری آن‌ها نیز آسان نیست، لازم است با ثبت و ضبط ویژگی‌های آن‌ها، از نابودی کامل این میراث فرهنگی و ملی پیشگیری کنیم. گویش، پدیده‌ای است که با انسان و زندگی او کاملاً پیوند دارد؛ به‌گونه‌ای که شناخت علمی و توصیف آن مانند شناخت هر پدیده و واقعیت دیگر به شناخت انسان و جهان کمک می‌کند. گویش و زبان‌های محلی، گنجینه ارزشمندی از واژه‌ها و اصطلاحات است که هم باعث غنای زبان و گویش معیار می‌شود و هم در شناسایی گذشته و پیشینه زبان و سیر دگرگونی‌های آن، پژوهشگران را یاری خواهد کرد. گویش‌های ایرانی، گنجینه بزرگی از داده‌های زبانی است که در زمینه‌های گوناگون زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی می‌تواند به کار گرفته شود. بسیاری از واژه‌ها و ساخت‌های کهن، تنها در گویش‌های ایرانی باقی مانده است.

ریشه‌شناسی واژگان گویش بائلی، هم به درک بهتر ویژگی آوایی - واجی تاریخی این گویش کمک می‌کند و هم به شناخت بیشتر دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی. از داده‌ها و نتایج این ریشه‌شناسی می‌توان برای دسته‌بندی و گروه‌بندی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی نیز بهره برد. این گویش، داده‌های فراوانی در اختیار زبان‌شناسان می‌گذارد که می‌تواند در بررسی‌های تطبیقی و تاریخی زبان‌های ایرانی به کار گرفته شود.

۳-۱. هدف تحقیق

هدف از مطالعه گویش‌ها، زدودن ابهامات و ناشناخته‌های زبان است که به ثبت و گردآوری و بررسی علمی آن‌ها اهمیت شایانی می‌دهد. این امر مهم می‌تواند در جلوگیری یا کاهش زمان خاموشی و مسیر فراموشی گویش، سهم فراوانی داشته باشد. از دیگر اهداف مطالعه گویش‌ها، پی‌بردن به رمز و راز اندیشه‌های انسان و جلوگیری از نابودی کامل فرآورده‌های فکری و فرهنگی جامعه بشری است. هدف این مقاله، بررسی ریشه‌شناختی گزیده‌ای از واژگان گویش بائلی است که به بازشناسی واژگان باستانی، آگاهی از دگرگونی‌های آوایی - واجی و گردآوری داده‌های لازم برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی گویش‌های ایرانی یاری می‌رساند.

۴-۱. روش تحقیق

روش تحقیق این مقاله، آمیزه‌ای از دو روش تحقیق میدانی و توصیفی - تحلیلی است. نخست به شیوه میدانی و از راه مصاحبه با تعدادی گویشور بومی با دامنه سنی بین ۵۰ تا ۷۵ سال، واژه‌ها، گردآوری شد. گفتنی است که یکی از نگارندگان، خود از شمّ زبانی گویش بابل بر خوردار است که افزون بر بهره‌گیری از شمّ زبانی خود، در انتخاب گویشوران کاملاً بومی نیز اثرگذار بوده است. سپس به شیوه توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع دست‌اول در زمینه زبان‌های باستانی ایران، میانه، سانسکریت و هندواروپایی، به ریشه‌شناسی و تجزیه و تحلیل آوایی واژگان پرداخته شده است. گستره این پژوهش نیز شهر بابل است.

۵-۱. سؤالات تحقیق

- ۱- ساخت اشتقاقی واژگان گویش بابل چگونه است؟
- ۲- ریشه و صورت باستانی این گویش به کدام زبان دوره باستانی مربوط است؟
- ۳- دگرگونی آوایی و واجی واژگان این گویش چگونه است؟

۲. ریشه‌شناسی واژگان

در این بخش ریشه‌شناسی تعدادی از واژگان گویش بابل آمده است:

۱-۲. آرمجی / arməji/ «جوجه تیغی»

۱. حیوانی کوچک با تن پوشیده از خارهای ریز است که به محض احساس خطر، خود را جمع و فشرده می‌کند و سرش را در میان پاها و دست‌هایش پنهان می‌نماید. این حیوان از پاهای گاو و گوسفند ماده بالا می‌رود و به پستان آن‌ها آویزان شده، شیرشان را می‌مکد. به همین خاطر به آن «شیر سف» هم می‌گویند. ۲. خاریشت، ژوزه (وندای، ۱۳۹۸: ج ۱/ ۹۳).

نمونه: آرمجی شه وچه پشت دس کشنه، گنه چنه نرمه؟

armeji še vače pešt das kašene, gene čanne narme?

برگردان: جوجه تیغی به پشت بچه‌اش دست می‌کشد و می‌گوید چه قدر نرم است؟ (= اشاره به کسانی دارد که عیوب فرزند خود را نمی‌بینند و از او تعریف می‌کنند.)

ar+me+ji (آرّه‌مو، حیوانی که موهایش همچون آرّه است)؛ ar > harə «آرّه»، ar.ra «آرّه» (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۱/ ۱۸۱)؛ از ریشه: harn- «آرّه کردن» (Cheung, 2007: 132)؛ سکایی: ārā «آرّه» (*harni- > (Bailey, 1979: 22)؛ سانسکریت: sṛñā- «داس، دهره» (Uhlenbeck, 1898-99:)

sariō, «داس، چنگک»، لاتینی: ser⁻⁵ (340; Mayerhofer, 2001: II/7433) > هندواروپایی: «داس، چنگک»، لاتینی: sariō, «وجین کردن» (Pokorny, 1959: III/ 911); گیلکی لاهیجان: arrə «اره» (جهانگیری، ۲۰۰۳، ج ۲ / ۲۱۳) در کنار گیلکی dāre «داس مخصوص برنج‌بری» (مرعشی، ۱۳۵۶: ۷۶)، «داس» (امانی، ۱۳۹۹: ۱۶۷); امانی، ۱؛ میمه‌ای: era «اژه» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۲: ۱۹۶); کردی: herre, irik «داس»، گورانی: hárreh, härrá، گزی: ērē «اژه» (حسن دوست، همان: mi > me «مو» (موی) mō(y) «(موی)» (همان: ج ۴ / ۲۶۶۴): mōi «موی، آنچه از پوست تن می‌روید» (هورن، ۱۳۹۴: ۳۸۸) > فارسی میانه: mōy «موی» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۰۸): mōd «مو» (Nyberg, 2003: 2/133); فارسی میانه ترفانی: [mōy] mwy «مو» (Durkin– Meisterernst, 2004: III/234) > ایرانی باستان: *mauda- (Horn, 1893: 223)؛ گیلکی لاهیجان: mu «مو» (جهانگیری، ۲۰۰۳، ج ۳: ۶۹۵); میمه‌ای: mū «مو» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۲: ۲۱۵); بختیاری: mī، کردی: mī, mū، گزی: mī, mū، بهدینی: mīd، -ji > -čik- (پسوندها سازنده صفت) (حسن دوست، همان).

اشتقاق نام جانور، از لغت «مو» نظیر دارد: سانسکریت: kešarin, kesarin «یال دار، شیر» > késara «موی (ابرو)، یال (اسب یا شیر)» (Monier-Williams, 1960: 310, 311).

۲-۲. آرمون/ armun/ «آرمان، آرزو، افسوس»

از اصواتی که بر امید و آرزو و تمنا و افسوس و دریغ دلالت می‌کند.

me jān-e mār-e armun

نمونه: مه جان مار ارمون

برگردان: ای کاش مادرم بود (وندادی، ۱۳۹۸: ج ۱ / ۹۳).

ar.mān «آرمان، حسرت، افسوس، دریغ» > ایرانی باستان: *r̥māna- از ریشه ar-: r̥- «حرکت کردن، جنیدن، بی‌قرار بودن» (حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۱ / ۱۷۸)؛ سُغدی: rm' n «غم، غصه، حسرت» (Hening, 1939: 95); گیلکی armun «آرزو، حسرت، افسوس» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۲: ۲۳); پراچی: armān «حسرت، اشتیاق»، اِسْفَرایِنی: armān «آرزو»، بلوچی: armān «تأسف، آرزو، میل، اَمَل» (حسن دوست، همان).

۳-۲. اَنِس / anbes/ یا /ambest/ و /anbest/ «غلیظ، انبوه، پرپشت»

amšu āsemun anbest-e setarə bayye

نمونه: امشو آسمون انبست ستاره بیه

برگردان: امشب آسمون، پُرستاره (= انبوهی از ستارگان) شده است.

an.bast «آبست، غلیظ و بسته شده» (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۱/ ۲۷۸) > فارسی میانه hambast: «مترکم، به هم پیوسته» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۸۴) لفظاً: به هم بسته شده، به هم پیوندخورده < انعقاد یافته، غلیظ. bast به ظاهر از ریشه: *band- «بستن» آمده است (Cheung, 2007: 4)؛ سانسکریت: sam- baddha «به هم بسته شده، متصل» (Monier- williams, 1960: 1177)؛ سغدی: [anbastē, 'nβ'st'k ambastē] «بسته، متصل» (Gharib, 1995: 36)؛ سیستانی: āmbāst «متحد، به هم پیوسته، یگانه»، گیلکی: änbäst «غلیظ» (حسن دوست، همان)، همچنین گیلکی ambast «غلیظ، به قوام آمده» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۲: ۲۷).

۲-۴. بتجین /ba.tej.iyən/ «تاختن، دویدن»

نمونه: بتج بتج شه سیو اسب تا دشت سر. batej batej še siyu asb-e ta dašt-e sar

برگردان: بتازان بتازان اسب سیاهت را تا سر دشت.

tāx.tan: tāz- «تاختن، دویدن، به سرعت دویدن»: ماده ماضی: tāxt- > ایرانی باستان: tāxta- (صفت مفعولی) و ماده مضارع: tāz- > ایرانی باستان: *tāča- (ماده مضارع) (حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۲/ ۸۰۴)، tāxtan «تاختن، دویدن، دواندن» (هورن، ۱۳۹۴: ۱۴۲)؛ فارسی میانه: tāz- tāxtan: «تازاندن، روان ساختن، تعقیب کردن، ریختن» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۴۷)؛ tāz- tāxtan: «دویدن، جاری شدن» (Nyberg, 2003: 2/193)؛ پارتی: tc- , [tāz] tc- «جاری شدن، سرازیر شدن، ریختن، دویدن»؛ فارسی میانه ترفانی: tāz- , tcz- [taz-] «ریختن، جاری شدن، روان شدن، دویدن» (Boyce, 1977: 323,333)؛ Durkin- Meisterernst, 2004: III/ 323,333 از ریشه: *tač- «جاری شدن، دویدن، رفتن» (Bartholomae, 1904: 624)؛ (Cheung, 2007: 372)؛ اوستایی: tac- , tak- «تاختن، دویدن»؛ (Mayerhofer, 2001: I/ 610)؛ سکایی: ttajs- «جاری شدن، روان شدن» از ریشه: *tak- «دویدن، جاری شدن» (Bailey, 1979: 121)؛ گیلکی betajian «تازاندن، دواندن»، batəjən «دواندن، تازاندن»، tajən «شتابان» (نصری اشرفی، ۱۳۸۱: ج ۲/ ۶۰۹)؛ وخی: tač- «حرکت کردن، رفتن» (> *tačya-*)، بلوچی: tač- «تاختن، دویدن»، ارمنی t'azel «تاختن» (حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۲/ ۸۰۶).

۲-۵. پَنیک /pennik/ «نیشگون؛ ناخنک»

۱- ذره، بسیار کوچک، خیلی کم، بسیار ناچیز (معمولاً برای جمادات به کار می‌رود).

۲- نیشگون، ناخنک (وندادی، ۱۳۹۸: ج ۱/ ۴۷۷).

نمونه: وچه گت حرف بزو، مار وه ره پَنیک بیته

vače gat-e harf bazu, mār ve re pennik bayte

برگردان: بچه حرف اشتباهی زد، مادرش او را نیشگون گرفت.

pink «پنک» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۲/ ۷۳۲) مشتق است از ریشه: *paič - «نیشگون گرفتن، فشار دادن؟» (Cheung, 2007: 290)؛ اوستایی: *pištra- «نیشگون گرفتن، فشار دادن، زخم ناشی از نیشگون یا فشار دادن» (Bartholomae, 1904: 908; Reichelt, 1911: 241)؛ سانسکریت: *pich- «فشاردن، چلانیدن»، picchana «فشارده، چلانده» (Monier-Williams, 1960: 624)؛ هندواروپایی: *gen- «نیشگون گرفتن، فشاردن، منقبض کردن» از همین ریشه: لهستانی: gnębić «فشاردن، مضطرب کردن، بدرفتاری کردن، تحریک کردن، آزار دادن، خشمگین کردن» (Pokorny, 1959: II/370)؛ زرقانی: penjir «نیشگون» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۲/ ۷۳۳)، قس: گیلکی pinik, pinak (وصله و پینه) (امانی، ۱۳۹۹: ۲۰۸-۲۰۹).

۲-۶. تِیسا /tisā/ «تهی؛ تنها؛ برهنه»

tisā hessekā re sag bu nazenne

نمونه: تِیسا هسکا ره سگ بو نزنه

برگردان: استخوان خالی (بدون گوشت) را سگ بو نمی‌کند (کنایه از این که انسان بی چیز، کم‌اعتبار است).

tu.hī, ti.hī, ta.hī «تهی، خالی» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۲/ ۹۲۴)؛ tih «ته»، tahī, tihī «تهی» (هورن، ۱۳۹۴: ۱۵۹) > فارسی میانه: tuhīg «تهی، بیهوده» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۴۸)؛ tuhikēh «تهیگی، بیهودگی» (Nyberg, 2003: 2/195)؛ پارتی: [tušig] twsyg «خالی، تهی»، فارسی میانه ترسانی: [tuhig] twhyg, twyhg «خالی، تهی» (Boyce, 1977: 88; Durkin-Meisterernst, 2004: III/ 330, 331)؛ اوستایی: tusa- «ماده آغازی > *tus-sko-» از taoš- «تهی بودن، شل بودن» (*teus- >) (Bartholomae, 1904: 624; Reichelt, 1911: 231) از ریشه *tauš- «خالی شدن، تهی بودن» (Cheung, 2007: 388)؛ سنسکریت: *tucchyá- «تهی، خالی» (*tus-sk-jo- >)، *tuccha- «تهی» (Monier-Williams, 1960: 450)؛ Mayerhofer, 2001: I/ 652) هندواروپایی: *teus-: *tus- «خالی بودن، تهی بودن» (Pokorny, 1959: III/ 1085)؛ سکایی: ttušśaa «تهی» از ریشه *tauš- (Bailey, 1979: 132)؛ تالشی: tey «تهی»، تاتی: ti «تهی، تی»، علی آبادی: tisā «خالی و تنها» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۲/ ۹۲۵).

۲-۷. جول /jul/ «ژرف، عمیق، گود»

نمونه: بامشی که پیر بوّه، گل وه ره جول پرنه

bāmeši ke pir bavve, gal ve re jul perene

برگردان: گربه که پیر شود، موش روی کولش سوار می‌شود (کنایه از پیر و سست شدن است).

žarf (ژرف، عمیق، گود) (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۱۶۲۸/۳) žarf (ژرف، عمیق، گود) (هورن، ۱۳۹۴: ۲۶۵)؛ فارسی میانه: zofr (ژرف) (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۷۱)؛ zufr (ژرف، عمیق، گود) (Nyberg, 2003: 2/ 232)؛ پارتی: [žarf] žf (ژرف، عمیق، عمق، ورطه)، [gambīr] gmyr (ژرف، عمیق، گود) (وام‌واژه هندی)، فارسی میانه ترفانی: zwpr, zwwpr, zwfr [zofr], [zufr] (ژرف، عمیق، گود) (Boyce, 1977: 385, 198, 163, III/ Durkin-Meisterernst, 2004: 50, 105)؛ ایرانی باستان: *jafra- (ژرف) > هندواروپایی: *g^(w)embh-, *g^(w)m̄bh- (ژرف عمیق) احتمالاً به ریشه: *g^wəbh⁻¹, *g^wəbh- (غرق‌شدن، فرورفتن، غوطه‌ورشدن) مربوط است (Pokorny, 1959: II/ 465)؛ اوستایی: jafra- (ژرف عمیق)، -gufra (ژرف، عمیق، اسرارآمیز، شگفت) (Bartholomae, 1904: 524, 603)؛ Reichelt, 1911: 230)؛ سانسکریت: -gabhīrā (ژرف، عمیق)، gambhāra, gāmbhan, gahmān (ژرفا، عمق) (> - *gamb(h) Mayerhofer, 2001: 346, 352)؛ Monier- Williams, 1960: 464, 466)؛ I/ سکایی: ggampha- (پهنا، وسعت) (> - *gamb(h) Bailey, 1979: 79)؛ گیلکی لاهیجان: jəlf (گود) (جهانگیری، ۲۰۰۳: ج ۶۴۵/۳)؛ گزی: gāre (پابین)، بلوچی: juhl (عمیق، گود، ژرف)، بردسیری: jahl (گود، عمیق) (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۱۶۲۹/۳).

۲-۸. چلو /čelu/ «چاه»

نمونه: آدم عَجول یا چال کَفنه یا چلو *ādem-e ajuł yā čāl kafene yā čelu*
 برگردان: آدم عجول یا در چاله می‌افتد یا در چاه (= اشاره دارد به این که انسانی که در کارهایش رفتار عجولانه داشته باشد، به مقصد نمی‌رسد.)
 čāl «چال، گودال، مغاک، حفره، گودی»، čāh «چاه» > ایرانی باستان: *čāθ(a) (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۹۹۲/۲، ۹۹۵)؛ čāh «چاه، گودال عمیق، بئر» (هورن، ۱۳۹۴: ۱۷۲)؛ فارسی میانه: čāh «چاه، گودال» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۵۶)؛ čāh «چاه» (Nyberg, 2003: 2/ 52)؛ فارسی میانه ترفانی و پارتی: [čāh] c'ḥ (چاله، چاه) (Durkin-Meisterernst, 2004: III/ 123)؛ احتمالاً از ریشه: *xaH- (باز کردن، گشودن، کندن (چاه))، -khā (باز کردن، گشودن) (Cheung, 2007: 440)؛ اوستایی: čāt- «چاه گودال» از ریشه: *²kan- (Bartholomae, 1904: 583; Reichelt, 1911: 230)؛ سُغدی: [čāt] c't «چاه» (Gharib, 1995: 124)؛ سکایی: -tcāta (استخر، برکه، دریاچه) (> - *čā-t Bailey, 1979: 138)؛ کردی: čāl «چاله، سوراخ»، خوانساری، čāl «چال، گود، ژرف»، گورانی: čāl, čāl «چاه» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۹۹۲/۲).

۹-۲. دپشوسن /da.pšu.ssən/ یا /da.bšu.ssən/ «زیر و رو کردن، پخش و پلا کردن»

نمونه: ونه اتاق همیشه دپشوسه. *vene otāq hamīše dapšusse*

برگردان: اتاقش همیشه نامرتب (پخش و پلا) است.

pā.šī.dan: pāš- «پاشیدن، پراکندن، افشاندن، ریختن» > ایرانی باستان: *parša- (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج۲/۶۱۰، ۶۱۱) pašanjīdan, pišanjīdan «پشنجیدن، نم زدن، آب پاشیدن، پشنگ زدن» (هورن، ۱۳۹۴: ۱۲۳)؛ از ریشه *parš- «پاشیدن، ریختن» (Cheung, 2007: 298)؛ فارسی میانه: pašinjīdan: pašinj- «پشنجیدن، ترشح کردن» (مکزی، ۱۳۹۰: ۱۲۲)؛ اوستایی: paršav- «خالداری» در paršv-anika «پیشانی خالداری» (Bartholomae, 1904: 877; Reichelt, 1911: 240)؛ سانسکریت: parṣ- «پاشیدن، افشاندن»؛ prṣant- «خالداری، رنگارنگ» (Mayerhofer, 2001: II/ 164)؛ هندواروپایی: pers- «پاشیدن، افشاندن»، از همین ریشه: هیئی: papparš- «پاشیدن، افشاندن» (Pokorny, 1959: III/ 809)؛ سکاوی: pruha «ژاله، شبنم» (> pruzā- * از ریشه parš- (Bailey, 1979: 256)؛ کردی: piržānin, piržānin: piržēn «پاشیدن، افشاندن» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج۲/۶۱۱).

۱۰-۲. شِفت /šeft/ «آدم سبک عقل، دیوانه، خل»

نمونه: اتا شِفت، اتا مله و سه. *attā šeft, attā malle vasse*

برگردان: یک دیوانه برای (به هم ریختن) یک محل کافی است.

šift «شفت، کج و ناهموار»، šēb «شیب، آشفته و مدهوش و سرگشته و بی‌خبر و متحیر و شتاب‌زده»، šēf.tan: šēb- «شیفتن، آشفته شدن، بی‌قرار شدن»، ماده ماضی: شِفت- > ایرانی باستان: *xšvaifta- (صفت مفعولی) و ماده مضارع: شیب- > ایرانی باستان: *xšvaipa- (ماده مضارع) (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج۳/۱۸۷۶، ۱۸۹۳، ۱۹۴۳) از ریشه *xšvaip/b- «تکان دادن، لرزاندن، به حرکت درآوردن، تحریک کردن، برانگیختن» (Cheung, 2007: 459)؛ هندواروپایی: *sūē(i)- «خم کردن، منحرف کردن، چرخاندن، تاب دادن» از همین ریشه: انگلیسی کهن: swīma «سرگیجه، دوران» (Pokorny, 1959: III/ 1041)؛ سُغدی: [āwištē] wyštκ «(منقلب، آشفته)» (Gharib, 1995: 13)؛ شه‌میرزادی: šöft «دیوانه»، گیلکی šaft «خل و چل»، قس: čäf «ورم، آماسیده» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج۳/۱۸۷۶-۱۸۷۴)، بختیاری: šeft «گیج، منگ» (همان، ۱۸۷۶).

۱۱-۲. کتو /ka?u/ «کبود، سیاه از کبودی، رنگ متمایل به آبی در حیوان یا هر چیز، نیلی»

نمونه: کتو آسمون امروز چنه خجیره. *ka?u āsemun amruz čanne xəjire*

برگردان: امروز چه قدر آسمان نیلی، زیباست!

ka.bōd «کبود، آبی تیره مایل به خاکستری، ازرق» > ایرانی باستان: *kapauta- «کبود» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/۲۱۲۸)؛ فارسی میانه: kabōd «کبود؛ کبوتر» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۹۵)؛ فارسی باستان: kapautaka «آبی، نیلی»؛ kāsaka hya kapautaka «سنگ لاجورد» (Kent, 1950: 178)؛ سانسکریت: kapilā- «مایل به قهوه‌ای یا خرمایی، سرخ نیم‌رنگ»، kapotaka «کبوتر رنگ، خاکستری سربی»، kapótas «خاکستری، خاکستری سربی» (Uhlenbeck, 1898-99: 43; Monier-Williams, 1960: 250, 251; Mayerhofer, 2001: I/ 301)؛ سُغدی: [kapōt] kp'wt «کبود»، [kapōtē] kp'wtk «کبود» (> فارسی باستان: kapautaka) (Gharib, 1995: 191)؛ سکایی: kavūta- «آبی، کبود، خاکستری» (> kap- «خاکستری») (Bailey, 1979: 56)؛ گورانی: kawû «کبود»؛ سیوندی: kohû «کبود» (حسن‌دوست، همان).

۱۲-۲. کف، دکتن /kaf-/ «ستاک حال از مصدر» /dakētən/ «افتادن»

نمونه: شه جلو رِئشی، تله دله کفنی. še jelu re neši, tale dele kafeni

برگردان: جلویت را نگاه نکنی، توی تله می‌افتی.

/kaf-/, /kaf-tan/ «خم شدن، افتادن» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/۲۲۱۱) > فارسی میانه: kaf- و kaftan «افتادن» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۹۶)؛ kaftan «افتادن» (Nyberg, 2003: 2/163)؛ پارتی و فارسی میانه: [kaf-] kftn, qftn : kp-, qp-, qf] «کفتن، افتادن» (Boyce, 1977: 52 ; Durkin- Meisterernst, 2004: III/ 204) از ریشه: *kap/f- «افتادن، سقوط کردن، پرت کردن» (Cheung, 2007: 234)؛ سکایی: kaśś-, kaś-, kaś-, karś- «افتادن، واقع شدن، شکست خوردن» (*kas- >) (Bailey, 1979: 56)؛ کردی: kav- : káftin, káftin «افتادن»، گورانی: káftän «افتادن»، گیلکی: káf : kätän, ba-käftän «افتادن» (حسن‌دوست: همان)، همچنین katən و katan «افتادن» (امانی، ۱۳۹۹: ۳۲۸-۳۲۹) و da-kə-tən [kət-ən] «در حرف کسی افتادن»، va-kə-tən «از پا افتادن» (همان: ۱۱۸) و kaftən «افتادن» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۲: ۹۳) و kaftan, kafidan (مرعشی، ۱۳۵۶: ۱۳۴).

۱۳-۲. گرس /gors/ «گونه‌ای از غلات، گاؤرس»

از غلات ریزدانه است که بسیاری آن را با ارزن اشتباه می‌کنند. این گیاه از غلات است و از دانه‌های آن برای خوراک پرندگان و ماکیان استفاده می‌کنند. در گذشته، افراد بی‌بضاعت با آن پلو یا نان درست کرده، می‌خوردند، زغاره (وندادی، ۱۳۹۸: ج ۴/۱۸۶۵).

نمونه: از زور وشنائی خیی دکته گرس جارِ دله.

az zur-e vešnāi xi dakete gors-e jar-e dele

برگردان: از شدت گرسنگی، خوک (گراز) به گرس زار آمد.

gā.vars «گاؤرس، ارزن» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/ ۲۳۳۸) > فارسی میانه: gāwars «گاؤرس، ارزن درشت» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۷۸)؛ مشتق است از > ایرانی باستان: *gāvarsa- [*(h)ēu̯er-ko- >]، سکایی: gausā «گاؤرس، ارزن» (Bailey, 1967: 91)؛ سُغدی: γurstānē [γwrst'ny] «ارزن، گاؤرس، جو دوسر (نوعی غله)» > *gāvarō (Gharib, 1995: 176)؛ یدغه: γavarso «گاؤرس»، کردی: gōris، گارتس، گارتیز «گاؤرس»، قُهرودی: gārs «گاؤرس»، تاکستانی: gōrse «گاؤرس»، ارمنی: gavars «گاؤرس» (> ایرانی) (همان: ج ۴/ ۲۳۳۸-۲۳۳۹).

۱۴-۲. گوال /guāl/ «جوال، کیسه بزرگ پشمی دست‌باف»

نمونه: شه درزن طاقت ره ندارنی، مردم ره گوال دوج نزن.

še darzen taqet re nedarni, mardem re guāl duj nazen

برگردان: طاقت (درد) سوزن را نداری، به مردم جوال دوز نزن.

gu.vāl «گوال، جوال»، gā.la «گاله» > *guvāla > *guvālak (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/ ۲۳۳۴، ۲۴۵۸)؛ مشتق است از فارسی باستان: *vi-barda- از ریشه: bard- «پوشاندن، در برگرفتن»؛ فارسی میانه: *guvāl (Abæṽ, 1958-1995: 522.f)؛ آشتیانی: gowla «گاله»، آسی (ایرونی): gollag «گوال» (حسن‌دوست: همان).

۱۵-۲. مییا /miyā/ «مه، ابر غلیظ همران با باران، ابر»

نمونه: دیروز آفتاب بییه، امروز میاَهه.

diruz eftāb biye, amruz miyāhe

برگردان: دیروز (هوا) آفتابی بود، امروز ابری است.

mih «مه»، mēγ «میغ»؛ ظاهراً مشتق از ایرانی باستان: *miga- «مه، میغ، ابر» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/ ۲۶۶۶، ۲۶۸۷)؛ mēγ «میغ، ابر» (هورن، ۱۳۹۴: ۳۹۳)؛ فارسی میانه: mēγ «میغ، مه» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۰۶)؛ پارتی: [mēg, mēγ] myg «ابر، میغ، مه» (Boyce, 1977: 59; Durkin-Meisterernst, 2004: III/ 235)؛ احتمالاً از ریشه: *Hmajj²- «ریختن، جاری شدن، باریدن» (Cheung, 2007: 178)؛ اوستایی: *maēγa-¹ «ابر، میغ» (Bartholomae, 1904: 1104; Reichelt, 1911: 250)؛ سانسکریت: meghā- «ابر، هوای ابری»، mih- «مه، میغ، بارش، بارندگی» (Uhlenbeck, 1898-99: 225; Monier-Williams, 1960: 818, 831)؛ Mayerhofer, 2001: II/ 374)؛ هندواروپایی: *meigh- «سوسوزن، کم سو بودن، مه‌آلود بودن» از همین

ریشه: لیتوانیایی: miglā «مه» (Pokorny, 1959: II/712)؛ سُغدی: [mēγ] myγ «ابر، میغ» (Gharib, 1995: 224)؛ سکاایی: myo, myau «طوفان»، احتمالاً از ریشه maig-: mig- «ابری بودن، مه‌آلود بودن» (Bailey, 1979: 341)؛ آشتیانی: mey «میغ، مه»، وخی: mēγ «ابر، میغ» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/ ۳۶۶، ۲۶۸۷).

۲-۱۶. وَسَنی /vasni/ «هَوو، دوزن که یک شوهر داشته باشند»

نمونه: مردی شه جوونِ زنا سر و سنی بیارده.

mardi še jevun-e zenā sar vasni biyārde

برگردان: مرد بر سر زن جوانش هَوو آورد.

am.vis.nī «اموسنی»، a.vis.na «اموسنی، هَوو»، vis.nī, vus.nī «واسنی»، vaš.nī «وسنی، هَوو» > ایرانی باستان: ham-paθnīkā- از ham- *ham- «با هم، متفق، یکی»، و paθnīkā- *paθnī- «بانو، خانم»؛ صورت مؤنث *pati «آقا» است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۱/ ۲۶۸، ۳۲۸، ۵۱۳؛ ج ۴/ ۲۸۶۱، ۲۸۶۳)؛ فارسی میانه: ham-bašn «هم‌قامت» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۸۴)؛ اوستایی: ha-paθnī- «اموسنی» (Bartholomae, 1904: 1765)؛ سانسکریت: sa-pátnī- «اموسنی» (Monier-Williams, 1960: 589; Mayerhofer, 2001: II/ 74)؛ سُغدی: [panānč] pn'nc «هَوو، پَنانچ» (Gharib, 1995: 275)؛ سمنانی: ovesnīya «وسنی»، گیلکی: ävisti (-sn- > -st-) «هَوو»، خراسانی: vasnī, osnī «وسنی»، اِسْقَرائینی: vasni، دمانندی: vasni «هَوو» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/ ۲۶۶۶، ۲۶۸۷).

۲-۱۷. یر /yər/ «پایین، این سوی»

نمونه: فردا خانه بوره یر مله.

ferdā xāne bure yər malle

برگردان: فردا می‌خواهد به محله پایین برود.

zēr «زیر» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۳/ ۱۶۱۱)؛ zēr «زیر، پایین، بخش پایین چیزی، ته» (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۴: ۲۶۲)؛ فارسی میانه: azēr «پایین، زیر» (مکنزی، ۱۳۹۰: ۴۹)؛ hacadar «زیر، پایین، زیرین» (Nyberg, hac + adar > 2003: 2/ 88). جزء اول hac > فارسی باستان: hačā «از» (Kent, 1950: 212)، جزء دوم adar > ایرانی باستان: *adari «زیر، پایین» (Horn, 1893, NPS: 582).

پارتی: [aḏar] 'dr «قید و حرف اضافه» «پایین، زیر؛ پایین، زیر»، [aḏarēn] 'dry(y)n «زیرین، پایینی»، فارسی میانه ترفانی: [ēr] 'yr («زیر، پایین») (Boyce, 1977: 8, 20; Durkin-Meisterernst, 2004: III/ 24, 81)؛ اوستایی: adāra- «زیرتر، پایین‌تر»، adairi- «زیر، پایین»، adō «قید» «زیر، پایین»

ádhara- «پایین‌تر، زیرتر»، adhamá- «پایین‌ترین، زیرترین» (Uhlenbeck, 1898-99: 6; Monier-Williams, 1960: 19, 20; Mayerhofer, 2001: I/ 66) *ndhos, *ndheri: هندواروپایی؛ *ndhos, *ndheri: «زیر، پایین»، از همین واژه: گوتی: undaro «زیر، پایین» (Pokorny 1959: III/771)؛ سُعدی: [čādar] c'ār «زیر، پایین» (*hača- > *daz > *dai > dāri) «زیر، پایین» (Gershevitch, 1961: 232; Gharib, 1995: 123)؛ سکایی: dī- «زیر، پایین» (*daz > *dai > dāri) «پست» (*adarya- >) (Bailey, 1979: 158, 159)؛ کردی: žēr «زیر، جیر»، کاشانی: žēr, jīr «زیر»، گزی: žēr «زیر»، بختیاری: zēr «زیر»، گیلکی: jir «زیر، جیر»، بلوچی: čer «زیر، پایین؛ مخفی پنهان»، بلوچی: her, er «پایین زیر» (همان: ج ۳/۱۶۱۲).

۳. تجزیه و تحلیل آوایی واژگان

۳-۱. ارمجی /arməji/ «جوجه تیغی»

درحالی‌که در گویش‌های دیگر ایرانی نو، صورت تحول‌یافته از ایرانی باستان *jajuka- (یا *jujaka) «جوجه تیغی» باقی مانده است (قس: فارسی نو جوجه تیغی/ژوزه)، اما ظاهراً در گویش‌های مازندرانی یک نوآوری در واژه‌سازی رخ داده و برای نامیدن این حیوان، با توجه به شکل ظاهری آن، صورتی توصیفی ساخته شده که از دو بخش ar- «اژه، تیغ» و -mə- «مو» (با تبدیل u به i و در نهایت ə) به همراه پایانه اسم/صفت ساز -ji- (از -či- کهن‌تر، قس: اصفهانی مصغرساز -či-) تشکیل شده است. تحوّل‌های واجی را در این واژه می‌توان به صورت زیر نشان داد:

*arra-mu-či > *aramüči > *ar(a)miči > *armeči > arməji

تبدیل č به j در -ji- احتمالاً در اثر قرار گرفتن بین دو مصوّت و طبق قاعده همگون‌سازی (assimilation) بوده است.

۳-۲. ارمون /armun/ «آرزو، افسوس»

این واژه در بسیاری از گویش‌های ایرانی نو با معانی «حسرت؛ آرزو؛ تأسف؛ اشتیاق» و از این دست دیده می‌شود. در گویش بابل، مصوّت آغازی همانند صورت باستانی (و میانه) کوتاه باقی مانده، درحالی‌که در چند گویش به مصوّت کشیده تحوّل یافته است (قس: فارسی آرمان، سیستانی ārmō، دوانی ārmun) (حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۱/۱۷۸). در هجای پایانی این واژه، تبدیل man- به mun- یک تحوّل گویشی است که احتمالاً از دوره میانه گویش‌های ایرانی آغاز شده است (مثال: mēšūn «نام جغرافیایی»، به جای mēšān در متون فارسی میانه مانوی (Durkin-Meisterernst, 2004: 236)).

۳-۳. آنبس /anbes/ («غلیظ، انبوه، پرپشت»)

صورت فارسی میانه این واژه از پیشوند اسم /صفت‌ساز ham- و بن ماضی bast از ریشه ایرانی باستان band-* («بستن») تشکیل شده است که در مجموع («متراکم، به هم پیوسته») معنی می‌دهد. در زبان‌های ایرانی نو، جزء نخست واژه با حذف صامت آغازی h (قس: فارسی نو «انبار») از فارسی میانه hambār) و تبدیل خیشومی m به n در اثر پدیده ناهمگون‌سازی (dissimilation) به an- تحول یافته است. در حالی که تحول یافته این واژه در زبان‌هایی مانند فارسی نو و گیلکی، خوشه صامت st- را حفظ کرده‌اند؛ اما در بائلی، این خوشه در اثر همگون‌سازی (assimilation) به صامت صغیری s کاهش یافته و مصوت پیش از آن به e مبدل شده است. این نوع تحول در گویش‌های دیگر مازندرانی نیز شایع است و آن را از نظر تاریخی می‌توان به صورت زیر نشان داد:

-st > -ss > -s

به‌طور کلی تحول این واژه را از دوره میانه تا گویش بائلی می‌توان به صورت زیر نمایش داد:

*hambast > *anbast > *anbass > anbes

۳-۴. بتجین /batejijən/ («تاختن، دویدن»)

بخش آغازی این مصدر، پیشوند فعلی نمود تام ba- (صورت دیگر be-) در گویش‌های خزری است (نک. لکوی، ۱۳۸۳: ۵۰۴) و با پیشوند فعلی فارسی میانه bē- مرتبط است. ماده فعلی آن قابل مقایسه با مصدر ماضی جعلی در فارسی میانه به صورت tāzīdan (در کنار tāxtan) است که در بابلی به صورت tejiy- تحول یافته است. همان گونه که مشاهده می‌شود؛ در بائلی، ماده ماضی جعلی با افزونه -iy- ساخته شده که با tīd- فارسی میانه قابل مقایسه است. این تحول را می‌توان بدین صورت در نظر گرفت:

-īd > *-iḍ > -iy

در بائلی و به‌طور کلی در گویش‌های مازندرانی، واج z از č باستانی تحول یافته، در حالی که در فارسی میانه (نیز فارسی نو) č باستانی به z تبدیل شده است. با قیاس افزونه مصدرساز فارسی میانه (-an) می‌توان گفت که در اینجا -ən همان نشانه مصدرساز در بائلی است که مصوت a به ə تبدیل شده است. به‌طور کلی، تحول واژه از گونه‌ای از گویش‌های دوره میانه به بائلی به صورت زیر مفروض است:

*bē-tāč-īd-an > *ba-tej-iḍ-en > batejijən

۳-۵. پنیک /pennik/ («نیشگون»)

در قیاس با واژه‌های دیگر ایرانی نو مانند penjir در زرقانی و pik در یزدی به همان معنی، ریشه این واژه را می‌توان از صورت خیشومی شده ایرانی باستان *paič در نظر گرفت. شاید صورت کهن‌تر آن در

مازندرانی به شکل *penjik* بوده که در اثر همگون‌سازی واج z در مجاورت واج خیشومی n، به صورت مشدد nn تحول یافته است. این تحول را می‌توان به صورت زیر مفروض دانست:

*pai(n)čika- > *pēnjik > *pen(j/d)ik > pennik

۳-۶. تیسّا /tisā/ («تهی؛ تنها؛ برهنه»)

درحالی‌که در فارسی میانه و فارسی نو، به ترتیب دو واژه tuhīg و tuhi («تهی») از شکل باستانی *tuθī-ka- تحول یافته‌اند و با داشتن واج h تحول یافته از *t باستانی، به روشنی تأثیر ایرانی جنوب غربی را نشان می‌دهند؛ اما در بائلی tisā با داشتن s از *s تأثیر از ایرانی باستان را نشان می‌دهد که با اوستایی tusa- قابل قیاس است.

تحول u کهن‌تر به i نیز در گویش‌های مازندرانی و برخی گویش‌های دیگر ایرانی رایج است. احتمالاً کشیدگی مصوّت پایانی، گویشی است و توجیه اشتقاقی ندارد. اگرچه ممکن است به علت کشش جبرانی نیز باشد. در مجموع تحول تاریخی این واژه را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

*tusa-ka- > *tūsa(k) > *tisā > tisā

۳-۷. جول /jul/ («ژرف، عمیق، گود»)

واج باستانی آغازی *z در بسیاری از گویش‌های ایرانی از جمله بلوچی و بردسیری حفظ شده است و این نوع محافظه‌کاری در گویش‌های خزری نیز دیده می‌شود. نکته قابل توجه دیگر، تبدیل سایشی لبی و دندانی کهن *f به h است که در واژه‌های دیگر بائلی و در برخی گویش‌های ایرانی نو دیده می‌شود و قابل قیاس است با تبدیل *kaufa- («کوه») یا *kafra- («بُزغاله») در فارسی باستان به «کوه» فارسی نو و «کهره» در گویش‌های جنوبی ایران. تحول این واژه بائلی را از دوره باستان می‌توان به صورت زیر مفروض دانست:

*gufra- > *jufra- > *juhr > *juhl > *jül > jul

۳-۸. چلو /čelu/ («چاه»)

این واژه قابل قیاس با «چال» و «چاله» در فارسی است و از دید تاریخی با اوستایی čāt- («چاه») و سُغدی čāt مرتبط است. از دید ریشه‌شناختی، نظریات مختلفی برای آن ارائه شده (نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۲/ ۹۹۵-۹۹۶)، اما به‌طور کلی، تا به حال وجه اشتقاقی هندوایرانی مطمئنی برای آن یافت نشده است. باین‌حال، لوبوتسکی در مقاله اخیر خود عنوان کرده است که این واژه به احتمال زیاد از زبان باستانی پیش-آریایی حوزه بلخ-مرو (BMAC) وام‌گیری شده است (Lubotsky, 2020: 8).

نکته قابل توجه در تحول واجی این واژه تبدیل *t باستانی (یا صورت سایشی دندانی آن θ یا δ) به واج ایرانی نو l است. این تحول بیشتر در زبان‌های ایرانی شرقی رخ داده است و به‌عنوان مثال در helmand (قس: اوستایی -haētumant) دیده می‌شود. اما احتمالاً این تحول در زبان‌های ایرانی نو غربی هم به صورت محدود اتفاق افتاده است؛ برای مثال در واژه «لینگ» فارسی، از صورت بازسازی شده فارسی باستان -dānga* (با واج سایشی دندانی واک‌دار δ) مرتبط با اوستایی -zanga «پا، قوزک پا»، نیز دیده می‌شود؛ بنابراین این گونه تحول واجی در گویش‌های مازندرانی نیز اتفاق افتاده است.

۳-۹. دپشوسن /dapšussen/ «زیر و رو کردن، پخش و پلا کردن»

این مصدر بابل‌لی را می‌توان به پیشوند فعلی -da، ماده فعلی -pšuss و علامت مصدری -en تفکیک نمود. پیشوند فعلی مورد بررسی را احتمالاً باید در دسته پیشوندهای فعلی تام در گویش‌های خزری از جمله -ba/e و -hā به حساب آورد. از آنجا که کاربرد حروف اضافه به‌عنوان پیشوند فعلی از دوره زبان‌های ایرانی میانه رواج داشته، بنابراین شاید -da/e صورت کوتاه شده‌ای از dar باشد که خود از شکل کهن‌تر andar گرفته شده است.

ریشه این فعل از ایرانی باستان *parš گرفته شده است (با ادغام واج‌های r و š، و تبدیل به š) که در مرحله میانه گویش ماده فعلی ماضی جعلی از بن مضارع ساخته شده است. بدین صورت که با اضافه کردن افزونه ماضی جعلی -ist- به بن مضارع paš، بن ماضی -pašist* ساخته شده و سپس مصوت i در میان دو صغیری کامی به u تبدیل شده است و مصوت ریشه‌ای کوتاه یا حذف شده و در نهایت تحول خوشه st به ss که در بابل‌لی معمول است اتفاق افتاده است. تحول این فعل را می‌توان به این صورت فرض نمود:

*dar-pašist-an > *da-pašist-en > *dapšusten > dapšussen

۳-۱۰. شفت /šeft/ «آدم سبک عقل، دیوانه، خل»

این واژه از صورت ایرانی باستان -xšvaifta* («آشفته، به هم ریخته») از ریشه *xšvaip/b «لرزیدن، تکان خوردن» مشتق شده است. در زبان‌های ایرانی، خوشه صامت xš در گذار از دوره باستان به میانه و نو به صغیری š کاهش می‌یابد. مصوت مرکب *ai باستان نیز ابتدا در زبان‌های میانه به مصوت کشیده ē (یای مجهول) بدل شده است. در این واژه، مصوت ē کشیدگی خود را از دست داده و به e تحوّل یافته است. مجموع این تحولات را از دوره باستان می‌توان به این صورت نشان داد:

*xšvaifta- > *xšaifta- > *šēft > šeft

تحول معنایی این واژه را نیز می‌توان به صورت زیر در نظر گرفت:

آشفته < آشفته فکر < شیدا < احمق، نادان

۱۱-۳. کتو /kaʔu/ «کبود، سیاه از کبودی، رنگ متمایل به آبی در حیوان یا هر چیز، نیلی»

صورت کهن‌تر این واژه از میانه kabōd (از ایرانی باستان -kapauta*) است که طی تحولات واجی صامت پایانی آن افتاده و صامت لبی میانی b در اثر نرم‌شدگی (lenition) ابتدا به سایشی دندانی f و سپس به h تبدیل شده است. این مرحله را می‌توان در گویش‌هایی مانند سیوندی (در واژه kohu) مشاهده نمود. در مرحله بعدی در بابل، چاکنایی سایشی h به واج انسدادی واک‌دار ʔ بدل گشته که ممکن به سبب قرارگرفتن بین دو مصوت a و u و برای سهولت تلفظ اتفاق افتاده باشد.

*kapauta > *kabōd > *kafu > *kahu > kaʔu

از نظر پیشینه باستانی، به احتمال زیاد، این واژه از جمله واژه‌های هندوایرانی است که ریشه هندواروپایی ندارد و از زبان‌های باستانی بلخی - مروی (BMAC) وام‌گیری شده است (نک. Lubotsky, 2020:9).

۱۲-۳. کف، دکتن /kaf-/ «ستاک حال از مصدر» /daketən/ «افتادن»

این بن فعلی با صورت‌های فعلی فارسی میانه kaf-, kaftan قابل قیاس است و از نظر شکل ظاهری با واژگان مرتبط گیلکی و صورت‌های موجود در ایرانی شمال غربی از جمله گویش‌های کردی مطابقت می‌کند. در حالت مصدری، افزونه -da به بن ماضی فعل، پیوند خورده است و همان گونه که در واژه dapšussen دیده می‌شود، این افزونه (مانند -ba و -hā) احتمالاً نشانگر حالت تام در گویش‌های مازندرانی است.

۱۳-۳. گرس /gors/ «گونه‌ای از غلات، گاؤرس»

در فارسی میانه، واژه gāwars «ارزن» معادلی کهن‌تر برای بابلی gors است که از ایرانی باستان *gāwarsa- تحول یافته‌اند. جزء نخست واژه با ایرانی باستان *gav- «گاو» مرتبط نیست. تحولات واجی از دوره میانه را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

*gāwars > *gōwars > *gōrs > gors

این واژه بابل‌ی در میان گویش‌های مازندرانی، شکل کهن‌تری را حفظ کرده است (قس: طبری gors، مازندرانی gurs, gures). (نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/۲۳۳۹).

۳-۱۴. گوال /guāl/ «جوال»

باتوجه به صورت‌های کهن‌تر این واژه در زبان‌های ایرانی، سه نوع تحول واجی در واژه بائلی دیده می‌شود. یکی تبدیل *vi- به gu- که از تحولات معمول در گویش‌های ایرانی است، دیگری تبدیل صامت *b باستانی به w و سپس مصوتی شدن (= u)، و در آخر تحوّل خوشه rd به I که در گویش‌های ایرانی بسیار معمول است. در مجموع، تحولات واجی این واژه از دوره باستان تا بائلی را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

OIr. *vi-barda- > *guward > *gwāl > guāl

۳-۱۵. مییا /miyā/ «مه، ابر غلیظ همران با باران، ابر»

تحول این واژه را می‌توان به صورت زیر در نظر گرفت:

*maēYa-ka- > *mēYag > *mēyag > miyā

در طی تحولات واجی، همان‌طور که دیده می‌شود، واج باستانی سایشی Ya میان دو مصوّت به y تبدیل گردیده و مصوّت کشیده ē به i بدل گشته است. احتمالاً کشیدگی مصوّت پایانی به سبب کشش جبرانی در اثر حذف صامت پایانی بوده است.

۳-۱۶. وسنی /vasni/ «هَوو، دوزن که یک شوهر داشته باشند»

وجود s در vasni نشان‌دهنده تأثیرگرفتن گویش‌های مازندرانی از گویش‌های باستانی شمال ایران است که خود از واژه باستانی *(ham)paθnīkā تحول یافته‌اند؛ درحالی‌که در گویش‌های جنوب غربی باید انتظار تحوّل از صورت *pašnīkā را داشته باشیم. همین شکل اخیر را می‌توان در فارسی نو به صورت وشنی (در کنار وسنی) یافت.

این اسم، از واژه‌های کهن هندواروپایی است که تقریباً در فارسی منسوخ شده است؛ اما در گویش بائلی به کار می‌رود. صورت هندواروپایی آن، *potniH است که خود حالت مؤنث از *póti «نیرو داشتن، صاحب‌بودن» مشتق شده است و در اوستا به صورت -paiti (رئیس، صاحب، شوهر) نیز دیده می‌شود (Pokorny, 1959: III/ 842).

*paθnīkā- > *pašnīk > *vasnī > vasni

۳-۱۷. یر /yər/ «پایین، این سوی»

با مقایسه این قید در بائلی با صورت فارسی میانه azēr، فارسی میانه ترفانی ēr و پارتی adār (قس: اوستایی adāra-) دیده می‌شود که در اینجا واژه بائلی، بیشتر به پارتی و زبان‌های شرقی نزدیک است. تحول این واژه را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

*aḏar > *ayar > *ayər > yər

۴. نتیجه‌گیری

بررسی ریشه‌شناختی و تجزیه و تحلیل آوایی واژگان بررسی شده در این مقاله نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌ها در گویش بائلی بدون دگرگونی و یا با دگرگونی اندکی از زبان‌های فارسی میانه تا امروز باقی مانده‌اند و حتی برخی با دگرگونی اندک، بازمانده زبان‌های کهن‌تر، مانند اوستایی و سانسکریت هستند؛ همانند واژه «تیسا» /tisā/ «تهی؛ تنها؛ برهنه» که در زبان اوستایی به صورت tusa- و در سانسکریت به صورت tucchyā- به معنی «تهی، خالی» است. واژه «آرمون» / armun / در گویش بائلی به معنی «آرزو، افسوس» است و مصوّت آغازی در آن همانند صورت باستانی (و میانه) کوتاه باقی مانده و در هجای پایانی این واژه شاهد یک تحوّل گویشی؛ یعنی تبدیل man- به mun- هستیم که احتمالاً از دوره میانه گویش‌های ایرانی آغاز شده است.

ویژگی‌های آوایی - تاریخی گویش بائلی بیانگر دگرگونی‌های بازمانده دوره باستان است؛ مانند واج باستانی آغازی *z* در «جول» /jul/ «ژرف، عمیق، گود» که در بسیاری از گویش‌های ایرانی همچون بلوچی و بردسیری حفظ شده است.

در واژه‌های همانند «آرمجی» /arməji/ «جوجه‌تیغی» با یک ساخت وصفی نوآورانه در واژه‌سازی روبرو می‌شویم. با توجه به شکل ظاهری این حیوان، صورتی توصیفی از دو بخش ar- «اژه، تیغ» و -mə «مو» به همراه پایانه اسم/صفت ساز -zi ساخته شده است.

اگرچه در فارسی نو و برخی دیگر از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، پیشوند فعلی از مصدرها حذف شده است؛ اما در زبان و گویش‌های مازندرانی همچنان این پیشوندها وجود دارند؛ مانند مصدر «بتجین» /batejiyən/ «تاختن، دویدن» که می‌توان پیشوند فعلی ba- را با پیشوند فعلی فارسی میانه bē- مرتبط دانست و مصدر «دپشوسن» /dapšussen/ «زیر و رو کردن، پخش و پلا کردن» که شاید پیشوند da- صورت کوتاه‌شده‌ای از dar باشد که خود از شکل کهن‌تر andar گرفته شده است.

گاهی شاهد شباهت نزدیک و یا هم‌ریشه بودن برخی از این واژگان با زبان‌های سکایی، سغدی و نیز هندواروپایی هستیم که این نشان از قدمت و اصالت و محافظه‌کاری زبان مازندرانی و گویش بائلی دارد؛ مانند: واژه «مییا» /miyā/ در گویش بائلی به معنی «مه، ابر غلیظ همان با باران، ابر» که در زبان سکایی (ختنی) به صورت myo, myau «طوفان» و احتمالاً از ریشه mig-: maig- «بری بودن، مه‌آلود بودن» است.

بررسی تطبیقی این واژگان، نشان‌دهنده اشتراک و همانندی‌های بسیار از نظر آوایی، واجی و معنایی میان گویش‌های ایرانی، به‌ویژه گویش‌های شمال غربی است؛ مانند واژه «وسنی» /vasni/ «هوو، دو زن که یک

شوهر داشته باشند» که برابر آن در گویش‌های سمنانی: *ovesnīya* («وسنی»)، خراسانی: *vasnī, osnī* («وسنی») و دماوندی: *vasni* («هو») است.

منابع

- ۱- آراتو، آتونوی. (۱۳۷۳). درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی (ایتمولوژی)، تهران: ققنوس.
- ۳- اکبرپور، جعفر. (۱۳۹۴). گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۴- امانی، عفت. (۱۳۹۹). گنجینه گویش‌های ایرانی (استان گیلان ۱)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۵- بلومفیلد، لئونارد. (۱۳۷۹). زبان، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۶- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۰). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۷- سرتیپ‌پور، جهانگیر. (۱۳۷۲). ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان، رشت: گیلکان.
- ۸- طاهری، اسفندیار. (۱۳۹۱). «ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ۱(۱)، ۱۱۱-۱۳۷.
- ۹- فتحی بروجنی، شهبلا. (۱۳۹۲). گویش میمه‌ای، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۰- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۱- کولایان، درویش علی. (۱۳۸۷). مازندرانی و سنسکریت کلاسیک، تهران: چشمه.
- ۱۲- کیا، صادق. (۱۳۲۷). واژه‌نامه طبری، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۳- لکوک، پیر دو. (۱۳۸۳). «گویش‌های حاشیه دریای خزر و گویش‌های شمال غرب ایران»، راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد ۲. ویراستار: رودیگر اشمیت، ترجمه حسن رضایی‌باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس، صص ۴۸۹-۵۱۶.

- ۱۴- محمدی، میثم و اسماعیل پور مطلق، ابوالقاسم. (۱۳۹۷). بررسی ریشه‌شناختی چند واژه تبری، شکوه باستانی ایران، برگزیده مقالات نخستین همایش دوسالانه فرهنگ و زبان‌های باستانی، تهران: سازمان اسناد کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، صص ۱۳۹-۱۵۳.
- ۱۵- مرعشی، احمد (۱۳۵۶). فرهنگ لغات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ۱۶- مرکز آمار ایران. سالنامه آماری استان مازندران، (۱۳۹۸). سامانه سالنامه آماری.
- ۱۷- مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۹۰). فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۸- مهدی پور عمرانی، روح‌الله. (۱۳۸۲). «بررسی چند واژه پهلوی باستان در زبان مازندرانی»، مجله دانش و مردم، ۴(۸-۹)، ۵۱۴-۵۱۱.
- ۱۹- نصری اشرفی، جهانگیر. (۱۳۳۶). فرهنگ واژگان تبری، تهران: احیاء کتاب.
- ۲۰- وندادی، حسین. (۱۳۹۸). فرهنگ واژگان مازندرانی و نداد، ساری: هاوژین.
- ۲۱- هورن، پل و هوبشمان، هنریش. (۱۳۹۴). فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، اصفهان: مهرافروز.
- 22- Abæv, V.I. (1958-1995). *Istoriko-etimologicheskii solvar, Osetinskogo Yazyka, I-V Moskva-Leningrad.*
- 23- Bailey, H. W. (1967). *Dictionary of Khotan Saka.* Great Britain: Cambridge University Press.
- 24- Bartholomae, Christian. (1904). *Altiranisches Wörterbuch.* Strassburg: Verlag Von Karl J. Trübner.
- 25- Boyce, Mary. (1977). *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian.* Acta Iranica 9a. Leiden: E. J. Brill.
- 26- Cheung, Johnny. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb.* Lieden. Boston: Brill.
- 27- Durkin-Meisterernst, Desmond. (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian.* Belgium, Turnhout: Brepols.
- 28- Gershevitch, Ilya. (1961). *A Grammar of Manichean Sogdian.* Oxford: Basil Blackwell.
- 29- Gharib, BadrolZaman. (1995). *Sogdian Dictionary (Sogdian- Persian- English).* Tehran: Farhang.
- 30- Henning, Walter Bruno. (1939). "Sogdian Loan-Words in New Persian". University of London: *Bulletin of the School of Oriental Studies*, Vol. 10, No. 1. 93-106.
- 31- Horn, Paul. (1893). *Grundriss der Neupersischen Etymologie.* Strassburg: Verlag Von Karl J. Trübner.
- 32- ----- (1893). *Neupersisches. Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung auf dem Gebiete der Indogermanischen Sprachen*, 32. Bd., 3:4. 572-589.

- 33- Hübschmann, Heinrich. (1895). *Persische Studien*. Strassburg: Verlag Von Karl J. Trübner.
- 34- Kellens, Jean. (1995). *Liste du Vebre Avestique*. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- 35- Kent, Ronald G. (1950). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven: American Oriental Society.
- 36- Kipfer, Barbara Ann. (1984). *Work Book of Lexicography*. Exeter: A. Wheaton & co. ltd.
- 37- Lubotsky, Alexander. (2020). What language was spoken by the people of the Bactria-Margiana Archaeological Complex? In *At the Shores of the Sky*. Leiden: Brill, pp. 5-11.
- 38- Martirosyan, Hrach K. (2008). *Etymological Dictionary of the Armenian Inherited Lexicon*. Leiden: Brill.
- 39-Mayrhofer, Manfred. (2001). *Etymologists Wörterbuch des Altindoarischen*, B. I, II, III. Heidelberg: Universitätsverlag C. Winter.
- 40- Monier-Williams, Monier. (1960). *A Sanskrit-English Dictionary*. London, Amen House: Oxford University Press.
- 41- Morgensterne, Georg. (2003). *A New Etymological Vocabulary of Pashto* Wiesbaden.
- 42- Nyberg, Henrik Samuel. (2003). *A Manual of Pahlavi*, Vol. 2, Tehran: Asatir.
- 43- Pokorny, Julius. (۱۹۵۹). *Indogermanisches Etymologischesv Wörterbuch*. 3 Vols. Bern-Stuttgart: Francke.
- 44- Reichelt, Hans. (1911). *Avesta Reader: Text, Notes, Glossary and Index*. Strassburg: Verlag Von Karl J. Trübner.
- 45-Uhlenbeck, C. C. (1898-1899). *Kurzgefasstes Etymologisches Wörterbuch der Altindischen Sprache*. Amesterdam: Johannes Müller.

منابع شفاهی

- رمضان یدالله پور؛ سال تولد: ۱۳۰۹؛ میزان سواد: سواد قرآنی؛ شغل: کشاورز؛ محل تولد: روستای رمنت؛ محل زندگی: روستای رمنت
- سیده ربابه گلریز؛ سال تولد: ۱۳۱۹؛ میزان سواد: بی سواد؛ شغل: خانه‌دار؛ محل تولد: روستای هریکنده؛ محل زندگی: روستای رمنت
- سیده مشتری هاشمی؛ سال تولد: ۱۳۱۲؛ میزان سواد: بی سواد؛ شغل: خانه‌دار؛ محل تولد: روستای هریکنده؛ محل زندگی: روستای هریکنده
- مهدی یدالله پور؛ سال تولد: ۱۳۰۳؛ میزان سواد: بی سواد؛ شغل: کشاورز؛ محل تولد: روستای رمنت؛ محل زندگی: روستای رمنت

تحليل معنایی برخی افعال لری ممسنی بر مبنای رویکرد معنای‌شناسی

قالب‌بنیاد (ص ۱۲۳-۱۴۹)

مریم محمدی^۱، آمنه زارع (نویسنده مسئول)^۲، محمدحسین شرف‌زاده^۳، اسماعیل جدیدی^۴

 20.1001.1.2345217.1401.12.2.6.8

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۲

چکیده

معناشناسی قالبی را اولین بار چارلز فیلمور (۱۹۸۲ م.) مطرح کرد. این نظریه مدعی است که معانی واژه‌ها، در نظامی از دانش جای دارد که ریشه آن در تجربه اجتماعی و فرهنگی بشر واقع شده است. اصطلاح قالب به‌مثابه شیوه‌ای جهت تحلیل‌های معنایی زبان طبیعی است. «افعال» به‌عنوان مهم‌ترین سازه‌های زبانی در بیشتر حالات یک رویداد حضور دارند و نقش مهمی در تغییر معنایی بر عهده گرفته‌اند. هدف از این پژوهش، ارزیابی میزان کارایی این نظریه در گونه لری ممسنی و ارائه قالب‌های معنایی برخی افعال در این گونه است. در این پژوهش، ۳۲ فعل از میان ۳۳۶ فعل جمع‌آوری‌شده در لری ممسنی، با روش توصیفی - تحلیلی بررسی شده است. با ارائه قالب‌های معنایی این افعال، یافته‌ها حاکی از آن‌اند که میان قالب‌های معنایی این افعال با قالب‌های معنایی افعال متناظر آن در زبان فارسی معیار، تفاوت فاحشی وجود دارد. تصور بر آن است که ریشه این تمایزات، از تجربیات نهفته فردی و اجتماعی جوامع نشئت می‌گیرند. این افعال، در محدوده کاربردشان، از خوانش‌های معنایی بیشتری در مقایسه با فارسی معیار برخوردارند و بر مفاهیم بیشتری دلالت می‌کنند؛ به‌عبارت‌دیگر، معنای این افعال در زبان فارسی معیار، در گذر زمان دچار تحوّل معنایی شده و از مؤلفه‌های معنایی‌شان کاسته شده است.

^۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت، ایران
مرودشت، ایران

Email: nfs89k@gmail.com

^۲. استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت، ایران

Email: a86.zare@yahoo.com

^۳. استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت، ایران

Email :h.sharafzadeh@gmail.com

^۴. استادیار گروه زبان‌های خارجی، دانشکده علوم انسانی، واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت، ایران

Email :esmaeil.jadidi@yahoo.com



۱۲۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۲، پیاپی ۳۶، تابستان ۱۴۰۱

کلمات کلیدی: فارسی معیار، فیلمور، قالب‌های معنایی، گونه لری ممسنی، معناشناسی قالبی.

۱. مقدمه

شهرستان ممسنی را «شولستان» نیز خوانده‌اند که منظور، همان سرزمین قوم «شول» است، البته قبل از این، نام ممسنی «انبوران» بوده است. به دلیل موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوای خوب این منطقه قوم شول که بیشتر دامدار بودند، این منطقه را به‌عنوان محل سکونت خویش برگزیدند. اکثریت مردم ممسنی لر هستند و به گونه لری ممسنی تکلم می‌کنند اما مردم ساکن بخش ماهور میلانی اغلب به زبان ترکی قشقایی صحبت می‌کنند (نک. رضایی، ۱۳۸۸). لری ممسنی یکی از گونه‌های غربی ایران است که باستانی بودن آن به زمان ساسانیان می‌رسد (نک. اقتداری، ۱۳۵۹). این شهرستان با مرکزیت شهر نورآباد با جمعیتی بالغ بر ۱۴۱۰۰۰ نفر، با وسعت ۵۴۳۸ کیلومتر مربع از شمال به سپیدان و کهگیلویه و بویراحمد، از غرب به بوشهر، از جنوب به کازرون و بوشهر و از شرق به شیراز و سپیدان محدود می‌شود. زبان‌های ایرانی یکی از منابع مهم جهت شناسایی ایران باستان هستند، با استناد به اسامی موجود در این زبان‌ها (اسامی خاص و مکان) می‌توان گوشه‌هایی از تاریخ ایران را شناخت. لری، سرشار از واژه‌های اوستایی و پهلوی است که خود شاهدی بر اصالت و ایرانی‌الاصل بودن این قوم است. به لحاظ پوشش نیز، پوشش زنان لر به زنان ساسانی مشابه است. شاید موقعیت جغرافیایی و کوهستانی آن، یکی از دلایل عمده بکر بودن این گونه است.

لری یکی از گونه‌هایی است که در مقایسه با زبان فارسی معیار و دیگر گویش‌های ایرانی، کمترین میزان تأثیر را از زبان‌های ترکی و عربی پذیرفته است. شاید به دلیل این که «انبوران» به «تیسفون» مرکز پهلوی قدیم، نزدیک بوده، نزدیک‌ترین گونه به زبان پهلوی است. زبان فارسی امروزی و گونه لری از زبان پهلوی (پارسیک) مشتق شده‌اند؛ اما هرکدام تکامل جداگانه‌ای داشته‌اند. ریشه اولیه آن‌ها زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) است. زبان پهلوی دوره اشکانی را «پارتی» یا «پهلوانیک» نامیده‌اند. برخی معتقدند کاربرد برچسب زبان پهلوی برای زبان فارسی میانه نادرست است (نک. رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۱). البته تحقیقات نشان داده‌اند که بیشتر گویش‌های ایرانی، با زبان پهلوی قرابت و نزدیکی دارند و این امر تنها مختص گونه لری نیست، همچنین شرایط اقلیمی بر عدم تأثیرپذیری گونه لری ممسنی از زبان‌های دیگر مؤثر بوده است. این امر مسلم است که زبان فارسی در مقایسه با لری، دستخوش تحولات عمده‌ای در حوزه‌های مختلف واج‌شناسی، ساخت‌واژه، معنی‌شناسی و نحو زبانی شده است. برخی واژه‌های موجود در گونه لری ممسنی وجود دارند که از مؤلفه‌های معنایی بیشتری در مقایسه با آن واژه موجود در زبان فارسی معیار برخوردارند که بدان خلأ واژگانی می‌گوییم. گرچه معادلی دقیق برای آن‌ها نمی‌توان یافت؛ اما معادل‌یابی معمولاً به‌صورت توصیفی انجام می‌شود و واژه ساده همراه با عبارات توصیفی به کار می‌روند؛ یعنی مؤلفه‌های معنایی که در گونه لری ممسنی وجود دارند، با آن واژه موجود در زبان فارسی معیار همراه می‌شوند. در این پژوهش بر آنیم که دریابیم چه مقوله‌هایی از تجربه توسط اعضای

جامعه زبانی گونه ممسنی (به واسطه گزینش‌های زبانی که هنگام صحبت کردن انجام می‌دهند) کدگذاری می‌شود و با ارائه قالب‌های معنایی فیلمور^۱ تفاوت‌های معنایی برخی افعال رایج در گونه لری ممسنی را با زبان فارسی معیار نشان دهیم. هدف نگارندگان این پژوهش، جلوگیری از فراموش شدن این افعال که خاص این گونه هستند و همچنین نمایش مؤلفه‌های معنایی این افعال که در گذر زمان دستخوش تحول شده‌اند، است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متنوعی در باب نظریه قالبی فیلمور انجام شده است. از این رو به بررسی مختصر هر کدام خواهیم پرداخت.

لارسن^۲ (۱۹۸۴: ۱۵۳) معتقد است از آنجاکه میان واژگان دو زبان یا دو گویش با هم همخوانی و مطابقت برقرار نیست؛ برای ترجمه و معادل واژگان و انتقال مفاهیم زبان مبدأ به زبان مقصد، گویشوران با مشکلاتی مواجه هستند و به راحتی به معادل‌های لغوی^۳ واژگان دسترسی ندارند. این عدم دسترسی به این دلیل است که ساختار واژگان و مؤلفه‌های معنایی زبانی با زبان دیگر و حتی گویشی با گویش دیگر متفاوت است و از طرفی مفاهیم فرهنگی - اجتماعی در فرهنگ هر کدام از زبان‌ها یا گویش‌ها خاص همان زبان و گویش هستند و زبان مبدأ با مفاهیم و واژگان و مؤلفه‌های معنایی زبان مقصد متفاوت است.

موسوی و همکاران (۱۳۹۴: ۲۱۹-۲۳۴) در مقاله بررسی واژه «دیدن» بر اساس معناشناسی قالبی، واژه «دیدن» را بر اساس معناشناسی قالبی بررسی کرده‌اند. در این مقاله به تفاوت معنایی ظریف بین واژگان هم‌معنا نیز اشاره شده است. همچنین الگویی از ارتباط معنایی فعل «دیدن» و سایر افعال هم‌معنا مانند «مشاهده کردن»، «نگاه کردن»، «تماشا کردن» را به دست داده‌اند.

دهقان و کرمی (۱۳۹۸: ۲۱-۴۳) در پژوهشی با عنوان بررسی چندمعنایی فعل «شکستن» بر اساس انگاره معناشناسی قالبی، معنی شکستن را دارای ۴۰ قالب معنایی می‌دانند که معنای «ضربه و ترک» به عنوان معنای سرنمون و دیگر معانی نیز در ۷ خوشه معنایی به عنوان معانی حاشیه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند.

¹ Charles Fillmore

² Larson

³ lexical equivalents

حسابی (۱۳۹۴: ۱-۲۶) در مقاله‌ای تحت عنوان قالب‌های معنایی «خوردن» از منظر معناشناسی قالبی، ۲۶ قالب معنایی برای فعل «خوردن» در چارچوب معناشناسی قالبی ارائه کرده است، وی همچنین چگونگی شکل‌گیری برخی از باهم‌آیی‌های متقابل «خوردن» را تبیین کرده است. ایمانی و متولیان (۱۳۹۹: ۱-۱۱) در مقاله بررسی قالب‌های معنایی و روش‌های بیان جهت در فعل‌های حرکتی فارسی («آمدن و رفتن») با تمرکز بر دو جهت بالا و پایین سعی داشته‌اند تا قالب‌های معنایی ساخته شده از این دو مسیر را در دو زبان فارسی و انگلیسی مقایسه کنند. درنهایت، به این نتیجه رسیده‌اند که باید برای کاربست نظریه قالبی تفاوت‌های زبانی را الزاماً در نظر گرفت. رحمتی‌نژاد و همکاران (۱۳۹۸: ۵۵-۸۹) در مقاله‌ای با عنوان تحلیل معنایی فعل «گفتن» در چارچوب معناشناسی قالبی: یک بررسی پیکره‌بنیاد ۴۴ حوزه و قالب معنایی از فعل «گفتن» را شناسایی می‌کنند و افزون بر این «انگاره شعاعی» آن را نیز ترسیم می‌کنند.

کشاورزی و همکاران (۱۳۹۷: ۸۵-۱۰۰) در مقاله خود به بررسی و ریشه‌یابی واژگان و اصطلاحات کم‌کاربرد دامداری در گویش لری دشت‌روم پرداخته‌اند و از نظر آن‌ها برخی از واژگان این گویش دارای پیوند مستقیم‌تر با زبان پارسی باستان و اساطیر کهن ایرانی است.

در باب عدم معادل‌یابی دقیق، یعقوبی (۱۳۹۷: ۱۰۱-۱۲۶) در مقاله بررسی خلأ واژگانی زبان فارسی معیار در مقایسه با برخی افعال مرکب و عبارات فعلی گویش موسیرزی، به میزان خلأ واژگانی یا تصادفی زبان فارسی در مقایسه با گویش موسیرزی پرداخته است. وی در این مقاله پیشنهاد داده است زبان فارسی معیار می‌تواند با بهره‌گیری از واژگان گویش‌های مختلف که در فارسی، خلأ واژگانی است بر غنای خود بیفزاید.

در باب گونه لری ممسنی، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. پژوهش حاضر می‌تواند نقطه قابل‌توجهی باشد که علاوه بر شناسایی قالب‌های فعلی فیلمور در گویش لری ممسنی، توجه بیشتری را معطوف گونه لری ممسنی کند.

۱-۲. مبانی نظری

اصطلاح معناشناسی قالبی^۱ به رویکردهای متفاوتی پیرامون توصیف نظام‌مند معنای زبان‌های طبیعی اشاره دارد. چارلز فیلمور (۱۹۷۷: ۶۳-۲۱۱) ادعا داشته که معنا دارای ساختار درونی است و معنا از طریق ارتباطش با یک صحنه یا قالب پیش‌زمینه تعیین می‌شود. معناشناسی قالبی، برنامه‌ای تحقیقی در معنی‌شناسی تجربی است که بر تسلسل و پیوستگی میان زبان و تجربه تأکید دارد و چارچوبی جهت نمایش نتایج آن ارائه می‌کند. یک قالب، نظامی از مفاهیم مرتبط با یکدیگر است که برای درک هر

^۱ Frame Semantics

مفهومی ضروری است؛ یعنی برای درک آن مفهوم باید کل نظام را درک کنیم. در معناشناسی قالبی، یک واژه مقوله‌ای در تجربه را بازنمایی می‌کند. حداقل پیشینه تاریخی از معناشناسی قالبی وجود دارد: اولین پیشینه نحو و معنی‌شناسی زبانی به‌ویژه دستور حالت فیلمور و دوّمین پیشینه شامل هوش مصنوعی (AI^۱) و مفهوم قالب است که مینسکی^۲ (۱۹۷۵: ۲۷۷-۲۱۱) معرفی کرده است (قالب حالت در دستور حالت فیلمور، برای توصیف صحنه‌ای انتزاعی کوچکی جهت تعیین شرکت‌کنندگان آن صحنه استفاده شده است، بنابراین موضوع‌های فعل و جملات آن صحنه را توصیف می‌کند). ریشه تاریخی دیگر معناشناسی قالبی، مرتبط با مفهوم نظام‌های قالب بنیاد از بازنمایی دانش در هوش مصنوعی است و رویکردی ساختاری پیرامون بازنمایی دانش است که اطلاعاتی را راجع به اثرها و رخدادهای خاص گردآوری می‌کند و این اطلاعات را درون یک طبقه‌بندی سلسله‌مراتبی مانند طبقه‌بندی‌های زیست‌شناسی مرتب می‌کند.

صورت‌بندی مینسکی در هوش مصنوعی موفق نبوده است. مفهوم قالب در معنی‌شناسی قالبی ردپایش در قالب‌های حالت فیلمور مشاهده می‌گردد. در دستور حالت، نقش‌های معنایی موضوع‌های فعل‌ها برای توصیف آن افعال و بندها حیاتی و مهم بودند. قالب‌های حالت به‌عنوان توصیفگر یک‌نما یا موقعیت انتزاعی کوچک تعبیر می‌شدند؛ بنابراین برای درک ساختار معنایی یک فعل باید ویژگی‌های چنین نماهای طرح‌واره‌ای را تشخیص بدهیم (فیلمور، ۱۹۸۲: ۱۱۱-۱۳۷). فیلمور در اوایل معناشناسی قالبی، میان نما و قالب، تمایزی قائل نشد؛ نما یک وجود شناختی، مفهومی یا تجربی است و قالب، یک وجود زبانی است (نک. فیلمور، ۱۹۷۷: ۲۵۴-۲۸۹)؛ اما وی در پژوهش‌های بعدی از اصطلاح «نما» استفاده نکرد. به باور فیلمور، «قالب» ابزاری شناختی ساختاری است (نک. فیلمور، ۱۹۸۵: ۲۲۲-۲۵۴). توصیف کامل و جامع افعال باید اطلاعاتی در خصوص ویژگی‌های دستوری آن‌ها و الگوهای نحوی آن‌ها را در برداشته باشد نه اینکه چه سازه‌هایی اختیاری یا اجباری هستند؟ چه سازه‌ها یا جنبه‌هایی از این قالب به‌عنوان فاعل آن فعل مشخص می‌شوند؟ مثلاً در جمله «علی ماشین را به قیمت چهار میلیون از رضا خرید»، فاعل جمله؛ یعنی «علی»، خریدار است؛ ماشین کالا و مفعول مستقیم است و هر دو سازه اجباری هستند. سازه‌های پس‌زمینه‌ای اختیاری هستند؛ «از رضا، به قیمت چهار میلیون». در اینجا حروف اضافه متفاوتی به‌کاررفته است؛ حرف اضافه «از» نشان می‌دهد که «رضا» فروشنده است. باوجوداین، با توصیف سازه‌های مختلف این قالب می‌توان چنین اطلاعاتی را استنتاج نمود. مفاهیم زیادی در رویکرد معناشناسی قالبی جهت تحلیل زبان، صورت‌بندی می‌شوند. یکی از آن‌ها مفهوم سرنمون است. این که درک معنای واژه‌ای بر اساس فرهنگ چگونه است؟ برای مثال، جهت درک واژه

^۱ - Artificial Intelligent

^۲ - Minsky

«صبحانه»، ابتدا باید کنش‌های مرتبط با این مقوله را درک کرد؛ یعنی کنش «خوردن غذا در سه وعده» که این وعده معمولاً در اول صبح پس از بیدار شدن خورده می‌شود و منوی خاصی نیز دارد. به باور دبیرمقدم (۱۳۷۸)، چامسکی^۱ به طرح ضرورت مفهومی انتزاعی‌تر، مانند «نقش‌های معنایی^۲» از مفاهیم روساختی «فاعل دستوری» و ژرف‌ساختی «فاعل منطقی» پرداخت. فیلمور در دستور حالت^۳ این مفهوم انتزاعی را با «نقش‌های معنایی» که وی آن‌ها را «حالت»^۴ نامید، مطرح نمود. فیلمور ادعا کرده است که حالت‌ها مفاهیم همگانی و احتمالاً ذاتی‌اند و عبارت‌اند از قضاوت‌هایی که انسان‌ها دربارهٔ حوادث اطرافشان ابراز می‌دارند. وی حالت‌هایی که به نظر او ضروری‌اند را معرفی نمود. فیلمور اذعان کرده است که در بین زبان‌شناسان پیرو دستور حالت در خصوص تعداد حالت‌ها اتفاق نظر وجود نداشته است و این امر بستگی داشته به عواملی همچون نوع جملاتی که زبان‌شناس در توصیفش مورد بررسی قرار می‌دهد. وی حداقل تعداد حالت‌های پیشنهادی را سه حالت می‌داند و پیشنهادهای دیگر تا شانزده مورد حالت نیز بوده است. وی بیان کرده که می‌توان گرهی از معضل تعداد و تنوع حالت‌ها گشود اگر دو مطلب را از هم تفکیک کنیم: یکی تعیین نقش عوامل دخیل در یک حادثه؛ یعنی تعیین حالت‌ها در آن حادثه و دوم شرایطی (سلسله‌مراتب برجستگی) که گوینده بر پایهٔ آن، عناصری را منظر قرار می‌دهد. فیلمور همچنین به وجود ژرف‌ساخت به‌عنوان یک سطح نحوی نیز قائل شده است؛ سطحی که قبلاً آن را مردود می‌دانست. بنابراین در دیدگاه وی، پیوند میان سطح ژرف‌ساخت و سطحی که آن حالت‌ها نمایانده می‌شوند به‌وسیلهٔ مفهوم «منظر» صورت می‌گیرد. وی حالت‌ها را شامل عاملی/کنادی^۵، پذیرا^۶، تحقق‌ی^۷، مکانی^۸، زمان^۹، مبدأ^{۱۰}، مقصد^{۱۱}،

1 - Chomsky

2 - Semantic Rules

3 - Case Grammar

4 - Case

5 - Agentive

6 - Patient

7 - Factive

8 - Locative

9 - Time

10 - Source

11 - Goal

نیرو^۱، تجربه‌گر^۲، بهره‌وری^۳ و وسیله‌ای^۴ می‌داند (نک. فیلمور، ۱۹۸۲). تحلیل معنایی جملات، اطلاعاتی را در اختیار افراد قرار می‌دهد که همه آن‌ها به طور مستقیم از طریق تحلیل نحوی قابل دستیابی نیست. منظور از نقش‌های معنایی، نقش‌هایی است که برای نشان‌دادن روابط معنایی یک محمول^۵ (به طور معمول فعل) و موضوع‌های آن (به طور معمول متمم و افزوده‌های فعل) به کار می‌رود. پژوهشگران مجموعه نقش‌های مختلفی را به‌عنوان نقش‌های معنایی ارائه کرده و به کار گرفته‌اند. عده زیادی از پژوهشگران در حدود ده نقش معنایی برمی‌شمارند (نک. پالمر و همکاران، ۲۰۱۰). گروهی از نقش‌های معنایی شناخته‌شده عبارتند از: کنشگر (آغازکننده عمل، دارای اراده)، کنش‌پذیر (تحت‌تأثیر عمل، اغلب دچار تغییر وضعیت می‌شود)، کنش‌بر^۶ (در حال حرکت یا دارای مکان مشخص)، تجربه‌گر (تجربه‌کننده عمل در افعال حسی)، بهره‌ور (شخص یا چیزی که عمل به نفع او انجام می‌شود)، ابزار (واسطه یا ابزار مورد استفاده برای انجام فعل)، مکان (مکان شیء یا عمل)، مبدأ (نقطه آغاز)، مقصد (نقطه پایان) (پالمر و همکاران، ۲۰۱۰).

پتروک^۸ (۱۹۹۶) اذعان می‌دارد که در دستور حالت، وجود نقش‌های معنایی موضوع هر گزاره برای بیان افعال یا بندها ضروری است. در واقع، قالب‌های حالت، صحنه یا موقعیت‌های کوچک انتزاعی را تعیین می‌کنند، به‌صورتی که جهت درک و فهم ساختارهای معنایی افعال، ضروری است تا اینکه مشخصه‌های این صحنه‌های طرح‌واره‌ای درک شوند.

به‌منظور ارزیابی و ارائه قالب‌های معنایی افعال در زبان‌ها و گویش‌های مختلف، تعیین نمود واژگانی^۹ یا نوع عمل افعال نیز از ضروریات تحقیق است. در این پژوهش برای نیل به چنین هدفی از طبقه‌بندی وندلر^{۱۰} (۱۹۷۵) استفاده شده است. نمود واژگانی یا نوع عمل، ویژگی ذاتی افعال است. وندلر (۱۹۷۵) افعال را از نظر نوع عمل به طبقاتی دسته‌بندی کرده است: ۱- افعال غایی^{۱۱} و افعال غیر غایی^{۱۲} که به‌صورت

1- Force

2- Experiencer

3- Benefactor

4- Instrumental

5- Predicate

6- Palmer

7- Theme

8- M. Petrucci

9- Lexical aspect

10- Vendler

11- Telic

12- Atelic

استمراری به کار می‌روند. افعال غایی یا تحققی^۱ افعالی هستند که دارای نقطه پایان مشخصی هستند؛ مثل فعل «دایره کشیدن». افعال غیر غایی یا رخدادی^۲ افعالی هستند که دارای نقطه مشخص انتهایی نیستند؛ مثل فعل «دویدن». ۲- افعال دستاوردی^۳ و افعال وضعیتی^۴. این دو گروه از افعال، کاربرد استمراری ندارند. افعال دستاوردی در یک لحظه اتفاق می‌افتند؛ مثل فعل «رسیدن». افعال وضعیتی در یک لحظه اتفاق نمی‌افتند و دارای طول زمان هستند؛ مثل فعل «دوست داشتن» (راسخ مهند، ۱۳۸۸). البته بعدها گروه دیگری نیز به افعال مذکور اضافه شد. این گروه را افعال غیر نتیجه‌ای^۵ می‌نامند. این افعال، لحظه‌ای هستند اما برآیند آن‌ها به نتیجه‌ای منتهی نمی‌شود؛ مانند «چشمک‌زدن» (نک. وندلر، ۱۹۷۵).

۳-۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی است و درعین حال مطالعه‌ای از نوع هم‌زمانی است؛ به عبارت دیگر، به روند تاریخی و تغییرات زبان در طول زمان توجه چندانی نشده است. در این پژوهش، حدود ۳۰ گویشور (۱۵ مرد، ۱۵ زن) از شهر ممسنی در گروه سنی بالاتر از ۶۵ سال و طبقه اجتماعی متوسط به بالا مورد مطالعه قرار گرفتند. همچنین جهت جمع‌آوری داده‌های زبانی، افرادی که از لحاظ تحصیلات، زیر دیپلم و دارای شغل آزاد بودند و لری ممسنی نیز گویش مادری آن‌ها محسوب می‌شد، بیشتر مدنظر قرار گرفتند. این گویشوران کمتر با وسایل ارتباط جمعی و افراد غیر بومی، ارتباط داشتند، سواد آن‌چنانی هم نداشتند و نمونه واقعی گویشوران منطقه محسوب می‌شدند. ابزار پژوهش، پرسش‌نامه و گفتار آزاد با گویشوران است. پرسش‌نامه مذکور، شامل ۶۰ جمله مختلف است که با توجه به مؤلفه مورد بررسی؛ یعنی «فعل» تهیه شده است. گفتار آزاد شامل سؤالات عمومی درباره شهر ممسنی، لری ممسنی، فرهنگ مردم ممسنی و برخی سؤالات دیگر که گویشور را به سمت استفاده از برخی افعال خاص سوق می‌داد، است. در حین مصاحبه، گفتار آزاد گویشوران، ضبط شد. مصاحبه‌ها و گفتگوهای انجام‌شده حاوی چهل ساعت فایل صوتی ضبط‌شده است که پژوهشگران به صورت مکتوب به فارسی معیار ترجمه و آوانویسی کردند. لازم به ذکر است که گویشوران از فرایند ضبط و ثبت صدایشان آگاه بودند و با رضایت کامل در این کار شرکت کردند. از آنجایی که آثار مکتوبی نیز در لری ممسنی وجود دارد، به عنوان بخشی از پیکره زبانی از فرهنگ اصطلاحات لری عزیزی (۱۳۹۱) و از فرهنگ کلمات و

1 - Accomplishment

2 - Activity

3 - Achievement

4 - State

5 - Semelfactive

اصطلاحات لری انصاری (۱۳۹۳) استفاده شده است. سپس از میان ۳۳۶ فعل موجود در داده‌های ضبط‌شده، تعداد ۳۲ فعل انتخاب شدند. عموماً افعالی که در زبان فارسی معیار، کاربردی ندارند؛ به عبارت دیگر، افعالی که برای بیان مفهوم آن‌ها واژه مستقلی به‌عنوان فعل، در زبان فارسی وجود ندارد، ملاک‌گزینش افعال بودند؛ یعنی افعالی که در زبان فارسی معیار، خلأ واژگانی دارند. در انتها بعد از تعیین نقش‌های معنایی هر فعل، نوع هر فعل را بر اساس نمود واژگانی آن فعل، مشخص و جدول‌های متناسب با هر فعل ترسیم شد.

۲- تجزیه و تحلیل

۱-۲. قالب معنایی: قَلَنگ ریز کردن /qelong riz kerdan/، نوشیدن و آشامیدن.

مثال لری: قَلَنگ ریزش کُ تا ما هم بتیریم بخیریم.

/qelong rizeš ko tā mā ham betarim bexarim/

معادل فارسی: از بالا آب را بخور تا ما هم بتوانیم از آب بخوریم.

ساخت دستوری		کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) از جهت بالا به سمت پایین نوشیدن (فعل)	
نوع فعل		رخدادی	
نقش‌های معنایی	کنشگر ^۱	اثرپذیر	مبدأ

نوشیدن مایعات مانند «آب» به‌طوری که ظرف آب با لب شخص تماس پیدا نکند؛ به عبارتی «از بالا آب را ریختن و نوشیدن». در این قالب معنایی در زبان فارسی، نقش‌های معنایی کنشگر، اثرپذیر و مبدأ (جهت بالا به پایین مایعات) ضروری هستند. فعل از نوع «رخدادی / غیرغایی» است. واژه «قَلَنگ ریز کردن» از نام پرنده‌ای به نام «قَلَنگ» که قد آن گاهی تا یک و نیم متر می‌رسد (شاید لک‌لک)، اقتباس شده است. این پرنده هنگام خوردن چیزی منقارش را بالا می‌برد و غذایش را از سمت بالا به سمت پایین قورت می‌دهد. امروزه واژه «قَلَنگ» به معنی «شانه»؛ یعنی چیزی را بر شانه خود گذاشتن به‌طوری که بالاتر از سر قرار بگیرد، کاربرد دارد. در این قالب فعلی، وقتی کنشگر ظرف آب را بالاتر از سرش کج کند و به نحوی بنوشد که ظرف «اثرپذیر» با دهان تماس پیدا نکند، آن را «قَلَنگ ریز کردن» گویند.

۲-۲. قالب معنایی: کِرُوژَنانین /keruzanāyan/، خوردن و جویدن چیزهای سخت همراه با ایجاد صدا.

مثال لری: زهرا هی قَنَدَلْ اَیِرکُوژَنانْ. /zarā hey qandala iyæyarkuzanā/

^۱ -Agent

معادل فارسی: زهرا داشت قندها را می خورد.

کسی (فاعل) چیزی سفت و سخت را (مفعول)، با ایجاد صدا، خوردن (فعل)				ساخت دستوری
کنشی				نوع فعل
چیزهای جامد و سخت	ایجاد شونده	کنش پذیر	کنشگر	نقش های معنایی

خوردن و جویدن چیزهای سخت مثل قند، نبات، کشک و غیره که صدای جویدن هم به گوش برسد. برای بیان این فعل در زبان فارسی معیار، این قالب نیز یک ویژگی به قالب اصلی فعل «خوردن» می افزاید و آن این است که کنش پذیر باید دارای ویژگی سخت و سفت بودن هم باشد. در این قالب، فعل از نوع رخدادی / غیرغایی است و شامل سه نقش معنایی کنشگر، کنش پذیر، ایجادشونده (صدا) و سفت بودن می شود. این فعل بر پایه نام آوا ساخته شده است؛ همان چیزی که در زبان فارسی معیار بدان صدای «قرچ، قرچ» یا آنچه دهخدا صدای «کروچ کروچ» می نامد.

۲-۳. قالب معنایی: وَهْلَفْكَانَيْن / vahlofkanāyan/ خوردن کامل چیزی.

مثال لری: هَمِی غِذَا نَ وَهْلَفْكَانَام. /hamey yazāna vahlofkanām/

معادل فارسی: تمام غذا را خوردم.

کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) به طور کامل و با حرص و ولع خوردن (فعل)				ساخت دستوری
کنشی				نوع فعل
به صورت تمام و کمال	انگیزاننده	کنش پذیر	کنشگر	نقش های معنایی

نوع فعل در این قالب، رخدادی / غیرغایی است. نقش های معنایی کنشگر، کنش پذیر، انگیزاننده و به صورت تمام و کمال ضروری هستند. کنشگر باعث می شود تا کنش پذیر به صورت تمام و کمال و با عجله، وارد دستگاه گوارش شود تا به بدن انرژی برساند. نوعی غذا خوردن با ولع زیاد و بدون رعایت آداب غذا خوردن و هر چیز خوردنی را با عجله در دهان گذاشته و نجویده سریع قورت دادن است. این فعل در فارسی معیار معادلی ندارد. ظاهراً این فعل گرچه از نظر صورت ساده است؛ اما بار معنایی زیادی دارد و از مؤلفه های معنایی زیادی ساخته شده است. مفاهیمی همچون «هول و عجله داشتن»، «خوردن» و «تمام و کمال» و حتی «با دست خوردن» به واسطه این فعل القا می شوند. در برخی گویش ها، «لفکه» با ضمه روی لام به معنای لقمه است. «وهل» نیز احتمالاً همان هول و عجله است. «ی» واج میانجی و «-ن» نشانه مصدری در گونه لری ممسنی است.

۴-۲. قالب معنایی: واکنانین /vākapanāyan/, قورت دادن.

مثال لری: گرد سفره نه واکپنا. /gerd sofrana vākapanā/

معادل فارسی: کلاً همه محتویات سفره رو قورت داد.

کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) به یک‌باره خوردن (فعل)			ساخت دستوری
کنشی			نوع فعل
درجه	کنش‌پذیر (پودر)	کنشگر	نقش‌های معنایی

این قالب فعلی دارای فعل کنشی است که سه نقش معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و درجه دارد. در این نوع قالب کنشگر به صورت یک مرتبه، کنش‌پذیر به صورت پودر را می‌خورد (برخی خوراکی‌ها که به صورت پودر هستند، مثل داروهای محلی تلخ که کف دست گذاشته و بدون مزه کردن، سریع خورده می‌شود). این فعل برای سریع و یک‌دفعه خوردن غذاهای جامد به کار می‌رود. اگرچه کاربرد اولیه آن برای خوردن گیاهان دارویی پودر شده که به ضرورت سریع خورده می‌شوند، بود؛ اما به مرور، به نوعی خاص از غذا خوردن هم تعمیم داده شد که در آن، شخص، حجم زیادی از غذا را یک‌باره می‌خورد و به اصطلاح کل غذاهای روی سفره را می‌خورد. این فعل، در واقع نوعی کنایه جهت تمسخر و حتی طنز است. «وا» پیشوند فعلی است، ریشه فعلی «کپ» به معنای «دهان»، تکواژ «-نا» نشانه فعل گذشته گذرا، و واج میانجی «-ی» و «-ن» نشانه مصدری هستند.

۵-۲. قالب معنایی: کوره زین /kurah zayan/, گریستن با صدای خیلی بلند.

مثال لری: اکبر سر مزارگه کوره ایزه. /akbar sar mazārgah kura izah/

معادل فارسی: اکبر در قبرستان با صدای بلند گریه می‌کرد.

تجربه‌گر مرد (فاعل) با صدای بلند گریستن (فعل)			ساخت دستوری
وضعیتی			نوع فعل
صدای بلند	انگیزاننده	تجربه‌پذیر	نقش‌های معنایی

در این قالب، فعل از نوع وضعیتی/غیرغایی و ایستا است و نقش‌های معنایی تجربه‌گر با جنسیت مذکر، تجربه‌پذیر، انگیزاننده و صدای بلند الزامی است. این فعل، بیانگر نوعی خاص از «گریستن» است به طوری که این گریه به صورت بریده‌بریده و با صدای بلند است و معمولاً برای مردها به کار می‌رود. به نظر می‌رسد وجود یک عنصر در معنای فعل «زدن»؛ یعنی «لحظه‌ای بودن»، دلیل باهم‌آبی فعل

سیک «زدن» با عنصر غیر فعلی «کوره» است. فعل «زدن» در این معنا با واژه‌هایی دال بر اصوات که ویژگی اصلی‌اشان «لحظه‌ای بودن» است، هم‌نشین می‌شود تا مفهوم «گریستن با صدای بلند» القا گردد.

۶-۲. قالب معنایی: ورسکناین /varsekanāyan/، ترکیدن بغض فردی.

مثال لری: ککاش مینه تو هی ایورسکنا.

/kakāš meneh tu hey ivarsekanā/

معادل فارسی: برادرش در اتاق داشت گریه می‌کرد.

ساخت دستوری			تجربه‌گر (فاعل)، با صدای منقطع، از ناراحتی شدید، گریستن (فعل)	
نوع فعل			غیر نتیجه‌ای	
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر	تجربه‌پذیر	درجه	علت

این قالب دارای فعل غیر نتیجه‌ای/غیرغایی و ایستا است که شامل نقش‌های معنایی تجربه‌گر، تجربه‌پذیر و بدون صداست. در این نوع قالب، تجربه‌گر دارای ناراحتی شدیدی است و گریه می‌کند به طوری که صدایی منقطع و بریده‌بریده از گلو بالا بیاید. به حالتی اطلاق می‌شود که شخص با مشکل روحی روانی مواجه شده است؛ مثلاً بر اثر غم سنگین از دست دادن عزیزی باشد یا در کودکان ناشی از تشبیه و یا برآورده نکردن حاجت کودک باشد که بغض شخص می‌ترکد و در بیشتر مواقع بدون اشک و بی‌صدا گوشه‌ای گریه می‌کند و لرزشی در شانه‌ها و لب‌های شخص است.

۷-۲. قالب معنایی: ورفراحسن /varferāhesan/، لرزش بدن به علت خواب‌دیدن یا شنیدن صدایی

بلند.

مثال لری: دیم من خو ورفراحسن . /deym men xow varferāhes/

معادل فارسی: مادرم از خواب پرید.

ساخت دستوری			انگیزاننده باعث لرزش تجربه‌گر می‌شود	
نوع فعل			دستاوردی	
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر	انگیزاننده	مبدأ	انگیزه

این قالب معنایی که فعل آن دستاوردی/غایی است، نقش‌های معنایی تجربه‌گر، انگیزاننده، انگیزه و مبدأ ضروری هستند. در این نوع قالب، انگیزاننده باعث می‌شود بدن تجربه‌پذیر، دچار لرزش (انگیزه) شود. این فعل، معادلی در فارسی معیار ندارد و معنایی متفاوت با از خواب پریدن و یا پریدن از حالت تفکر عمیق، ضربه (شوک) ناگهانی از ترس و جاخوردن دارد. به حالتی گفته می‌شود که بدن فرد در اثر

۱۳۶ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۲، پیاپی ۳۶، تابستان ۱۴۰۱

خواب دیدن یا در اثر شنیدن صدایی بلند، دچار لرزش و هاج و واج شدن شود. در اینجا پیشوند فعلی «ور» اشاره به «یک‌دفعه و ناگهانی اتفاق افتادن» دارد. «فراחס»؛ یعنی حالتی فراتر از حس و خارج از کنترل (به علت این که شخص، کنترل خود را از دست می‌دهد و می‌لرزد).

۸-۲. قالب معنایی: گاله زین /gālah zayan/ رسوا کردنِ خطاکار توسط مردان.

مثال لری: بَچِیِکَل وَ نایِر گاله زَین. /bačiyal va nāyer gālah zayen/

معادل فارسی: بچه‌ها نادر را رسوا کردند.

ساخت دستوری				تجربه‌گر (فاعل) (مرد) با ضربه آرام روی لب‌ها، صدا تولید کردن (فعل)		
نوع فعل				وضعیتی		
نقش‌های معنایی		تجربه‌گر مذکر	تجربه‌پذیر	انگیزاننده	ابزار	مکان

در این قالب، فعل از نوع وضعیتی /غیرغایی و ایستا است و شامل نقش‌های معنایی تجربه‌گر (مذکر)، تجربه‌پذیر، انگیزاننده (احساسات)، ابزار و مکان است. تولید کردن صدایی بلند که با ضربه آرام دست روی لب‌ها ایجاد می‌شود. نوعی فریاد حماسی، شادی، تحقیر و تهییج مردانه است. همچنین این فعل، بار منفی نیز دارد و اغلب هنگامی که از کسی خطایی سرزده باشد؛ برای رسوایی وی این صدا را تولید می‌کنند و گاله می‌زنند.

۹-۲. قالب معنایی: کهنسن /kahnesan/، به تدریج خارج شدن آب از سطح زمین.

مثال لری: اومسال یِکلی چشمه کهنس.

/omsāl yekeli češmah kahnes/

معادل فارسی: امسال چشمه‌های زیادی جوشید.

ساخت دستوری				چیزی (فاعل)، از مکانی، جوشیدن (فعل)	
نوع فعل				دستاوردی	
نقش‌های معنایی		عامل بالقوه	کنش‌پذیر	مبدأ	درجه

در این نوع قالب فعلی، با نوعی فعل دستاوردی /غایی مواجه هستیم که نقش‌های معنایی عامل بالقوه، کنش‌پذیر، مبدأ و درجه (آهسته) الزامی هستند. به بیرون زدن آرام آرام آب از زیر خاک در فصل‌های پربارش و ایجاد چشمه گفته می‌شود. در گونه لری مسمنی، اگر آب، آرام آرام از زمین بجوشد و زمین کم‌کم نمودار و سپس خیس و نهایتاً به جوشیدن ختم شود، به آن «کهنسن» می‌گویند. این فعل به کنش‌های مربوط به روابط افراد نیز تعمیم داده می‌شود؛ برای مثال، «دل» به‌مثابه زمینی در نظر گرفته

تحلیل معنایی برخی افعال لری ممسنی بر مبنای... (ص ۱۲۳-۱۴۹)-----مریم محمدی و همکاران ۱۳۷

می شود که احساسات درونی فرد از آن می جوشد. ریشه این فعل در زبان پهلوی «کان» به معنای «کندن و جوشیدن» است.

۱۰-۲. قالب معنایی: پلقسن /peleqesan/، جوشش صدا دار آب از زمین به یک باره.

مثال لری: یهو زر پامون او پلیقس زه و دَر.

/yeho zer pamun ow peliqes zah va dar/

معادل فارسی: یک دفعه زیر پایمان آب جوشید.

چیزی (فاعل)، یک دفعه، از مکانی، جوشیدن (فعل)				ساخت دستوری
دستاوردی				نوع فعل
مبدأ	یک دفعه	کنش پذیر	عامل بالقوه	نقش های معنایی

این فعل از نوع دستاوردی /غایی است و تعداد چهار نقش معنایی، عامل بالقوه، کنش پذیر، مبدأ و یک دفعه از ملزومات آن هستند. این فعل به فعل «گهنسن» نزدیک است و تفاوت آن دو در سرعت بیرون زدن آب و صدایی که به وسیله آب ایجاد می شود است. اگر جوشیدن آب از زمین یک باره و در مدت زمان خیلی کوتاه تری رخ دهد و صدای «قلپ، قلپ» آب را به همراه داشته باشد؛ از فعل «پلیقسن» استفاده می شود. این فعل، نوعی نام آواست و پسوند «سن» نشانه «عمل کار» است. ظاهراً در این واژه با فرایند واجی «قلب» مواجه هستیم که در آن واژه «پلق پلق» در زبان فارسی معیار به صورت «قلپ، قلپ» کاربرد دارد.

۱۱-۲. قالب معنایی: بکلاره زدن /baklārah zayan/، با صدای بلند فریاد زدن.

مثال لری: گودرز من صرا بکلاره ایزه.

/gudarz men sarā baklārah izah/

معادل فارسی: گودرز توی زمین های زراعی با صدای بلند داد می زد.

کسی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، بلند فریاد زدن (فعل)				ساخت دستوری
رخدادی				نوع فعل
مبدأ	درجه	تجربه پذیر	تجربه گر	نقش های معنایی

این قالب، دارای فعل رخدادی /غیرغایی است و شامل نقش های معنایی تجربه گر، تجربه پذیر، مداوم و مبدأ است. صدا زدن کسی با تمام وجود و یک نفس از راه دور. کشش خاصی در این نوع داد زدن وجود

۱۳۸ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۲، پیاپی ۳۶، تابستان ۱۴۰۱

دارد؛ بدین معنی که این بانگ زدن آن قدر طولانی می‌شود تا نفس شخص تمام شود و از این حیث معادلی در فارسی معیار ندارد.

۱۲-۲. قالب معنایی: لرکه زین /lorkah zayan/، ایجاد صوت شادی توسط مردان.

مثال لری: مردل شرو کردن ولرگه زین.

/merdal šeru kerden va lorkah zayan/

معادل فارسی: مردها شروع به بانگ شادی سردادن کردند.

ساخت دستوری			کسی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، سردادن (فعل)
نوع فعل			غیر نتیجه‌ای
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر (مذکر)	انگیزاننده	ابزار

این قالب دارای فعل غیر نتیجه‌ای /پویا است و نقش‌های معنایی تجربه‌گر، ابزار و انگیزاننده برای این فعل ضروری هستند. به تولید کردن صدایی گفته می‌شود که با حرکت دادن لب‌ها به وسیله انگشت دست ایجاد می‌شود که در شادی‌ها معمولاً توسط جوان‌ها (مردها) صورت می‌گیرد. نوعی فریاد زدن حماسی و شادی مردانه است. قدیم‌ها در موقع جنگ‌ها هم مردها لرکه می‌زدند و زن‌ها کل. هم از حیث مفهومی هم از حیث این که جنسیت در آن مشخص هست با فارسی معیار تفاوت دارد؛ یعنی دربرگیرنده مؤلفه (+ مذکر) است و معادلی برای آن در زبان فارسی وجود ندارد.

۱۳-۲. قالب معنایی: نیزه زدن /nizah zayan/، ناله کردن مداوم به نحوی که صدا از طریق بینی خارج

شود.

مثال لری: مابی تا صُب نیزه ایزه. /mābi tā sob nizah izah/

معادل فارسی: ماه بی‌بی تا صبح ناله می‌کرد.

ساخت دستوری			کسی (فاعل)، با بینی (متمم)، صدا تولید کردن (فعل)
نوع فعل			غیر نتیجه‌ای
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر	انگیزاننده	مسیر درجه

این قالب فعلی که دارای فعلی غیر نتیجه‌ای /پویا است؛ مستلزم نقش‌های معنایی تجربه‌گر، انگیزاننده، درجه و مسیر است. این فعل به معنی از «شدت درد نالیدن» است، به گونه‌ای که برون‌داد صدا از بینی باشد. این نوع نالیدن تداوم دارد؛ مثلاً یک شب تا صبح، پشت سرهم ادامه دارد (زمان). این فعل، معادلی

در فارسی ندارد چون هم تداوم را در بردارد و هم صدا از بینی بیرون می‌زند. همان‌طور که می‌دانیم همخوان‌هایی که از طریق عبور هوا از بینی تولید می‌شوند را «خیشومی (nasal)» می‌گویند، احتمالاً به دلیل عبور هوا از بینی هنگام نالیدن، به آن «نیزه زدن» می‌گویند. از طرفی، مشخصه «لحظه‌ای بودن» در معنای فعل «زدن» سبب می‌شود که این فعل با مشخصه غیر فعلی «نیزه» هم‌نشین گردد و باهم‌آیی «نیزه زدن» صورت پذیرد. در این قالب به دلیل این که مشخصه لحظه‌ای بودن از جمله ویژگی‌های واژه‌های دال بر اصوات است، واژه «نیزه» با فعل «زدن» همراه شده تا مفهوم «ناله کردن با عبور هوا از راه بینی» القا شود.

۲-۱۴. قالب معنایی: بورکه کردن /burakah kerdan/، بیش از اندازه گرسنه بودن.

مثال لری: ای مردم بورکه کردن. /i mardom burakah kerden/

معادل فارسی: این مردم خیلی گرسنه هستند (از گرسنگی مردند).

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، از شدت گرسنگی مردن (فعل)	
نوع فعل		کنشی	
نقش‌های معنایی	انگیزاننده	تجربه‌گر	درجه

معنی این فعل، «از شدت گرسنگی از حال رفتن» است که در فارسی معیار معادلی ندارد. این فعل با عبارت فعلی «وُغور وُهرَسَن» قرابت معنایی دارد؛ با این تفاوت که در فعل مرکب «بورکه کردن» غذایی برای خوردن وجود ندارد و فرد از گرسنگی شدید تا حد مردن پیش رفته است ولی در فعل «وُغور وُهرَسَن» فرد به شدت گرسنه است اما غذا برای خوردن وجود دارد. ریشه آن «بور+که» است. «بور» در این گونه به معنی «زمینی که به رنگ قهوه‌ای است، هیچ علفی در آن نیست و خالی است» که به هر چیز خالی هم اشاره می‌شود؛ مثل معده خالی. پسوند «که» در این گونه، شدت و نهایت یک چیز یا عملی را نشان می‌دهد و در اینجا یعنی بسیار گرسنه بودن؛ بنابراین «بورکه کردن» به معنای گرسنگی شدید در نتیجه وجود نداشتن غذا برای خوردن است.

۲-۱۵. قالب معنایی: ورششتن /varšoštān/، آسیب و صدمه رساندن.

مثال لری: اونگله ورششتیم. /ungalah varšoštīm/

معادل فارسی: آن‌ها را تا سر حد مرگ کتک زدیم.

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، کسی را (مفعول)، آسیب رساندن (فعل)	
نوع فعل		کنشی	

نقش‌های معنایی	کنشگر	کنش‌پذیر	درجه
----------------	-------	----------	------

در این نوع قالب، فعل از نوع کنشی/غیرغایی است و نقش‌های معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و درجه الزامی هستند. در این قالب، کنشگر باعث می‌شود تا به کنش‌پذیر آسیب زیادی وارد شود و به آن ضربه بزند و به طریقی آن را تحت تأثیر قرار دهد. در اینجا با نوعی فرایند تغییر معنایی فعل «شستن» به شکل استعاره مواجهیم. در این فرایند، فعل «شستن» از معنا و مفهوم اصلی خود که «زدودن ناپاکی و آلودگی‌هاست» فاصله گرفته، در نتیجه از عینیت معنایی‌اش کاسته شده، به سبب ورود به حوزه‌های انتزاعی به فعلی چندمعنا تبدیل می‌گردد. این فعل به معنای «کتک زدن بیش‌ازحد» است. این فعل در موارد متعددی به کار می‌رود. اگر در مورد کتک کاری به کار رود، مفهومش این است که بسیار و با شدت زیاد کسی را کتک زد. در مورد باران زدن و گلوله‌باران شدن نیز به کار می‌رود که در همه موارد، نهایت و شدت آن را نشان می‌دهد.

۱۶-۵. قالب معنایی: هلاتائین /helātānāyan/، حمله‌ور شدن با صدای بلند.

مثال لری: خان و نوکرش هلاتنا. /xān va nukareš helātānā/

معادل فارسی: خان به نوکر خود باخشم حمله‌ور شد.

ساخت دستوری			کسی (فاعل)، کسی را (مفعول)، مورد حمله قراردادن (فعل)
نوع فعل			کنشی
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر	تجربه‌پذیر	غضبناک

در این قالب، فعل از نوع کنشی است و دارای نقش‌های معنایی تجربه‌گر، تجربه‌پذیر و غضبناک است. مورد سرزنش قراردادن و حمله‌ور شدن با عصبانیت و سرزنشی که خشم و غضب بسیاری در بردارد. این سرزنش به نوعی یورش و حمله‌ور شدن با خشم و غضب به سمت کسی را به همراه دارد و صدا را روی شخص مقابل به شدت بالا بردن است.

۱۷-۵. قالب معنایی: تلیش تلیش کردن /telišteliš kerdan/، تکه‌تکه کردن به صورت برش‌های عمودی.

مثال فارسی: هیمه ن تلیش تلیش که. /himana telišteliš keh/

معادل فارسی: هیزم را تکه‌تکه کرد (به صورت عمودی).

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، تکه کردن عمودی (فعل)	
نوع فعل		کنشی	
نقش‌های معنایی	کنشگر	کنش‌پذیر	جهت

در این قالب، فعل از نوع تحقیقی/غایی است و نقش‌های معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و جهت (عمودی) ضروری هستند. کنشگر باعث می‌شود تا کنش‌پذیر به شکل عمودی تکه‌تکه شود. در فارسی معیار برای تکه‌تکه کردن، فعلی که بیانگر عمودی یا افقی تکه‌تکه شدن باشد، نداریم؛ اما در گفتار گویشوران ممسنی «تلیش تلیش کردن» و «پلیش پلیش کردن» برای تکه‌تکه کردن عمودی به کار می‌رود. همچنین فعل «تیشکه تیشکه کردن» نیز به معنای تکه‌تکه کردن است ولی به صورت افقی؛ مثلاً برای تکه‌تکه کردن پارچه به کار می‌رود.

۲-۱۸. قالب معنایی: پمپلیق کردن /pempeliq kerdan/، آسیب و صدمه وارد ساختن.

مثال لری: قُریک پمپلیق کِ. /qorbaka pempeliq keh/

معادل فارسی: قورباغه را له کرد.

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، صدمه زدن (فعل)	
نوع فعل		تحقیقی	
نقش‌های معنایی	کنشگر	کنش‌پذیر	از بین رونده

در این نوع قالب، فعل تحقیقی/غایی وجود دارد که شامل نقش‌های معنایی کنشگر، کنش‌پذیر، درجه و از بین رونده است. در این قالب، کنشگر با وارد کردن فشار بیش‌ازحد، باعث از بین رفتن کنش‌پذیر می‌شود. این فعل به معنی فشار بیش‌ازحد آوردن به یک موجود زنده کوچک مثل موش، قورباغه و غیره است که موجب له شدن آن شود تا حدی که دل و روده‌اش بیرون بریزد. این فعل به صورت استعاری برای تهدید کردن اشخاص نیز به کار می‌رود؛ مثلاً می‌گویند: «می‌زنمت که پمپلیق شی».

۲-۱۹. قالب معنایی: زین زین /zeyn zayen/، اندازه‌گیری محصول کشاورزی، اندازه‌گرفتن میزان

تقریبی محصول زمین کشاورزی که توسط مأمورِ خان انجام می‌شد.

مثال لری: زین زین گُتن دِ من مالیاتش.

/zeyn zayen goten de man mālyāteše/

معادل فارسی: اندازه گرفتند و گفتند دو من (واحد شمارش) مالیاتش است.

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، اندازه گرفتن (فعل)	
نوع فعل		دستاوردی	
نقش‌های معنایی		کنشگر (مأمور خان)	اثرپذیر

فعل این نوع قالب، دستاوردی/غایی و لحظه‌ای است. این فعل دارای نقش‌های معنایی کنشگر و اثرپذیر است. اندازه گرفتن میزان تقریبی محصول زمین کشاورزی که مأمور خان انجام می‌داد. به نظر می‌رسد ریشه غیر فعلی این فعل مرکب، «زین» از «ظن بردن» به معنای «حدس و گمان» است.

۲۰-۲. قالب معنایی: کیش کشیین /kiš kašiyān/, هشدار و اخطار، هشدار دادن.

مثال لری: هالوت وت کیش کیشی بی تو قبول نکردی.

/hālūt vat kiš kašiyāh bi te qabul nakerdi/

معادل فارسی: دایب‌ات به تو هشدار داده بود تو نپذیرفتی.

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، اخطار دادن (فعل)	
نوع فعل		وضعیتی	
نقش‌های معنایی		تجربه‌گر	تجربه‌پذیر/پذیرنده
			انگیزه

این فعل از نوع وضعیتی/غیرغایی است. تجربه‌گر، تجربه‌پذیر (پذیرنده) و انگیزه، نقش‌های معنایی ضروری این قالب هستند. به کسی هشدار دادن و خط‌ونشان کشیدن؛ مثلاً اگر کاری که طرف می‌گوید انجام نشود، کننده کار بعداً پشیمان می‌شود. «کیش» در زبان پهلوی به معنای «خط و شیبار» است.

۲۱-۲. قالب معنایی: لُفکه زَین /lofkah zayan/, نوشیدن مایعات همراه با ایجاد صدا.

مثال لری: مهین تا چی ایخره لُفکه ایزنه.

/mahin tā čey ixareh lofkah izaneh/

معادل فارسی: مهین وقتی چای می‌خورد دهانش صدا می‌دهد.

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، چیزی را (مایعات) (مفعول)، با صدا نوشیدن (فعل)	
نوع فعل		رخدادی	
نقش‌های معنایی		کنشگر	کنش‌پذیر (مایعات)
			ابزار

تحلیل معنایی برخی افعال لری ممسنی بر مبنای... (ص ۱۲۳-۱۴۹)-----مریم محمدی و همکاران ۱۴۳

این نوع قالب، دارای فعلی رخدادی/غیرغایی است که شامل نقش‌های معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و ابزار است. نوشیدن مایعات مثل آب، چای، شربت و غیره طوری که صدادار باشد و صدای نوشیدن شنیده شود و به نوعی دور از ادب است. این فعل، نوعی نام‌آوا است که صدای دهان شبیه به صدای «لُف» به هنگام نوشیدن مایعات وقتی آن را سر می‌کشند، شنیده می‌شود.

۲-۲۲. قالب معنایی: وَرْخُرْشَنَایِن /varxoršanāyan/, به کندن سطح زمین توسط انسان، حیوان یا مرغ خانگی گفته می‌شود.

مثال لری: بُزَلْ باخچَرَ وَرْخُرْشَنَایِن. /bozal bāxčana varxoršanāyen/
معادل فارسی: گوسفندها باغچه را کندند و به هم ریختند.

ساخت دستوری	کسی (فاعل)، چیزی را: زمین (مفعول)، کندن (فعل)	
نوع فعل	تحقیقی	
نقش‌های معنایی	کنشگر	کنش‌پذیر

در این قالب، فعل از نوع تحقیقی/غایی است که دارای نقش‌های معنایی کنشگر و کنش‌پذیر (زمین) است. به نظر می‌رسد این فعل، ریشه در فعل «خراشیدن» داشته باشد گرچه در اینجا منظور فقط کندن و خراشیدن سطح زمین است.

۲-۲۳. قالب معنایی: وَرْشِرْوَ حَسَن /varšeruhesan/, له‌شدن شدید بر اثر سوختگی و حرارت و دمای بالا.

مثال لری: تموم زونیم ورشرو حسه. /tamum zunim varšeruheseh/
معادل فارسی: همه زانویم له شده است (سوخته است).

ساخت دستوری	کسی (فاعل)، بر اثر حرارت زیاد سوختن (فعل)		
نوع فعل	دستاوردی		
نقش‌های معنایی	تجربه‌پذیر	انگیزه	درجه

در این قالب، فعل از نوع دستاوردی/غایی است و دارای نقش‌های معنایی تجربه‌پذیر، انگیزه و درجه است. له‌شدن بر اثر سوختگی و حرارت و دمای بالا. به نظر می‌رسد که این فعل، ریشه در فعل «باشروتنن» /bāšeruntan/ در پهلوی به معنای «برشته‌شدن» داشته باشد.

۱۴۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۲، پیاپی ۳۶، تابستان ۱۴۰۱

۲-۲۴. قالب معنایی: وَرْفِکَسَن /varfekesan/, عصبانی و ناراحت شدن به طوری که به علت عدم صبر و حوصله در حالت ایستاده صحبت کند. مثال لری: تا ما خَوَر واییم وَرْفِکَس که گرو.

/tā mā xavar vābeym varfekes koh gero/

معادل فارسی: تا ما باخبر شدیم عصبانی شد و از کوره دررفت و دور شد.

ساخت دستوری			کسی (فاعل)، یک دفعه از کوره در رفتن (فعل)
نوع فعل			وضعیتی
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر	انگیزاننده	درجه

این قالب دارای فعلی از نوع وضعیتی/ایستا است و نقش‌های معنایی تجربه‌گر، انگیزاننده و درجه الزامی هستند. عصبانی و ناراحت شدن به طوری که به علت عدم صبر و حوصله در حالت ایستاده صحبت کند، ضربه (شوک) وارد شدن که ناخودآگاه از جای خود برخیزد. پیشوند فعلی «ور» به معنی «یک دفعه و ناگهانی»، ریشه فعل «پک» به معنای «پکیدن» با ضمه روی حرف پ، «-س» تکواژ نشانه «عمل کار» و «-ن» نشانه مصدری است.

۲-۲۵. قالب معنایی: والوناین /vālownāyan/, رضایت گرفتن.

مثال لری: وَ زَحَمَت دُوور و والونایم. /va zahmat duara vālownāyom/

معادل فارسی: به سختی دختر را راضی کردم.

ساخت دستوری				کسی (فاعل)، کسی را (مفعول)، ساکت کردن (فعل)
نوع فعل				دستاوردی
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر	اثرپذیر	مکان	انگیزه

این قالب فعلی که فعلش از نوع دستاوردی/غایی است دارای نقش‌های معنایی تجربه‌گر، اثرپذیر، مکان و انگیزه است. به معنای «راضی کردن فرد ناراضی به همراه باج دادن» است تا بحثی خاتمه یابد و دهان طرف مقابل بسته شود. واژه «لو» در لری به معنی «لب» است و می‌تواند از «بر لب نهادن» به منظور «سکوت کردن» گرفته شده باشد. «وا» در اینجا به معنای «روی» است و «لو» هم به معنی «لب» است، «ناین» هم «نهادن» است و به طور کلی به معنای «بر روی لب نهادن کسی» تا وی نتواند صحبت کند و حرف بزند.

۲-۲۶. قالب معنایی: گامری کردن /gāmari kerdan/، شخم زدن.

مثال لری: سی حوئه خسرو زمین گامری کردن.

/si huney xosro zamina gāmari kerden/

معادل فارسی: زمین را برای خانواده خسرو شخم زدند.

ساخت دستوری		کسانی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، شخم زدن (فعل)	
نوع فعل		رخدادی	
نقش‌های معنایی	کنشگر (دسته‌جمعی)	کنش‌پذیر	بهره‌پذیر (بی‌سرپرست)

این فعل از نوع رخدادی /غیرغایی است و دارای نقش‌های معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و بهره‌پذیر است. نوعی شخم زدن به صورت دسته‌جمعی است که طی آن مردم به طور دسته‌جمعی برای خانواده‌ای که نان‌آور خود را ازدست‌داده، زمین را با گاو شخم می‌زدند و کشت و درو می‌کردند.

۲-۲۷. قالب معنایی: ورچردن /varčardan/، با چنگ و پا از جایی بالارفتن.

مثال لری: مٲ میمین و تاق وٲرچرد. /mes meymin va tāq varčard/

معادل فارسی: مانند میمون با چنگ و پا از دیوار اتاق بالا رفت.

ساخت دستوری		کسی (فاعل)، از چیزی (مکان)، آویزان شدن (فعل)	
نوع فعل		رخدادی	
نقش‌های معنایی	کنشگر	مبدأ	ابزار

در این نوع قالب، فعل رخدادی /غیرغایی است. کنشگر، ابزار و مبدأ از نقش‌های معنایی ضروری آن هستند. «ورچردن» به معنای بالارفتن از چیزی مانند صخره، کوه یا دیوار با چنگ و پا است. ریشه فعلی آن «چریدن» به معنای «آویزان شدن» است. پیشوند «ور» به معنای «بالا» است. در گذشته از این واژه جهت اشاره به بالارفتن بزها برای خوردن برگ درختان استفاده می‌شده است؛ اما بعدها این واژه دچار بسط استعاری شده و در تعاملات انسان‌ها نیز به کار می‌رود.

۲-۲۸. قالب معنایی: قشو کردن /qešow kerdan/، در روابط انسانی به معنای خود را آراستن و شیک

پوشیدن جهت خودنمایی کردن است.

مثال لری: قشو کردی که بری کوچو؟

/qešow kerdi ke berey kučo? /

معادل فارسی: خودت را آراسته کرده‌ای که به کجا بروی؟

کسی (فاعل)، خودش را (مفعول)، آراستن (فعل)			ساخت دستوری
تحقیقی			نوع فعل
ابزار	هدف	کنشگر	نقش‌های معنایی

این قالب فعلی دارای فعل تحقیقی /غایی است که شامل نقش‌های معنایی کنشگر، هدف و ابزار است. خود را با لباس‌های فاخر آراییدن و فخر فروختن. ریشه فعل «قشو کردن» از واژه «قشو» است. «قشو» در زبان ترکی قشقایی (قاشمق: خاریدن) آلتی دنداندار است که به بدن اسب می‌کشند تا پاک و آراسته شود. این فعل بعدها در تعاملات انسان‌ها به کار گرفته شد.

۲۹-۲. قالب معنایی: واتر واییین /väter vābiyan/، پرتاب شدن یا غلتیدن از جایی.

مثال لری: سَر کَلَهْ گَه واتر وایی اومه دوین.

/sar kalej koh väter vābi umah dumen/

معادل فارسی: از نوک کوه به سمت پایین پرتاب شد.

کسی یا چیزی (فاعل)، از مکانی پرت شدن (فعل)			ساخت دستوری
دستاوردی			نوع فعل
مقصد	مبدأ	تجربه‌گر	نقش‌های معنایی

این فعل از نوع دستاوردی /غایی است و شامل سه نقش معنایی تجربه‌گر، مبدأ و مقصد می‌شود. سرازیر شدن و غلتیدن به پایین، از کوه پرتاب شدن همراه با غلتیدن است. این فعل از «تر» که یک نام‌آوا است گرفته شده است که به هنگام غلت خوردن و فرود آمدن چیزی یا شخصی از ارتفاع شیب‌دار شنیده می‌شود.

۳۰-۲. قالب معنایی: ورمَرِنَایِن /varmeranāyan/، باعجله و سریع نوشیدن مایعات.

مثال لری: یجا دون ورمَرِنَا. /yeja duna varmerana/

معادل فارسی: یک دفعه دوغ را سریع و باعجله نوشید.

کسی (فاعل)، چیزی را (مفعول)، یک‌دفعه نوشیدن (فعل)			ساخت دستوری
دستاوردی			نوع فعل

نقش‌های معنایی	کنشگر	کنش‌پذیر (مایعات)	درجه	ایجادشونده
----------------	-------	-------------------	------	------------

این قالب دارای فعلی دستاوردی /غایی است که چهار نقش معنایی کنشگر، کنش‌پذیر، درجه و ایجاد شونده دارد. ریشهٔ این فعل، «مر» است که نوعی نام‌آوست. خوردن غذاهای آبکی همراه با صدای دهان صوتی مانند «مر» به گوش می‌رسد. «ور» پیشوندی فعلی است که به معنای «یک‌دفعه» است، «نا» تکواژ گذشتهٔ گذرابی است، «ی» واج میانجی است و «-ن» نشانهٔ مصدری است.

۲-۳۱. قالب معنایی: ورآوردن /varaverdan/، بالا آوردن دیوار جهت ساختن، تبدیل‌شدن تخم به جوجه.

مثال لری: سدرهٔ حونمه ورآوردم. /sodrey hunana varāverdom/
معادل فارسی: دیوار خانه‌ام را ساختم.

ساخت دستوری	کسی (فاعل) دیوار را (مفعول) بالا بردن (فعل)		
نوع فعل	تحقیقی		
نقش‌های معنایی	کنشگر	کنش‌پذیر	جهت

در این نوع قالب، با فعلی از نوع تحقیقی /غایی مواجه هستیم که دارای نقش‌های معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و جهت است.

۲-۳۲. قالب معنایی: و طوم آوردن /va tum āverdan/، خودشیرینی و جلب‌توجه کردن.

مثال فارسی: مهلی خشه و طوم آورد. /mahli xešah vatum āverd/
معادل فارسی: بسیار زیاد جلب‌توجه کرد.

ساخت دستوری	کسی (فاعل) خودشیرینی کردن (فعل)			
نوع فعل	وضعیتی			
نقش‌های معنایی	تجربه‌گر	انگیزه	پذیرنده	علت

این قالب دارای فعلی از نوع وضعیتی /غیرغایی و ایستا است و شامل نقش‌های معنایی تجربه‌گر، پذیرنده و هدف است. این فعل از واژهٔ «طعم» و «مزه» گرفته شده است. به معنای «خودشیرینی کردن» است تا شخص مورد توجه قرار گیرد و نزد دیگران محبوب شود.

۳. نتیجه‌گیری

باتوجه به افعال متعددی که از لری ممسنی ارائه شد، یافته‌ها حاکی از آن‌اند که تمام ۳۲ فعل مدّ نظر در این گویش، معادلی در زبان فارسی معیار ندارند و گویشوران فارسی‌زبان، برای بیان این مفاهیم از افعالی که نقش‌های معنایی کمتری دارند، استفاده می‌کنند. در واقع، برای بیان مفاهیم این افعال در زبان فارسی، باید مدخل‌های واژگانی جدیدی را به قالب‌ها افزود. در هر زبانی قالب‌های معنایی باتوجه به فرهنگ، عوامل اجتماعی، سیاسی و جز آن، امکان گسترش و تنوع دارند. از جمله افعالی که به دلایل فرهنگی و سبک زندگی، همچنان در لری ممسنی کاربرد دارند، فعل‌های «کهنسن»، «پلقسن» و «ورخرشاین» هستند. وجود فعل «گامری کردن» به معنای «شخم زدن زمین برای خانواده‌های بی سرپرست»، فرهنگ غنی این قوم را در کمک‌رسانی به هم‌نوعان خویش نشان می‌دهد. فعل «زین زین» به دلیل تغییرات فرهنگی در سطح جامعه، امروزه استفاده چندانی ندارد و به تدریج در حال حذف شدن از گفتار گویشوران این گونه است. گاهی حذف فعل در دوره‌های بعدی آن زبان، تنها محدود به حذف مؤلفه‌ای معنایی از یک واژه می‌شود. در ادوار پیشین زبان فارسی، افعال مذکور غالباً مؤلفه‌های معنایی بیشتری داشته‌اند؛ یعنی با نوعی تحوّل معنایی افعال در طول زمان مواجه هستیم؛ برای مثال، جهت بیان مفهوم فعل «ورفراحسن» در فارسی معیار، به مدخل‌های واژگانی جدیدی نیاز داریم. همچنین برای بیان مفهوم فعل «واکپناین»، علاوه بر نقش‌های معنایی کنشگر و کنش‌پذیر، نقش معنایی «درجه» نیاز است و کنش‌پذیر نیز باید به صورت «بودن» باشد. بررسی فضای معنایی این افعال نشان می‌دهد که این تغییرات در زبان فارسی اتفاقی نیست بلکه حاصل کاهش معنایی و حذف برخی مؤلفه‌های معنایی است. بسیاری از قالب‌های فیلمور، پیرامون افعالی که به شیوه‌های مختلف گریه کردن، صدا زدن، غذا خوردن، رویدادهای زیست‌محیطی و احساسات متفاوت در زبان فارسی معیار اشاره می‌کنند، به هنگام بازنمایی در لری ممسنی، در هم ادغام و تلفیق می‌شوند. امروزه گویشوران لری بیشتر تمایل دارند که به زبان فارسی معیار صحبت کنند و احتمالاً در آینده‌ای نه‌چندان دور دیگر اثری از زبان پهلوی نخواهد ماند و برای همیشه خاموش خواهد شد. در این راستا برای بهبود اوضاع، زبان‌شناسان و گویش‌شناسان گویش لری ممسنی می‌توانند با آگاهی از این تفاوت‌های چارچوب‌مند، به آگاه‌سازی گویشوران گویش لری ممسنی و همچنین به معادل‌یابی و معادل‌سازی بهتر این گویش پردازند؛ این امر می‌تواند هم باعث حفظ گویش لری ممسنی باشد و هم زبان فارسی را بیش از پیش غنی سازد.

منابع

- ۱- اقتداری، احمد. (۱۳۵۹). خوزستان، کهگیلویه و ممسنی، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۲- انصاری، سید جلیل. (۱۳۹۳). فرهنگ کلمات و اصطلاحات لری، ممسنی: فریاد کویر.
- ۳- ایمانی، زلفا و متولیان نائینی، رضوان. (۱۳۹۹). «بررسی قالب‌های معنایی و روش‌های بیان جهت در فعل‌های حرکتی فارسی: آمدن و رفتن»، مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۸(۳)، ۱-۱۱.
- ۴- حسایی، اکبر. (۱۳۹۴). «قالب‌های معنایی خوردن از نظر معناشناسی قالبی»، زبان و زبان‌شناسی، ۱۰(۲)، ۱-۲۶.
- ۵- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۷۸). زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: انتشارات سخن.
- ۶- دهقان، مسعود و کرمی، عطیه. (۱۳۹۸). «قالب‌های معنایی فعل شکستن بر اساس انگاره معناشناسی قالبی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۹(۲)، ۲۱-۴۳.
- ۷- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۸). گفتارهایی در نحو، تهران: نشر مرکز.
- ۸- رحمتی‌نژاد، لیلیا و عاصی، سید مصطفی و قلی‌فامیان، علی‌رضا و قیومی، مسعود. (۱۳۹۸). «تحلیل معنایی فعل «گفتن» در چارچوب نظریه معناشناسی قالبی: یک بررسی پیکره‌بنیاد»، جستارهای زبانی، ۱۰(۴)، ۵۵-۸۹.
- ۹- رضایی، عزیزاله. (۱۳۸۸). تاریخ، جغرافیا و فرهنگ مردم ممسنی، ممسنی: فریاد کویر.
- ۱۰- رضایی باغ‌بیدی، حسن. (۱۳۸۱). دستور زبان پارتی (پهلوی اشکانی)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: نشر آثار.
- ۱۱- عزیزی، بهنام. (۱۳۹۱). فرهنگ اصطلاحات لری، شیراز: همارا.
- ۱۲- کشاورزی، سودابه و صیادکوه، اکبر و باهنر، شهرام. (۱۳۹۷). «گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات کم‌کاربرد دامداری در گویش لری دهستان دشت روم»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۸(۳)، ۸۵-۱۰۰.
- ۱۳- موسوی، سید حمزه و عموزاده، محمد و رضایی، والی. (۱۳۹۴). «بررسی واژه دیدن براساس معناشناسی قالبی»، جستارهای زبانی، ۶(۷)، ۲۱۹-۲۳۶.

۱۵۰ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۲، پیاپی ۳۶، تابستان ۱۴۰۱

۱۴- یعقوبی، روح‌الله. (۱۳۹۷). «بررسی خلأ واژگانی زبان فارسی معیار در مقایسه با برخی افعال مرگب و عبارات فعلی گویش موسیرزی»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۸(۳)،

۱۰۱-۱۲۶

15- Fillmore, C. J. (1977a). "Scenes-and-frames Semantics". *Linguistics Structures Processing. Amsterdam: North-Holland.*

16- Fillmore, C. J. (1982). "Frame semantics". *The Linguistic Society of Korea : Linguistics in the Morning Calm.* Pp. 111-137.

17- Fillmore, C. J. (1985). "Frame and the semantics of understanding". *Quaderni di semantica.* 6(2), Pp. 222-254.

18- Larson, M. L. (1984). "*Meaning-based translation. Lanham*", MD: University press of America, 153.

19- Minsky, M. (1975). "A framework for representing knowledge". *Winston.* Pp. 211-277.

20-Palmer, M., Gildea, D. & Xue, N. (2010). "Semantic role labeling". *Synthesis lectures on Human Language Technologies.* 3(1). Pp. 1-103.

21- Petruck, M. (1996). "Frame Semantics". *Handbook of Pragmatics,* 2.

22-Vendler, Z. (1975). "verbs and times". *The Philosophical Review.* Pp. 60-143.

Semantic Analysis of Lori Mamasani Verbs based on Frame Semantics Theory

Maryam Mohammadi

Ameneh Zare ^{2*}

Mohammad Hossein Sharafzadeh ³

Esmail Jadidi ⁴

Abstract

Frame Semantics was first proposed by Charles Fillmore (1982), and it states that word meaning is constructed within a system of knowledge deeply rooted in the socio-cultural experiences of humans. In this theory, the conception of 'Frame' is deemed to be an approach towards semantic analysis of natural languages. "Verbs", as the most important construction of the languages, are presented in the utmost states and occurrence of the events and they play an important role in semantic change. The aim of this study is to evaluate the efficiency of Frame Semantics in Lori Mamasani and to provide the semantic frames of certain verbs of this dialect. The data in this study consists of 32 verbs out of 128 verbs collected from Lori Mamasani which were examined through descriptive-analytical approach. Analyzing the semantic frames of these verbs, our findings suggest that there are significant differences between the semantic frames of these verbs with their corresponding verbs in the standard Persian. We argue that these differences originate from social and individual experiences of societies. These verbs, in their utility range, have more meaning inferences and more concepts compared to the standard Persian. In other words, they have undergone semantic variation and they have lost their meaning components in the standard Persian over time.

Keywords: standard Persian, Fillmore, Frame Semantics, Lori Mamasani, semantics frames.

1. PhD Student of General Linguistics, College of Humanities, Marvdasht Branch, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran. E-mail : nfs89k@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Linguistics, College of Humanities, Marvdasht Branch, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran. (*corresponding author*)*

E-mail: a86.zare@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of Linguistics, College of Humanities, Marvdasht Branch, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran. Email:h.sharfzadeh@gmail.com

4. Assistant Professor, Department of Foreign Language, College of Humanities, Marvdasht Branch, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran.

Email: esmaeil.jadidi@yahoo.com

Received: 14/ Jun /2021

Accepted: 4/ Oct /2021

An Etymological Study of Some Words in the Baboli Dialect

Mozhgan Fanaie¹
Farrokh Hajiyani² *
Mohsen Mahmoodi³

Abstract

Mazandarani language and dialects belong to the branch of Iran's northwest languages and constitute a group of languages coming from the Caspian Sea coast. The dialects in this province are made up of two main eastern and western languages, and owing to the influence of Gilaki dialect, the more we move from the east towards the west of the province, the greater the discrepancies in terms of vocabulary and sounds of the dialects will be observed. Baboli dialect fits to the eastern branch dialects of Mazandaran province, which draws striking resemblance to other ones of the regions from structural, and sound patterns. Collecting these words and receiving their meanings and concepts, in addition to preserving and preventing their destruction, can help recognizing ancient words, knowledge of phonetic-phonological changes, and collect the necessary data to compile the etymological dictionary of Iranian dialects. In this research, two methods, field and descriptive-analytical one are used as well as linguistic intuition of one of the author who is the speaker of the dialect. Etymologically and phonetically analyses of these words show that many of them in the Baboli dialect sometimes have remained unchanged or with a slight alteration from Middle Persian to the present one, and some of them are even very similar to the words of older languages such as Avestan and Sanskrit.

Keywords: Etymology, Middle Iranian Language, Iranian Ancient Language, Historical Linguistics, Baboli Dialect.

¹ . M.A. Graduate of culture and Ancient languages, Shiraz University, Shiraz, Iran.
Email: mozhgan.fanaie@gmail.com

² .Associate Professor of Department of foreign languages and linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran. (*Corresponding author*) *
E-mail: f.hajiyani@rose.shirazu.ac.ir.

³ . M.A. Graduate of culture and Ancient languages, Shiraz University, Shiraz, Iran.
E-mail: mahmoodi.official@gmail.com.

The main grammatical features in the Yazdi dialect

Sedigheh Ramazankhani ¹

Mahmoud Sadeghzadeh ^{2*}

Abstract

Yazdi dialect is one of the oldest and richest central languages of Iran, which is more different from the standard Persian dialect in terms of phonetic features and the use of local and historical words; but in some cases, it also has morphological and syntactic coordinates. In this paper, a descriptive, analytical, and observing methods are used to study the main rules and characteristics of phonetics, morphology, and syntax such as: phonological processes, verb types, tenses and aspects of verbs, construction and noun types, personal and impersonal pronoun types, adjectives, adverbs, letters, descriptive and derivative verbs and the amount of Yazdi dialect are discussed. In the analysis of the mentioned rules, descriptive grammar methods, valid sources of linguistics, and grammar have been used. In the use of word types, the differences due to the phonetic features of the native dialect, the use of verbs number, such as: Isundan /ʔ Isundæn /, Heshtan /heštæn/, khosbidan /xosbidæn/, nouns, adjectives are also frequent. There are differences in the use of the suffix (OK: okay) compared to the standard dialect. In Yazdi dialect, the fractional number is mainly obtained from the repetition of two prime numbers; So, the larger number is the first and the smaller number is the second.

Keywords: Indigenous language, Yazdi dialect, linguistic elements, Grammar.

¹ . Ph.D student by research, Department of Persian language and literature, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.
E-mail : mramazankhani@staff.yazd.ac.ir.

² . Associate professor of Department of Persian language and literature, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran. (*corresponding author*)*
E-mail: sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir.

The Role and Status of Snake in Animal- wife Stories

Ali Heydari *

Musa Sabzi ²

Abstract

One of the prominent actions occurring in many fairy tales is the ritual and symbolic marriage of princesses. In some of these stories, contrary to the norm, we face Animal-wife, among which one of the most famous is snake. In the course of history, in Aryan as well as global culture, snake has played various and sometimes contradictory roles, at one time attaining a divine status and at another time behaving as an evil. It seems that snake, for various reasons, is one of the most ancient animal of bridegrooms; other birds and animals like frog, bear, swan have assumed this role at the later stages. The influence of the Abrahamic religions on the degradation of the snake is significant. In folk tales, marrying a snake could have different reasons which are historically justified. In addition to the common motives for animal-bridegroom tales, the main reasons for the emergence of snake-wife stories are the antiquity, holiness, and symbolic fertility of the snake wife. In tale symbolism, the snake has both female and male sexual symbol. That is why sometimes the snake is the bride and sometimes is the groom. The presence of this beautiful animal in the tales as a wife who continues to transform into a human being, can dispel the child's fear of a marriage from which those persons around him have made a taboo.

Keywords: marriage, animal, girl snake, animal's-bridegroom.

¹. Professor, Department of Persian language and Literature, Lorestan University, Khorramabad, Iran. *(Corresponding Author). E-mail: Heydari.a@lu.ac.ir

². Assistant Professor, Department of Archeology, Lorestan University, Khorramabad, Iran. E-mail: Sabzi.m@lu.ac.ir

Presentation of the Balochi poem "Makkoran" of Ravanbod and it's adaptation to "Haidar Baba" of Shahryar

Abdolghafour Jahandideh ¹

Abstract

Balochi literature has a long history and it has developed significantly in the contemporary period, but compared to the literature of some other ethnic groups in Iran it has remained unknown for various reasons. Poetical art has been an essential part of Baloch life and poetry still has many fans and enthusiasts. The Poetry of Ravanbad is the most popular and very famous in Balochistan. This bilingual poet has written many poems in Persian and Balochi languages, and his most important poem is "Makkoran". This poem is in Balochi and has 317 stanzas and it is in the traditional Balochi form and composed in the form of prosodic or poetical meter. The prominence of this poem is mostly due to the minstrels or the so-called "Pahlevanan". This is a small encyclopedia of knowledge of Balochistan, especially Makkoran and the people. This poetic work is considered to be one of the masterpieces of contemporary Balochi literature and it is at the peak of rhetoric and eloquence. The poet, in this poem talks about the culture, customs, past history, beauties of Balochistan, the originality and masculinity of Balochi people, the longing of the past of this people and the adherence to morality and religion. This poem is in many ways, comparable to the Turkish poem of Haidar Baba. In this article, we first present and review the structure and theme of Makkoran poem, and then we compare it to the poem of Haidar Baba.

Keywords: Abdullah Ravanbod, Makkoran Poem, Comparative Literature, Haidar Baba poem, Shahryar.

¹. Associate Professor of Persian Language and Literature of Chabahar Navy University, Chabahar, Iran. Email : jahandideh@cmu.ac.ir

Comparison of the verb Mood of Dialects in "Feili Kurdish" and "Kalhori Kurdish" of southern Kurdish dialects

Sakineh Azadi¹

Abstract

Kurdish is the language of millions of people on earth. Kermanji, Sorani (Southern Kermanji), Orami-Gorani and Southern Kurdish are the main dialects of Kurdish with several sub-dialects and accents. Southern Kurdish is the dialect of Kermanshah and Ilam regions. In Kermanshah, dialects exist such as Kalhori, Jafi, Orami, and etc. Ilami Kurdish (Fili Kurdish) is the common language of the inhabitants of Ilam province and parts of Iraq such as Mendali and Khaneqin. Kalhori, Khazli, Arkavazi, Malekshahi, etc. form the dialects of the inhabitants of Ilam province. In the present study, with the aim of discovering and identifying some of the grammatical rules of Ilami dialects, Kalhori dialect (Ivan city and parts of Shirvan and Chardavol) and Fili dialect were compared in terms of verb forms. The results show that there are many similarities in the grammatical rules of these dialects due to kinship, and at the same time, there are some differences in suffixes when the verbs are conjugated in the second and third person singular forms.

Keywords: Kurdish language, Southern Kurdish, Feili (Ilami), Kalhori, verb form.

¹ . Ph.D Graduated of Persian language and literature, university of ilam, ilam, iran
Email: s.azadi275@gmail.com

↪ *Abstract of Persian Articles in English*

Abstract of Persian Articles in English

Content:

Comparison of the verb part in dialect of "Feili Kurdish" and "Kalhori Kurdish" of southern Kurdish dialects (1- 28) Sakineh Azadi	1
Introduction of the Balochi poem "Makkoran" of Ravanbod and its adaptation to "Haidar Baba" of Shahryar (29- 50) Abdolghafour Jahandideh	2
The role and status of snake in Animal-Wife Stories (51-70) Ali Heydari, Musa Sabzi	3
The most definitive grammatical features in the Yazdi dialect (71-98) Sedigheh Ramazankhani, Mahmoud Sadeghzadeh	4
An etymological study of some words in the Baboli dialect (99-121) Mozhgan Fanaie, Farrokh Hajiyani, Mohsen Mahmoodi	5
Semantic Analysis of Verbs in Lori Mamasani based on Frame Semantics Theory (123-149) Maryam Mohammadi, Ameneh Zare, Mohammad Hossein Sharafzadeh, Esmail Jadidi	6

Quarterly

Journal Of Iranian Regional Languages & Literature

License Holder:	Iau, Yasuj Branch
Executive Director:	Seyyed Ata-Alah Eftekhari
Editor-in- Chief:	Jalil Nazari
Internal Manager:	Mohammad Reza Masoumi

Editorial Board:	
Eftekhari. S.A.	Assistant Prof. of Arabic Language & Literature, Iau, yasouj Branch
Barati. M.	Prof. of Persian Language & Literature, Esfahan University.
Heidary .A	Prof. of Persian Language & literature, Lorestan University.
Khosravi. M.H.	Associate Prof. of Persian Language & literature, Iau, Shahrekord Branch.
Sayyadkooh.A.	Prof. of Persian Language & literature, Shiraz University.
Toghyani.E.	Prof. of Persian Language & literature, Esfahan University.
Famouri. M	Assistant Prof. of Persian Language & Literature, Iau, yasouj Branch
Karami. M.H.	Prof. of Persian Language & Literature, Shiraz University.
Kalbasi. I.	Prof. of Linguistics, Institute for humanities and cultural studies.
Mazdapour. K.	Prof. of Old Iranian Languages, Institute for humanities and cultural studies.
Nazari. J.	Associate Prof. of Persian Language & literature, Iau, Yasouj Branch.
Namiranian.K.	Assistant Prof. of Linguistics, Shiraz University.
Yalameha.A.R.	Prof. of Persian Language & literature, Iau, Dahaghan Branch.

Tel. & Fax.: +98 – 9108415618- 7433310494

P. O. Box: 75914-93686

Website: adabemahali.yasuj.iau.ir

*Journal of
Iranian
Regional
Languages and
Literature*